قال علیہ السلام الحسن والحسین سیدا شباب اہل الجنة
شرح رسالہ سر الشہادتین مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی قدس سرہ العزیز
مسمی بہ تحریر الشہادتین
از تصنیفات جناب مولوی شاہ سلامت اللہ المتخلص بکشفی دام فیضہ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمن افاض علی الشهداء سحاب الرحمة من السماء و اعطاهم نعیم الجنان* فلهم روح
و ریحان* و احیاهم بحیوة لا یحوم حولها فنا و لا زوال و لا نقصان* فهم فی
عیشة من الرضوان* و الصلوة و السلام علی خیر من شهد لدعوة الخلق الی الحق
بصدق البیان* فهو الذی لیس کمثله شیء من الملک و الانس و الجان* و هو
عین الاعیان* و علی آله و صحابه الذین جاهدوا فی سبیل الله و بذلوا اموالهم
و انفسهم ابتغاء وجه الرحمن* فاولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و غفران* هم
هداة الی سبیل الایمان و العرفان* اما بعد بر کسانیکه سلوک طریق هدایت برگزیده
و دامن فکر از خس و خاشاک ضلالت برچیده اند مخفی و مستتر نخواهد بود که چراغ
شهادت جناب سبطین طیبین حضرت حسنین علیهما التسلیمات و التحیات که الحسن
و الحسین سیدا شباب اهل الجنة طراز زبان مناقب شان ست و هذان
ابنای و هما ریحانتای من الدنیا گلی از گلستان فضائل این هر دو منبع الفیضان

چه تنها نجهٔ کربلا و واقعهٔ شهادت جناب سید الشهدا علیه الوف من التحیة و الثنا امریست
که عقول عقلا دران متحیر و هرکسی از اهل خرد در اکتناه آن گم کرده پا از سر است
کربلائیان و شش نبی با شان محبوبیتی که نسبت با محبوب خدا یعنی حضرت
سید الانبیا علیه افضل الصلوات من الملک الاعلی داشتند در وی اینهمه مصیبتها
دیدند و بچشم ابتلا در خصوص شهادت کشیدند این را چه باید گفت چه معاملات
عاشقانه دیگرست و حالات معشوقانه دیگر شعر گل را چه غم که بر سر تخت است
هر جا غمیست بر دل مجروح بلبل است پس سلفا و خلفا از علما و فضلا سخنها
درین باب گفته و در تحقیق در سلک بیان سفته اند لیکن سخنی که ره بجایی رساند
و حرفیکه دل سامع بآن قانع شود بجز کلام بلاغت نظام قدوة المحدثین سید
المفسرین زبدة الاصولیین و الفقهاء و المتکلمین مولانا و استادنا حضرت شاه عبد العزیز
دهلوی تغمده الله بالرحمة و الغفران و اسکنه فی اعلی فرادیس الجنان که ذات ملکی
صفاتش بغایت اشتهار در اقطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز
از توصیف افتاده قرع صماخ نکرده که در رسالهٔ سر الشهادتین پرده از روی این راز
سربسته کشوده و این سر مکتوم را چنان انموده اند که کتب متداوله علما از ان عاری
و اسفار متطاوله فضلا از ان خالی است و رساله مذکوره با کمال بلاغتی که دارد
هرچند برای ایضاح مرام و کشف مقصود کلام کافی و وافی است لیکن چون شاهد
تعبیرش بحلیهٔ عبارات عربی [illegible] مستتر گشته

منفعت عامه افادت تامه یعنی بر تفسیر و تفصیلش بزبان فارسی آمد تا نفعش عام
و فائده آن تمام باشد لهذا فقیر نامه سیاه سلامت الله که بفحوای این شعر مشتهر
فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا * بلبل همین که قافیه گل شود بس است
روزی چند ملازم صحبت با افادت جناب استاذ البریه مانده گلهای تحقیق
در ریاض تحقیق و امانده خواست که بذریعه ترجمه رساله مسطوره باستحصال نسبتی
که ذره را با آفتاب است پردازد و به اکتساب این سعادت علم افتخار برافرازد
چنانچه باوجود ضیق فرصت از کثرت مشاغل و اندک مهلت بانصرام
این مهم در ساخته و در بیشتری از مقامات باضافه روایات پرداخته و بجائیکه
مناسب بوده باب تفصیل بر روی جمال کشوده این ترجمه را موسوم به
تحریر الشهادتین نمود و انا اشرع فی المقصود متوکلا علی مفیض الخیر والجود
انه ولی التوفیق والهدایة وعلیه التوکل فی البدایة والنهایة قال الاستاذ
العلامة [illegible] انه وافاض علینا فیضانه اعلم رحمک الله تعالی ان
الکمالات التی افترقت فی الانبیاء علیهم السلام قد اجتمعت فی
نبینا صلی الله علیه وآله وسلم بدان رحمکم الله تعالی
البته کمالاتی که متفرق و منتشر بودند در ذوات پیغمبران علیهم السلام همه
بتحقیق مجتمع و فراهم شده در ذات پیغمبر ما علیه الصلوة والثنا
و تفصیل این اجمال است که ارشاد میفرمود فقد اعطی آدم [illegible]

تفرقت

آدم وداود علیهما السلام واعطی الملک کما اعطی سلیمان
علیه السلام واعطی الحسن کما اعطی یوسف علیه السلام واعطی
الخلة کما اعطی ابراهیم علیه السلام واعطی الکلام کما اعطی موسی
علیه السلام واعطی العبادة کما اعطی یونس علیه
السلام واعطی الشکر کما اعطی نوح
علیه السلام پس تحقیق داده شد خلافت و نیابت راچنانکه
داده شده آدم و داود علیهما السلام و داده شد ملک و سلطنت راچنانکه داده شد
سلیمان علیه السلام و داده شد حسن جمال راچنانکه داده شد یوسف علیه السلام
و داده شد خلت و اتحاد راچنانکه داده شد ابراهیم علیه السلام داده شد کلام
و خطاب راچنانکه داده شد موسی علیه السلام داده شد عبادت و طاعت
راچنانکه داده شد یونس علیه السلام و داده شد شکر راچنانکه داده شد نوح
علیه السلام مخفی و مستتر مباد که هر یکی را از انبیای کرام صفتی و لقبی خاص است
که باعث امتیاز و موجب اختصاص او از دیگری افتاده چنانکه وصف خلافت
که عبارت از نیابت حق در تبلیغ احکام شرعیه و ترویج امور دینیه و سیاست
امت و تدبیر مملکت و انتظام عالم و اصلاح حال بنی آدم و دیگر امور متعلقه به اصلاح
معاش و معاد بندگان خداست و وصف ملک و سلطنت که عبارت از ریاست
عامه و حکومت تامه است و وصف حسن جمال که عبارت است از تناسب اعضا

و صباحت خد و رشاقت قد و ملاحت رنگ و لطافت بدن و خوبی چشم و بینی و
دیگر کیفیات و شیونات محبوبان که نه در قیاس و تخمین عقل و دانش گنجد و نه
بمیزان اندازهٔ وهم و گمان سنجد و وصف خلت که عبارت از یار جانی و دوست
روحانیست که بتعبیرش سبحان و قالب کرده اند درین معنی شانی از شیونات خلت
انسانی است اما نسبت بحضرت حق جل و علا این مرتبهٔ عظمی و عطیهٔ کبری بجائی
رسیده که قابل شرح و بیان نیست چنانکه گفته اند که این معنی بحت و کیفیت
صرف است که تعبیر و تعنونش از لوث تعلق با قوالب الفاظ پاک و اوصاف مبرا
و وصف کلام که مبنی از تشریف همکلامی با علام است و وصف عبادت که
بظاهر مشعر از اظهار تضرع و عجز و خضوع و خشوع عبد و عظمت و جبروت معبود است
و در حقیقت استهلاک هستی عبد در هستی حق است که نقش ماسوای معبود در نظر عابد
نماند بلکه پیش ظهور نور معبود و عابد هم در میان نباشد و وصف شکر که مراد از
حق شناسی و الهی صرف اعضا و جوارح و قلب و روح در امریکه مخلوق برای
آن شده حاصل نشد و بلکه اگر تعبیرش بفنای شاکر در بقای منعم نمایند اولی
انسب باشد بالجمله وصف خلافت که موصوف بآن آدم و داود بودند چنانکه ملقب بخلیفة الله
گشتند و ملک و سلطنت که از اوصاف غالبه حضرت سلیمان است و حسن و جمال که
حضرت یوسف بآن مشهور و متصف بودند و خلت که حضرت ابراهیم باتصاف آن خلیل الله گشتند
و کلام که بلقب کلیم الله کاشف از موصوفیت موسی با آنست و عبادت

و طاعت که یونس باتصاف آن مشهور اند و شکر که آنرا نامزد نوح کرده اند
مجموعهٔ این صفات و گلدستهٔ این کمالات ذات معدن حسنات آن سرور
کائنات علیه الصلوات والتسلیمات است خوش گفت آنکه گفت شعر

حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری * آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

بلکه اگر دیدهٔ بصیرت وا شود و نظر بغور و امعان رود حضرت ختم المرسلین
علیه الصلوة والسلام شریک غالب در جملهٔ اوصاف کمال برآمده علم
و قصب السبق ربانی در میدان برافراشته قدم اعجاز توام را از سائر انبیا
فراتر گذاشته اند یعنی آدم و داود اگر ملقب به خلیفة الله ساختند نوبت محمد
رسول الله پنجگانه بنام نامی نواختند عفریتی اگر تخت بلقیس بدرگاه سلیمان حاضر
نمود حق جل و علا بخطاب سرور انبیا در مقدمهٔ حضرت زینب زوجناکها
فرمود زنان مصر بمشاهدهٔ جمال یوسف اگر دست بجای ترنج بریدند مردان عرب
در آینهٔ کمال مطلق صورت من رآنی فقد رأی الحق دیدند ابراهیم اگر لباس
خلت پوشید محمد قبای محبوبیت در برکشید موسی اگر کلام حق بر طور از دور
شنید خیر البشر حق را بر عرش از نزدیک بدید سرور دید مشتهر بعبادت اگر
یونس بن متی ست فاذا فرغت فانصب منشور مصطفی است نوح بشکر اگر مشهور
احمد در صبر و شکر هر دو مشکور المختصر جمالی و کمالی که بسائر انبیا داده اند همان
بهتر از ان بسرور انبیا داده اند چنانچه صفات مذکوره که فرادی فرادی
در ذوات حضرات انبیا از انک ظهور گرفتند اجتماع و ازدواج انها در یک ذات است

پاک آن سرور عالم فخر بنی آدم صلی الله علیه وآله وسلم جلوه دیگر بکمالی آخر رسید اگر ولیکن
چون اشتراک دیگران عائق از تفرد وامتیاز کلی واختصاص جملگی است آن حضرت
خاتم نبوت ورسالت صلی الله علیه وآله وسلم را بمخصوص وممتاز بدیگر اوصاف وکمالات
میا ساختند تا شاید فضیلت بی پرده بر منصه ظهور جلوه گر شیند ونقش شریف ایشان
خفا واختفا بر تمکین شهود نشیند لهذا اضافه می شود وقد زاد الله له کمالات
أخر من أنواع الولايات والمحبوبية المطلقة والاصطفاء
المطلق والرؤية والقرب الأتم والشفاعة
العظمى والجهاد مع أعداء الله إلى غير ذلك من الكمالات
كالعلم الوسيع والعرفان الأتم والقضاء والفتيا
والاجتهاد والاحتساب والقراءة وغيرها
وتحقیق زیاده کرده شد برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کمالات دیگر از اقسام
ولایات وتصرفات ومحبوبیت مطلقه وبرگزیدگی مطلق ودیدار حق وقرب تمام
وشفاعت عظمی وجهاد ومحاربه با دشمنان خدا وغیر ازین کمالات دیگر هم فزونا
شد همچو علم وسیع وعرفان اتم وقضا وفتوی واجتهاد واحتساب وقراءة قرآن
وغیر آنها باید دانست که ولایت عبارت است از تقرب وتخلقین قرب وتقرب الهیت
رب المشرقین ورب المغربین واین تصرف عام وقرب تام مستتبع بانواع کثیره
منقسم باقسام عدیده است که بیان تفصیل آن بتحریر درین صحیفه گنجایش هم
شده اینجاست که الولایة افضل من النبوة گفته اند یعنی جهت ولایت نبی از

که عبارت از معامله راز و نیاز با خدا و قرب تام با مولی است فضل از جهت خلوت است
که مراد از مشغولی با خلق برای تبلیغ احکام الهی است و محبوبیت مطلقه تعبیر از آن است
که جمله اقوال و افعال و اعمال و احوال در ظاهر و باطن محبوب و مرغوب حق باشد
و تمامی امور متعلقه با دین و دنیا بلکه خود شخص سرتاسر مقصود و مطلوب حضرت
مطلق گردد و اصطفای مطلق که بظاهر تفسیر محبوبیت مطلقه است در واقع مثبتا به
بینه و برهان است که چه محبوبیت ملازم مقبولیت است پس مقبول مطلق البته محبوب
مطلق باشد فلهذا آنقدیم محبوبیت بر اصطفا اختیار نهاده تا ترتیب وضعی میانه
دعوی و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آید و ملاحظه تقدم و تاخر فیما بینهما هیچگونه
از دست نرود و دوم رویت که عبارت از دیدار حق است تحقیق همین است که در شب
معراج بدیده سر دست داده و قرب اتم که کریمه دَنیٰ فَتَدَلّٰی فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ
اَوْ اَدْنیٰ تفسیر است هر چند حسب متعارف زیاده بر اتصال دو قبضه کمان که با هم
پیوسته باشند و اضافه بر تعانق دو کس متعانق که هر یکی هم آغوش با دیگری
گردد قرار داده شد لیکن قرب و اتصالی که مقدمه آن آیه وافی هدایه سُبْحَانَ
الَّذِیْ اَسْریٰ بِعَبْدِہٖ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَی
الْمَسْجِدِ الْاَقْصٰی باشد نسبت بذات منیعی که متعالی از جسم و مکان و لوازم آنست
مقامی است که پای عقل و شعور تا آنجا نتوان رسید و شاهد این مرتبه هزار
طلاقت و ذلاقت در آغوش نباید کشید جائیکه مثل روح الامین لقب و منزلتی
که دارد بمضمون این شعر شعر اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

زبان گشاید طائر فهام و اوهام ناسوتیان بل ملکوتیان را چه یارا که بدانجا پر پرد آن
گشاید و شفاعت عظمی که مقدمهٔ آن نجات از تجلی و خفائی که جملهٔ انبیای کرام در
ضغطه بجز استظلال بحمایت خاتم نبوت مفری ندیده اند و خاتمهٔ آن استخلاص سائر
عصاة مومنین از نار جهنم است که رضای شفیع المذنبین بمنطوق و لسوف یعطیک
ربک فترضی بدون آن نگفته اند خود ظاهر است و بهمگنان هر جهاد با دشمنان خدا
اختصاص است که احدی از انبیا غیر آنحضرت علیه الصلوة والسلام بنفس نفیس خود
بآن مامور نشد و این کمالی است که مشعر از منتهای شجاعت است که کلام معجز
نظام انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب بجذافیره بران گواه است و علم وسیع که
محتوی علمت علم الاولین والآخرین کلی ازین گلستان است و ندای فاوحی الی
عبده ما اوحی شمیمی ازین بوستان خارج از نطاق ناطقهٔ انسان و حال عرفان
اتم از تقدمه قرب اتم ظاهر چه هر قدر که مقاربت بیشتر معرفت زیاده تر و چون
قرب اتم بجائی رسید که کنه آن از دیدهٔ عقل دور بلکه نتوان دید پس عرفان
اتم هم بمرتبهٔ فائز که هوش و حواس از ادراک آن عاجز و منصب قضا که عبارت
از رفع قضایا و قطع تنازع میانه بندگان خدست از راه خلق کریم و لطف
عمیم آن صلح کل و هادی سبل پیدا و هویدا که متخاصمین بهنگام فیصله در حق
و باطل بجز صورت رضا در مرآت لها ندیدند و غیر از امنا و صدقنا
مقال را در عرصهٔ بیان نکشیدند و قانون فتوی از نظارهٔ شفا ...
احادیث و سیر نضارت بخش ابصار ناظرانست و دستور العمل برای ...

استظلال
سایه گرفتن ۱۲ منه

عصاة
جمع عاصی ۱۲ منه

بجذافیره
بتمامه ان ۱۲

برای قاضیان و مفتیان و اجتهاد و هدایت انبیا و که وحی باطنی عبارت از آن است

بعد انتظار وحی بضرورت قوت حادثه عمل با رای بیضا ضیای مبتنی بر آن و

قاعده کلیه برای جزئیات اجتهاد جمله مجتهدان و احتساب که معامله محاسبه اعمال بندگان است

و جزا و سزا مبتنی بر آنست ابواب حدود و قصاص و جنایات و تعزیرات

منادی بآن و کمال قرات که مشتمل صورت تجوید و وجوه اختلاف کلمات و

حروف قرآن است به تفصیل قرای سبعه و غیر آن مستغنی از بیان آنها غیر این

کمالات کمالاتی دیگر که در ذات آن مجمع کمالات تعبیه کرده اند پس منجمله

آنچه متعلق بجسم شریف است اینست که از پس پشت همچو پیش رو در شب

تاریک مانند روز روشن میدیدند و این تسویه دلیلی است روشن بر اینکه

بدن لطیف و عنصر لطیف گویا روح مجسم بوده که کارفرمای قضا از شیره

ارواح مقدسه ترکیب داده ابواب انوار مطلق بر روی آن گشاده

و قوت ابصارت بجائی رسیده که هنگام بنای مسجد مدینه منوره کعبه معظمه را بچشم

بی‌پرده بسمت قبله راست فرموده و بازو و ستاره عقد ثریا بی شائبه

تکلف بدیده ظاهر شماره می‌فرمودند درین مقام تماشا کردنی است که نگاه

معجز انتباه در حقیقت دوربین حق‌بینی بوده که هر جا که میرسید کار خود میکرد و

کمال سماعت بحدی بود که روزی در مجمع صحابه جلوه فرما بودند که ناگاه

بطرف آسمان نگاه فرموده ارشاد کردند که ایندم صدای افتتاح بابی از ابواب

آسمانی که پیشتر ازین مفتوح نگشته بگوش من رسید و از آن باب [illegible]

ملائک برای متابعت سورهٔ انعام رخصت نزول از آسمان بسوی زمین کشیدند
ازین حدیث قوت شنوائی و بینائی هر دو یافتنی است که هر قدر که بان حضرت
علیه الصلوة والتحیه غایت شد نصیب کری نگشت و کمالاتی که مخلوط بلعاب
دهن بوده خود مشهور است چنانچه شفای در چشم سید صفدر بروز خیبر از
لطیفه براق شریف دست داده و رفع تشنگی امام ثانی از ائمه اثنا عشر از
برکت لیسیدن لسان معجز بیان اتفاق افتاده که تمام روز از سیرابی روی
آب ندیدند و روز عاشورا در واقعهٔ کربلا اطفال اهلبیت عظام همین معجزه را
در سلک تجربه علی الدوام میکشیدند و حلاوت آب دهن که شایان [illegible]
و آب حضرت را در گلوی قند مکرر گره بسته چنان بود که یک قطره ازان آب
شور چاه انس بن مالک را شیرین و خوشگوار فرمود و از حسن جمال و براقت
و لمعان نور کمال چگویم که غالب ضیای ماه تمام افتاده چنانچه روایت
براء بن عازب بران گواه است که در شب ماه آن حضرت علیه الصلوة والسلام
حلهٔ سرخ پوشیده دیدم نظری بطرف آن حضرت و نظری بجانب ماه میکردم
بجاکه لمعان نور آنحضرت غالب روشنی ماه بوده ازینجاست که گفته شعر
ای قمرین جمال خوبی بر طور اگر ظهوری * ارنی بگوید آنکس که بگفت لن ترانی
و حال لطافت و نظافت کف و عطر بیزی و عنبر فشانی نسیم بدن از حدیث انس
بن مالک حالی ارباب خبرت و اصحاب بصیرت است که دو [illegible]
[illegible]

وآله وسلم ولا شممت مسکا ولا عنبرا اطیب من رائحة النبی صلی الله
علیه وآله وسلم یعنی نرمی کف آنحضرت علیه الصلوة والسلام زیاده
تر از دیبا و حریر بوده و شمیم خلد نسیم بدن مبارک
باب تفضیل برروی مشک و عنبر گشوده و ازینجاست
که از هر کوچه و کو که میگذشتند رهگذر تمام معنبر و معطر میگشت حتی که بهمین علامت
نشان پس ماندگان تا حضور آنحضرت صلی الله علیه وآله میرسیدند و علی هذا
القیاس دیگر کمالات بدنی که بیانش مبسوطی در کلام خواهد آمد و ورای این قسم
کمالات پس کمال شق قمر خود اظهر من الشمس است که از عرب تا هند اشتهار یافته
چنانکه راجه سراندیپ کاربند تصدیق این سانحه غریبه از برهمنان شنا
شده مشرف باسلام گردید و راجه بهوج حاکم دکن وقت شب خود این معجزه
را بچشم سر دید و کمال سیر معراج و سواری براق و گذشتن از سدرة المنتهی
رسیدن تا قاب قوسین او ادنی بمنطوق سورة اسری عیان است و
عیان را چه بیان و کمال اول برآوردن سر از قبر و در حشر حصول افاقه
از بیهوشی از همه پیشتر و سواری براق و بودن هفتاد هزار ملائک در جلو و بجانب
راست عرش بکرسی نشستن و بمقام محمود مشرف گشتن و لوای احمد در دست
داشتن حضرت آدم را با ذریت در ظلال آن لوا گذاشتن و اولین کسیکه از پل صراط
در گذشتن و سبقت در بهشت گشودن و بمرتبه وسیله که فوق آن مرتبه
[illegible]

همه مخصوص بسرور انبیا علیه الصلوة والثنا ست مجملا استیفای کمالاتی که از
دائره تخمین و تجویز بیرون ست و حصای صفاتی که از دوره تحریر و تقریر
افزون است کار قلم زبان و زبان قلم نیست پس همان بهتر که قلم اختصار در
فضای ناپیدا کنار بر افراخته دهان بیان را بمضمون این مشهور رطب اللسان
باید ساخت یعنی ع بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر * متقو هم لشنود که اتصاف
ذات سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم بجمله کمالات مسلم لیکن کمال شهادت
که بفحوای خبر صدق اثر وددت انی اقتل فی سبیل الله ثم احیی ثم
اقتل ثم احیی ثم اقتل باین قدر اهتمام آرزوی حصول او نصیب آن
سید نشد بمعرض التوا ماند زیرا که استدراک همین سخن ست که بقلم بدعت رقم شد

لکن بقی له کمال لم یحصل له بنفسه وهی الشهادة

لیکن باقی ماند آن حضرت را کمالی که حاصل نگشت بجناب را بذات خود و آن شهادت
وچون عدم حصول چنین کمال محبوب و مرغوب بنفس النفیس بی چیزی نباشد سخن
در کشف این راز میرود

والسر فی عدم حصولها له بنفسه صلی الله علیه وسلم انه لو استشهد فی الحرب لأدی ذلک الی کسر شوکة الاسلام واختلال اللب

و سر در عدم حصول شهادت بنفس النفیس آنحضرت صلی الله علیه و آله این است که اگر شهادت
میافتند معرکه جنگ میدان آن شهادت نوبت بکسر شوکت اسلام و اختلال
دین متین میکشید که در غزوه احد از تمثل شیطان بتمثال حضرت سرا

سراقه و تفوه‌ها و بخبر کذب الا ان محمداً قد قتل چها چها از حیص و بیص که در لشکر اسلام
بیفتاد و کدام کدام تفرق و انتشار که در جنود نصرت و فود روداد و هرگاه چنین مضمون
کذب مقرون در اندک فرصت موجب انقلاب عظیم گردد و قضیهٔ فتح و نصرت
منعکس بانهزام و هزیمت شود روداد مطابق واقع را معاذ الله قیاس باید
کرد که کار تا کجا رساند و حال شهادت دفعی و سری غیر ازین نیست که از
پیش رود ولو استشهد غيلة وسراً كما وقع لبعض
خلفائه لم يشتهر امر شهادته و اگر شهید شدی
ناگهان و پوشیده چنانکه واقع شد برای خلفای او اشتهار نمی یافت امر شهادت
و ماجرای شهادت بعض خلفا که مراد ازان حضرت عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم
داشته اند بسبیل اختصار نیست که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در مدینه
طیبه توی مسجد نبوی اشتغالی با امامت نماز فجر داشتند که ناگاه فیروز مجوسی که او را
ابو لؤلؤ می گفتند و از مدتی در کمین بوده انتظار فرصت وقت میداشت در
عین مشغولی نماز قابو یافته از کارد دو سر دو سه ضربه بشکم آنحضرت زده
اولین رخنه در بنای اسلام انداخته روی خود را بدو دو جهنم تیره
سیاه ساخت پس آنحضرت زخمهای کاری خورده همانجا بصبر و تحمل نشستند
و عقد استخلاف امامت نماز را در همان حالت بکردن عبد الرحمن بن عوف
بستند بعد از آنکه آنجناب را بخانه آوردند تا دیه و وصایا و تکمیل شوری
پرداختند روز سوم که یک شنبه غره محرم الحرام سنه بست و چهارم

تفوه سخن گفتن ۱۲

بغتة

از تجربت بیخبر بوده شربت شهادت خورده بفردوس اعلی شتافتند اما قصه
شهادت حضرت ذوالنورین رضی الله عنه پس این سانحه در حقیقت مقدمه التحقیقش واقعهٔ کربلا
و نموذج آن در وقوع مصیبت و بلاست که آنچه از جوشش مصائب بر سر و قت
خلیفهٔ عصر ریختند صبر و تحمل بران که محض بداعیهٔ حقن دماء کلمه گویان بوده
خارج از طوق اللسان است خلاصه بعد نماز جمعه هیژدهم ذیحجه چند کس از
شورپختان بلوائیان مصر از بام همسایه در منزل شریف رسیده و در حین مشغولی
بتلاوت قرآن شربت شهادت باب شمشیر در گلوی تشنهٔ آن مظلوم ریختند
و دست خود ها بدامان دوزخ آویختند چنانچه سرخی خون آنحضرت بر سخن
کریمه فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم که دم شهادت نوبت تلاوت بان
و همان آیه آنوقت جاری بزبان بوده گردید و هنوز با وجود انقراض
زمان و مرور دهور همان اثر خون دران مصحف که مشهور به مصحف امام
است موجود و در نظر خواص و عوام مشهود و این سانحه یعنی افتادن خون
حضرت عثمان بر آیهٔ مذکوره و رنگین شدن آن آیتی است از آیات الهی که تفسیرش
محتاج شرح و بیان نیست و مختصری از واقعهٔ شهادت حضرت شیر خدا یعنی جناب علی
مرتضی علیه التحیة بایستی دانست که از عادات شریف آنحضرت بوده
که در تاریکی شب برای تادیهٔ نماز فجر از خلافت سرا بمسجد کوفه تشریف
آورده مردم خوابیده را بصدای تکبیر متنبه میفرمودند تا بیدار شده بسرانجام
وضو و طهارت پردازند روزی بهمین عادت از در مسجد درآمده بود

حقن دماء باز داشتن از ریختن خونها ۱۲

مرور دهور گذشتن زمانها ۱۲

تادیه ادا کردن ۱۲

از شقی شقی بن ملجم ملعون یک ضرب شمشیر زهرآگین بر سر مبارک ایشان
زد هر چند زخم کاری نبوده لیکن تاثیر زهر کار خود نموده و این ماجرا نوزدهم
رمضان سال چهلم از هجرت که زمان انقطاع خلافت نبوت بوده اتفاق
افتاده و روز سوم بست و یکم آن ماه هم جلیس شهداء علیین و هم سفر عظمای
خلد برین گشتند انا لله وانا الیه راجعون بالجمله حصول شهادت به نفس آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم منحصر به همین دو صورت بوده که در معرکه جنگ با کفا
بطریق اعلان و اشتهار خلعت شهادت بپوشیدند یا ناگهان و پوشیده
صورت استشهاد در آینه اختفا میدیدند بر تقدیر اول شان و شوکت اسلام
می شکست و انتظام دین و ملت در هم و بر هم میگشت و بر تقدیر ثانی امر شهادت
بحد شهرت و اشتهار نمیرسید بلکه شاهد شهادت ظله تمام و کمال محتجب نشد چنانکه
میفرمایند بل ولا تمت الشهادة لان تمام الشهادة ان یقتل
الرجل فی الغربة والکربة وان یعقر جواده ویلقی جثته مطروحة
ویقتل حوله جمع کثیر من اعزة اصحابه واقاربه وان ینهب
ماله وان تؤسر نسائه وایتامه کل ذلک فی ذات الله تعالی
بلکه شهادت باتمام نمیرسید زیراکه تمامی شهادت آنست که کشته شود مردی
در حالت غربت و کربت و پی کرده شود اسپ و مرکب او و انداخته شود
بدن او بر زمین و کشته شود گرداگرد او جماعت کثیره از عزیزترین یاران
و قریبان او و غارت کرده شود مال او و اسیر شوند زنان او و دو دمند

یتیمان او و همهٔ این صدمات محض برای خداتعالی باشد و نفس فی سبیل الله
جمله مصائب را بر خود گوارا سازد و چون حصول چنین شهادت که فائز بدرجهٔ تمام
و کمال باشد بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه و آله بلا واسطه ممکن نبود

فاقتضت حکمة الله تعالی ان یلحق هذا الکمال
العظیم بسائر کمالاته بعد وفاته وانقضاء ایام
خلافته التی تنافی المغلوبیة والمظلومیة برجال
من اهل بیته بل باقرب اقاربه واعزّ اولاده
ومن یکون فی حکم ابنائه حتی تلحق
حالهم بحاله ویندرج کمالهم فی کماله

پس تقاضا کرد حکمت و کارسازی خداتعالی که لاحق شود و منضم گردد این کمال
بزرگ که همواره محبوب و مرغوب بوده بسائر کمالات او بعد وفات او و
انقضای ایام خلافت نبوت او که منافی مغلوبیت و مظلومیت است بواسطت
مردان از اهل بیت او بلکه بواسطهٔ نزدیکترین اقربای او و عزیزترین اولاد او و شخصی
که باشد در حکم پسران او تا حال ایشان ملحق و منضم بحال او شود و کمال ایشان
در ضمن کمال او مندرج گردد فتوجهت عنایة الله تعالی
بعد انقضاء ایام الخلافة الی هذا الالحاق

پس متوجه شد عنایت خداتعالی و اراده او بعد گذشتن ایام خلافت
این الحاق تا این کمال هم ملحق و منضم بسائر کمالات آن حضرت گردد

منتظره برای حصول کمالی از کمالات باقی نماند فاستنابت الحسنین
علیهما السلام مناب جدهما علیه افضل الصلوات و
التحیات فی جعلهما مرآتین لملاحظته وخدین لجماله
پس نایب و قائم ساخت آن عنایت و ارادهٔ الهی حضرت امام حسن و امام
حسین علیهما السلام را مقام جد امجد ایشان و گردانید این هر دو قرة العین را
دو آیینه برای ملاحظه کمال او و دو رخسار برای مشاهده جمال او تا صورت
کمال شهادت درین مرآت رسول تمام عکس شود و صفای طینت حسنین
شهادت رسول الثقلین کرده و چون شهادت در نفس الامر انحصار در دو
قسم از سریه و علانیه داشت و هر یکی را از آنها لوازم و آثار مخصوص است کلام
در تقسیم و تفصیل آن میرود و لما کانت الشهادة علی قسمین شهادة
سریة و شهادة علانیة قسمت علیهما و هر گاه بوده شهادت
بر دو قسم یکی شهادت سری و دیگر عیانی و اجتماع این قسمین متضادین در محل واحد
از محالات است قسمت کرده شد بر آن هر دو یعنی یکی را از سبطین طیبین شهادت
سریه داد که در جلباب خفا حقیقت شاهد حالش مستور و محجوب ماند و دیگری را
شربت شهادت علانیه چشانند تا صورت این ماجرا چون آفتاب نیمروز
از ارض تا سما آشکارا و هویدا باشد و از آنجا که غیب را بر شهادت و سر را
بر علانیه تقدم مشابه تقدم طبع بر وضع است و نیز سر مثل اجمال و علانیه
همچو تفصیل و تفصیل بعد از اجمال اوقع و ابلغ فرزند اکبر را متحقق بقسم اول

جلباب بالکسر چادر ۱۲

و فرزند صغیر را مخصوص بقسم ثانی نمودند تا محافظت تقدیم و تاخیر شی میانهٔ سبطین

از دست نرود و ظهور شهادت بعد مرتبهٔ غیب و وقوع تفصیل بعد اجمال صورت

پذیرد و اجمال همین تفصیل ست که ارشاد میشود فَاخْتَصَّ السِّبْطُ الْاَکْبَرُ بِالْقِسْمِ الْاَوَّلِ

پس مختص گشت فرزند اکبر با قسم اول یعنی شهادت سریه چنانکه شروع در لوح

و آثار آن میرود وَلَمَّا کَانَ اَمْرُهَا مَسْتُوْرًا لَمْ یَظْهَرْ لَهَا ذِکْرٌ فِی

الْوَحْیِ وَاُبْهِمَ اَمْرُهَا عِنْدَ الْوُقُوْعِ اَیْضًا حَتّٰی وَقَعَ عَلٰی

یَدَیْ زَوْجَتِهٖ وَالزَّوْجِیَّةُ مِنْ عَلَائِقِ الْمَحَبَّةِ دُوْنَ الْعَدَاوَةِ

وَکُلُّ ذٰلِکَ لِاَنَّهٗ مَبْنِیٌّ عَلَی السَّتْرِ وَالْاِخْفَاءِ وَ

لِذٰلِکَ لَمْ یُخْبِرْ بِهِ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ

وَلَا اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ التَّحِیَّةُ وَالثَّنَاءُ وَلَا غَیْرُهُمَا

و هرگاه بود حال شهادت سریه پوشیده و پنهان از نظر مردمان ظاهر

نگشت ذکر آن در وحی و مشتبه ماند حالش نزد وقوع نیز تا آنکه واقع شد

بر دست زوجه او حال آنکه زوجیت از علاقه های محبت است نه عداوت و این همه

برای آن بود که این قسم شهادت مبنی بر ستر و خفاست و بهمین جهت خبر نداده بوقوع

آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نه امیر المؤمنین علی علیه السلام و نه غیر ایشان

یعنی هرگاه بنای این قسم شهادت بر ستر و خفا بود و از کتمان همین سر ناگزیر

بنا ولهذا وقوع آن از دست زوجه که از هیچ جا خبر نباید برای ستر و اخفا

و استتار صورت بست و بیانش در وحی ساده و هم در خبر خیر و نه

در اثر جناب سید صغیر وارد گشت تا این جا مکتوب قبل از وقوع ذریه و حسب
باشد بخلاف قسم ثانی که مبنای او بر شهرت و اعلان است چنانکه حالش بیان می شود

وَاخْتُصَّ السِّبْطُ الْاَصْغَرُ بِالْقِسْمِ الثَّانِي وَلَمَّا كَانَ مَبْنٰى اَمْرِهٖ عَلَى الشُّهْرَةِ وَالْاِعْلَانِ اُنْزِلَ اَوَّلًا فِي الْوَحْيِ عَلٰى لِسَانِ جِبْرَئِيلَ وَغَيْرِهٖ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ثُمَّ تَعْيِيْنِ الْمَكَانِ وَتَسْمِيَتِهٖ وَتَعْيِيْنِ الزَّمَانِ وَهُوَ رَأْسُ السِّتِّيْنَ ثُمَّ اشْتَهَرَ اَمْرُهٗ وَاُعْلِنَ ذِكْرُهٗ عَلٰى لِسَانِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهٗ فِيْ سَفَرِهٖ اِلٰى صِفِّيْنَ

و اختصاص یافت فرزند صغیر بقسم دوم از شهادت و هرگاه بود مبنای امر آن بر
شهرت و اعلان نازل کرده شد اول در وحی بر زبان جبرئیل و غیر آن از ملائکه
بعد از آن بتعیین مکان و تسمیهٔ آن که مشهور بکربلا است و تعیین زمان که شروع
سال شصت و یکم از هجرت بوده پس اشتهار یافت امر آن و ظاهر کرده شد ذکر
آن بر زبان جناب امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در سفر او بطرف صفین که نام
موضعی در حدود عراق است و بیانش بیاید یعنی چون مبنای قسم ثانی که شهادت
کمال شهادت است بر اشتهار و اعلان و شد مترتب لوازم و آثار که مقتضی
کمال ظهور و اظهار باشد ضرور در باید لهذا ذکرش قبل از وقوع واقعه در وحی
سماوی و با تعیین مکان و زمان وارد گشت و نیز بیانش از زبان ولایت
ترجمان حضرت علی مرتضی علیه السلام پیش از شروع سانحه صورت بست

بعد از وقوع واقعه موجب اشتهار و اظهار باشد پس بیانش میسر و [illegible]

كما وقعت واقعة الشهادة اشتهر امرها بانقلاب التربة دما وامطار الدم من السماء وهتف الهواتف بالمراثي ونوح الجن وبكائهم وطواف السباع حافظات لجثته ودخول الحيات في مناخر قاتليه الى غير ذلك من اسباب الشهرة

پس هرگاه واقع شد واقعه شهادت مشهور شد حال آن با نقلاب خاک بخون و باریدن خون از آسمان و نالیدن هاتفان بمرثیه ها و نوحه جن و گریه ایشان و گردیدن درندگان گرداگرد او برای محافظت بدن او و در آمدن مارها در سوراخهای بینی قاتلان او و غیر آن از اسباب و علامات شهرت و اعلان باید دانست که بعد وقوع سانحه هوش ربا و وقوع واقعه جانگزای شهادت حضرت سید الشهدا علیه الوف من التحیة والثنا بیشتری از آثار ارضی و سماوی بظهور آمد تا موجب اشتهار و باعث اظهار این واقعه غریبه و سانحه عجیبه گردد و از آن جمله انقلاب خاک بخون است حتی که سنگی از احجار بیت المقدس باقی نماند که از زیر آن خون تازه در غایت سرخی بر نیامد و باریدن خون از آسمان بجائی رسیده بود که خمها و سبوها و دیگر ظروف مردمان را پر از خون نمود اما گریستن هواتف برای [illegible] و نوحه جن و بکای ایشان پس بر عرف حال که از حد غایت [illegible] است هیچ محلی از عقل و نقل نمی نشیند محمول نباید کرد بلکه هر او از [illegible]

موافق مراثی اظهار حزن و ملال و گریستن بر حال شهیدان و بکا و رقت
بر مصیبت‌های شدیدهٔ ایشان است چه حقیقت مرثیه مجرد ذکر اموات بطریق تعریف
و توصیف است و بس و نوحه‌شان و بکای ایشان عبارت است از گریستن
بفریاد و فغان فقط نه آن نوحه ممنوع که معمول و مرسوم مبتدعان این زمان
که در کتب صحاح و روایات معتمده ممانعت شدید و زجر و منع و وعید بر آن
ثابت و متحقق پس عبارت متن رساله شریف را محمول بر [illegible] ساختن
معنی مقصود را در وادیهٔ ضلالت انداختن است و برهان ساطع و حجت قاطع بر
مراد مصنف علیه الرحمة فحاوی مراثی و نوحه‌های منقوله از زبان جنیان است
که بجای خود بیاید و آنچه گفتیم شائبه از تعصب ندارد که مقصود ازین کلام هدایت
خاص و عام است نه ضلالت کافهٔ انام اما محافظت درندگان اجساد شهیدان
و درآمدن اژدها در سوراخ بینی قاتلان پس برای عبرت ناظران و سامعان
و سزای و جزای بدبختان است اما ورای اینهمه از اسباب شهرت و اعلان
مانند طل شدن گوشت شتران لشکریان امام زمان و سوخته شدن
عصفران دم مالیدن بر روی زنان و سیاه شدن دیگها
همچو شبهای آن و گریستن آسمان تا امتداد زمان و غیر از آن
از حوادث که دران آینده مذکور شود و ظهور چنین وقائع
خون کن دل و جگر زمین و زمینیان و آسمان و آسمانیان
برای آنست که مذکور می‌شود لیطلع الکاظمین

والغائبون على وقوعها بل بإبقاء البكاء والحزن
المستمر وتذكر تلك الوقائع الهائلة في أمته إلى يوم
القيامة فقد بلغت نهاية الشهرة في الملأ الأعلى و
الأسفل والغيب والشهادة والجن والإنس والناطق والصامت

تا مطلع شوند حاضران و غائبان بر وقوع این واقعه بلکه اطلاع یابند به باقی گذ
گریه و حزن مستمر و یاد داشتن این وقائع هولناک در امت او تا روز قیامت
فلهذا بتحقیق رسید آن وقائع بنهایت شهرت در عالم علوی و عالم غیب
و شهادت و جن و انس و گویا و بی زبان که مراد از حیوانات و جمادات است
یعنی غایت اظهار و اشتهار و ظهور لوازم و آثار بعد از وقوع این واقعه
اطلاع حاضران و غائبان است که هر حاضر و غائب برین سانحه هوش ربا
مطلع شود و هر کس از دور و نزدیک و ترک و تاجیک بر چنین واقعه غم
خبردار گردد بلکه مقصود اصلی و غرض حقیقی ازینهمه باقی ماندن غم و الم و غم و
تذکر و یادگاری وقائع هولناک اند و سوانح غم فرسود درین امت تا
قیام قیامت است و لهذا واقعه بغایت شهرت و اشتهار در عالم علوی
و سفلی رسیده و در جمله ساکنان عالم غیب و شهادت و جن و انس و ناطق و
صامت مشتهر گردیده و چون مقدمه شهادت ممهد شد آوان بیان
مقصود و تحقیق متعلق آنست رسیده چنانچه میفرمایند اذا تمهدت هذه المقدمة
فلنذكر ما يتعلق بهذا الباب مع الإشارة إلى ما مهدنا من المقدمة

هرگاه تمهید یافت این مقدمه پس باید که ذکر کنیم خبری را که متعلق باین باب است
باشارتی بسوی آنچه تمهید کرده ایم از مقدمه یعنی چون بعد تمهید مقدمه هشتم که اهم
بیان مقصود است و بیانش موقوف بر تحریر ابنیّت سبطین طیبین برای جناب
رسول الثقلین و تقریر آن ابنیّت حسنین مطهرین برای ملاحظه جمال باکمال نبی الحرمین
صلی الله علیه و آله و سلم است شروع در اثبات هر دو مقدمه میشود اما مقدمهٔ اولی
پس تفصیلش اینست فنقول اَمّا کَونُ السِّبطَینِ ابنَی رَسُولِ الله
صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَهُ وَجهَانِ پس میگوئیم اما بودن
سبطین یعنی حسن و حسین دو فرزند ارجمند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پسران
آن دو وجه است یعنی ثبوت ابنیّت حسنین علیهما السلام برای حضرت پیغمبر علیه
الصلوٰة و السلام پس هر دو وجه وجیه است اَلاَوَّلُ اَنَّ ابنَ البِنتِ لَهُ
حُکمُ الاِبنِ وَلِهٰذَا یُعَدُّ عِیسیٰ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی بَنِی اِسرَائِیلَ
وجه اول آنکه پسر دختر یعنی نواسه برای او حکم پسر است و لهذا شمرده شد
عیسی علیه السلام در فرزندان یعقوب علیه السلام زیرا که عیسی پسر مریم است و
حضرت مریم از اولاد یعقوب و لهذا عیسی از فرزندان یعقوب معدود و محسوب گشت
پس ثابت شد که پسر دختر در حکم پسر است وَالثَّانِی اَلتَّبَنِّی فَقَد ثَبَتَ
بِطُرُقٍ مُتَعَدِّدَةٍ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ هُمَا ابنَایَ
و وجه دوم تبنّی یعنی پسر خواندگی است پس بتحقیق ثابت شد بطرق متعدده
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایشان یعنی حسن و حسین هر دو پسران منند

واز مؤیدات این حدیث است آنچه امام احمد بن حنبل در مسند خود تخریج نموده بیانش اینست

وَرَوَى أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ عَنْ هَانِي بْنِ هَانِي عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ لَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ جَاءَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَرُونِي ابْنِي مَا سَمَّيْتُمُوهُ قُلْتُ سَمَّيْتُهُ حَرْبًا قَالَ بَلْ هُوَ حَسَنٌ فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ قَالَ أَرُونِي ابْنِي مَا سَمَّيْتُمُوهُ قُلْتُ حَرْبًا قَالَ بَلْ هُوَ حُسَيْنٌ فَلَمَّا وُلِدَ الثَّالِثُ قَالَ أَرُونِي ابْنِي مَا سَمَّيْتُمُوهُ قُلْتُ حَرْبًا قَالَ بَلْ هُوَ مُحَسِّنٌ ثُمَّ قَالَ إِنِّي سَمَّيْتُهُمْ بِأَسْمَاءِ وُلْدِ هَارُونَ شَبَّرَ وَشَبِيرَ وَمُشَبِّرَ وَأَخْرَجَهُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ وَالدَّارَقُطْنِيُّ فِي الْأَفْرَادِ وَالْحَاكِمُ وَالْبَيْهَقِيُّ وَابْنُ عَسَاكِرَ كُلُّهُمْ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَأَخْرَجَهُ الْبَغَوِيُّ وَالطَّبَرَانِيُّ عَنْ سَلْمَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مِثْلَهُ وَفِي الْقَامُوسِ شَبَّرُ كَبَقَّمٍ وَشَبِيرُ كَقَمِيرٍ وَمُشَبِّرُ كَمُحَدِّثٍ أَبْنَاءُ هَارُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

روایت کرد امام احمد بن حنبل در مسند خود از ابی اسحق سبیعی از هانی بن هانی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که هرگاه متولد شد امام حسن آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بنمائید بمن فرزند مرا چه نام داشتید او را گفتیم که نام داشته ام او را حرب پس فرمود بلکه او حسن است پس چون متولد شد امام حسین گفت بنمائید مرا پسر مرا چه نام داشتید او را گفتیم که حرب نام داشته ام

شبیر بکسر بای موحده غیر مشدده و تحتیه بر وزن امیر چنانکه در اکمال وغیره است ۱۲ ح

[illegible]

طبرانی بفتح طا مهمله و بای موحده و را مهمله منسوب بسوی طبریه که قصبه ایست و آن ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی حافظ مشهور است ۱۲ کذا فی شرح النخبة وغیره

فرمود بلکه او حسین است پس هرگاه ولادت یافت پسر سوم فرمود بنمائید
بمن فرزند من چه نام داشتید او را گفتم که نامش حرب کرده ام فرمود بلکه او محسن است
پس فرمود به تحقیق که نامیدیم این فرزندان را بنامهای پسران هارون که بزبان
عبرانی شبّر و شبیر و مُشبّر است روایت کرد این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و دارقطنی
در کتاب افراد و حاکم و بیهقی و ابن عساکر همه ها از علی مرتضی رضی الله عنه و روایت
کرد این حدیث را محیی السنه امام بغوی و طبرانی از حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه
و در قاموس است شبّر بر وزن بقّم یعنی بفتح شین معجمه و بای موحده مشدده مفتوحه
و در آخر رای مهمله و شبیر بر وزن قمیر بفتح شین معجمه و کسر بای موحده مخففه و ملحق
بیای مثناة تحتانی و رای مهمله در آخر و مشبّر بر وزن محدّث بضم میم و فتح
شین معجمه و بای موحده مشدده مکسوره و رای مهمله در آخر پسران هارون علیه السلام
اند پوشیده نماند که ازین روایات و امثال آنها مفتوح میشود که حضرت حسنین و محسن
حضور حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام صحیح و سالم پیدا شده مشرف تسمیه از
زبان نبوت ترجمان گشتند و نیز باید دانست که جناب امیرالمومنین کرم الله وجهه موافق
عرف و عادت عرب که پسران خود را مسمّی بنام اکابر مشهوره و روسای
معلومه میکردند فرزندان خویش را بنام حرب که از مشاهیر عرب بوده مسمّی فرموده
بودند و هرگاه تبدیل اسامی سه گانه از ارشاد رسالت پناه بظهور آمد دریافت
شد که [illegible] فرزندان بنام روسای جاهلیت نباید گذاشت و لهذا
حضرت ایشان کرم الله وجهه بعد ازان پسران خود را بنامهای اکابر

زمان فترت و ایام جاهلیت مسمی نفرمودند بلکه باسامی صحابه کبار و خلفا
نامدار مسمی نمودند چنانچه ابوبکر و عمر و عثمان وغیره اسمای فرزندان
جناب ولایت مآب باتفاق علما ثابت و در کتب معتمده مروی است
پس قیاس تسمیه بنام خلفای کبار بر نام حرب قیاس بمقابله نص است اما
مقدمه ثانیه پس بیانش آنست و اما کونهما مرآتین
لملاحظته صلی الله علیه وسلم فمن وجهین
و اما بودن حسنین دو آئینه برای ملاحظه جمال باکمال آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم پس بدو وجه است الاول من جهة السیادة المطلقة
اول از جهت سیادت مطلقه است یعنی بجهت سیادت مطلقه که عبارت
از سرداری بی قید است جناب حسنین آئینه جمال سید الکونین گردیدند
وسندش آنست که مذکور می شود فقد اخرج النسائی
والرویانی والضیاء عن حذیفة وابو یعلی عن
ابی سعید وابن ماجة عن ابن عمر وابن عدی
عن ابن مسعود وابو نعیم عن علی والطبرانی
فی الکبیر عن عمر وجابر والبراء واسامة
بن زید ومالک بن الحویرث والدیلمی عن انس
وابن عساکر عن عائشة وابن عمر و [illegible]
وابی رمثة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

وسلم قال الحسن والحسين سيدا شباب اهل
الجنة و زاد ابن ماجة وغيره وابوهما خير منهما و
عند الطبراني وابوهما افضل منهما و زاد الحاكم
وابن حبان وغيرهما الا ابني الخالة عيسى بن مريم ويحيى بن زكريا

پس بتحقیق برآورده یعنی روایت کرد نسائی و رویانی و ضیای مقدسی
از حذیفه و ابو یعلی از ابی سعید و ابن ماجه از ابن عمر و ابن عدی از ابن مسعود
و ابو نعیم از علی کرم الله وجهه و طبرانی در معجم کبیر از عمر و جابر و براء بن عازب
و اسامه بن زید و مالک بن حویرث و دیلمی از انس و ابن عساکر از عائشه
و ابن عمر و ابن عباس و ابی رمثه رضی الله عنهم که بتحقیق رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود حسن و حسین هر دو سردار نوجوانان بهشت اند و زیاده
کرد ابن ماجه و غیر او و پدر ایشان بهتر از ایشان است و نزد طبرانی و پدر
ایشان فاضلتر از ایشان است و زیاده کرد حاکم و ابن حبان و غیر
ایشان مگر هر دو پسر خاله عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا مجملا حدیث مذکور
که مثبت سیادت مطلقه برای جناب حسنین علیهما السلام است هرگاه بچندین
طرق متعدده مروی از اجله صحابه است بحد تواتر معنوی رسیده و حدیث
خیریت و افضلیت حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه از جناب حسنین طیبین که
مستفاد از روایت ابن ماجه و طبرانی و غیر ایشان است مشعر کمال بالای
الکمال والد جلیل از فوق تصور باید کرد و مستثنی اینکه در زیادت حاکم

و ابن حبان و غیر ایشان مذکور است محمول برین است که آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم نیز چنین استثنا در باب تفضیل خود فرموده اند پس این استثنا
برای مطابقت مرآت با مرئی ضرور است و بعد از آنکه رفع استثنا
از مرئی مرویست از مرآت هم رفع آن لابدیست تا مرآت مطابق مرئی
باشد و تطابق میانه مرآت و مرئی از دست نرود و از فروع مطابقت
و اتحاد مرآت با مرئی است که ارشاد میشود و من متفرعات هذه
المرآتیة کون محبتهما محبته و بغضهما بغضه صلی الله علیه
و آله و سلم کما وقع فی روایة ابن عساکر و غیره عن ابن عباس من
احبهما فقد احبنی و من ابغضهما فقد ابغضنی
و از جمله متفرعات این مرآتیت است بودن محبت و دوستی حسنین علیهما السلام
محبت و دوستی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بغض و عداوت ایشان
و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه واقع شده در روایت ابن
عساکر و غیر او از ابن عباس رضی الله عنه کسیکه دوست دارد ایشان
یعنی حسن و حسین را پس بتحقیق دوست دارد مرا و کسیکه دشمن دارد
ایشان را پس بتحقیق دشمن دارد مرا یعنی محبت حسنین بعینه محبت با رسول و
دشمنی ایشان دشمنی با رسول است و چون دوستی و دشمنی با رسول دوستی و
دشمنی با خدا است پس دوستی حضرت حسنین دوستی خدا و دشمنی ایشان دشمنی خدا
ثبت اتحاد است که فوق آن متصور نباشد این بود بیان جزء اول

و سیرت بجہت سیادت مطلقہ بودہ اما وجہ ثانی قرابتیت کہ مبنی بر اتحاد صورت گشتہ
از ابا بیشنید والثانی من جهة مشابهة الصورة فانهما كانا
كالشقين له صلى الله عليه وآله وسلم في الظاهر
ايضاً دوم از جہت مشابہت صورت زیرا کہ ایشان یعنی حضرت
حسنین بودند گویا دو تصویر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ظاهر نیز
چنانکہ در سیرت باطن مشابہ بودند با حضرت رسالت بودند در صورت و ظاهر نیز
مشابہت و مماثلت بآن حضرت داشتند و سند این مشابہت است کہ میفرمایند
فقد اخرج البخاري عن انس قال لم يكن احد اشبه
بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم من الحسن بن علي
وقال في الحسين ايضاً كان اشبههم برسول
الله صلى الله عليه وسلم پس بتحقیق روایت کرد بخاری از انس کہ
گفت نبود ہیچکس مشابہ ترین مردم با نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حسن بن علی
و گفت در حق حسین نیز کہ بود مشابہ ترین مردم با رسول خدا صلی اللہ علیہ
وسلم یعنی حضرت امام حسن و ہمچنان جناب امام حسین علیہما السلام اشبہ
الناس صورت با حضرت رسالت علیہ الصلوۃ والتحیۃ بودند و چون تشبیہ در روایت
ثانی مخصوص بصورت جمال و نیز اطلاق صیغہ تفضیل بر ہر واحد از حضرت
حسنین بظاہر موہم اشکال بودہ برای تفصیل اجمال و حل اشکال تعرض بحدیث
دیگر می‌فرمود و روی هذا الحديث مفصلاً

الترمذي عن علي كرم الله وجهه وصححه قال الحسن أشبه برسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين الصدر إلى الرأس والحسين أشبه بالنبي صلى الله عليه وسلم فيما كان أسفل من ذلك

و روایت کرد و تصحیح [illegible] امام ترمذی از علی کرم الله وجهه و تصحیح کرد آنرا گفت حسن مشابه تر بود
با رسول خدا صلی الله علیه وسلم از سینه تا سر و حسین مشابه تر بود با رسول خدا صلی الله علیه وسلم
در چیزیکه فروتر از سینه است یعنی بجهت فوقانی بدن حضرت امام حسن و بجهت تحتانی بدن حضرت
امام حسین مشابهت تمام با رسول خدا علیه الصلوة والسلام داشتند پس حضرت حسنین باعتبار مجموعه
جسمین تصویر صورت حضرت رسالت و مرآت جمال رسول [illegible] بودند
که گویا صورت جسمیه طینت محمدی دو حصه شده در ماه خلقت هر دو ولد ارجمند
نبوت جلوه ظهور یافته و بارقه شعاع خورشید رسالت بر قرص استعداد این
هر دو سلاله دودمان نبالت و جلالت [illegible]
یافته و چون واسطه ثبوت سیرت نبوی در حسنین جناب علی مرتضی و ذریعه ظهور
صورت محمدی در سبطین حضرت زهرا بودند پس مجموعه این پنج تن که بمنزله اجزای
خمسه [illegible] کامل و مکمل برآمده و ما به الامتیاز فیما بینهم غیر از اصلیت و فرعیت
چیزی دیگر نماند و رنگی عجیب جلوه و تعجب از خلقت و تجلی داد [illegible]
با این هیئت مجموعی فرض عین بر ارباب ایمان و موصل بدرجه [illegible]
قیامت با نبی آخر الزمان باشد و فذلکه این کلام و خلاصه این مرام [illegible]

ارشاد می شود و اخرج الترمذی ان النبی صلی الله علیه وآله
وسلم اخذ الحسن والحسین فقال من احبنی واحب هذین و
اباهما وامهما کان معی فی درجتی یوم القیامة وقال هذا حدیث منکر

و برآورده ترمذی به درستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفت امام حسن و
امام حسین را پس فرمود کسیکه دوست دارد مرا و دوست دارد این هر دو
و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد با من در درجه من روز قیامت و گفت ترمذی
که این حدیث منکر است پوشیده نماند که منکر در اصطلاح محدثین حدیثی را گویند
که راوی غیر ثقه بر خلاف ثقات روایت کرده باشد و این از اقسام احادیث
ضعاف است لیکن چون به روایت دیگر ثقات مانند ابن حبان و امام حنبل تقویت
و شهرت و وثوق پیدا کرده این حدیث حسن قابل اعتماد گشت لهذا استشهاد
بآن بکار رفت و اشارت بدین اجتماع و اتحاد است آنچه جناب مصنف علیه الرحمة
در رساله عزیز الاقتباس از صحیح مسلم نقل فرموده خرج النبی صلی الله علیه وآله
وسلم غداة وعلیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسین
فادخله معه ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا برون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
از خانه صبحی و بر آن حضرت گلیمی بود منقش که شکل کجاوه شتر از آن پیدا
بود از موی سیاه پس آمد حسن بن علی پس داخل کرد او را در آن گلیم پس
آمد حسین پس داخل کرد او را با او پس آمد فاطمه پس داخل کرد او را پس آمد

علی پس داخل کرد او را پس خواند آیه تطهیر که ترجمه‌اش اینست جز این نیست که میخواهد
خدای تعالی تا ببرد از شما پلیدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک سازد شما را پاکی تمام
پوشیده نماند که تفسیر آیه تطهیر شرحی و بسطی در کلام خواهد که این عجاله
متحمل آن نمیتواند شد اما آنچه اعتقاد این اقل الحروف است اینست که ذیل نفوس انور
حضرات قادسه از لوث کبائر و صغائر عمدی و خلاق ذمیمه باطنی بالکلیه پاک
و صاف است و نیز در رساله عزیز الاقتباس است اتانی ملک فسلم علی نزل
من السماء لم ینزل قبلها فبشرنی ان الحسن والحسین سید شباب اهل الجنة و ان
فاطمة سیدة نساء اهل الجنة رواه ابن عساکر آمد پیش من فرشته پس سلام
کرد بر من فرود آمد از آسمان که فرود نیامده بود پیش از این یکبار پس مژده
داد مرا بآنکه حسن و حسین سردار نوجوانان بهشت اند و بتحقیق فاطمه سردار
زنان بهشت است باید دانست که این حدیث مثبت سیادت مطلقه برای
حسنین بر مردان بهشت و برای حضرت زهرا بر زنان جنان بدون استثنا
است و این صراحة آن بشارت است که بالا گذشت و نیز دران رساله است
ان الحسن والحسین هما ریحانتای من الدنیا رواه الترمذی هر آینه حسن و حسین
دو گل باغ من از دنیا هستند یعنی گل مراد و ثمره فؤاد من از باغ دنیا
غیر از حسن و حسین دگری نیست و نیز دران رساله است هذان ابنای و ابنا
بنتی اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما رواه الترمذی این دو کس یعنی
حسن و حسین دو پسر من اند و دو پسر دختر من اند بار خدایا من [illegible]

دوست میدارم ایشانرا پس دوست دار ایشانرا و دوست دار کسی را که دوست
دارد ایشانرا و هرگاه دعای رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم مقرون باجابت
است در دوست داشتن خدا تعالی حضرت حسنین و دوستداران حسنین را تعالی
ثابت است و از لطائف این حدیث است که سند ثابت و محبوبیت حسنین برای
حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة و محبوبیت حسنین و محب حسنین برای جناب
متعال هر دو واقع شد و نیز در ان رسالت است صدق الله و رسوله انما
اَموالکم وَاَولادکم فتنة نظرتُ الی هذین الصبیین یمشیان ویعثران فلم اصبر حتی
قطعتُ حدیثی ورفعتهما رواه احمد والترمذی وابن ماجة وابو داود والنسائی
راست فرمود خدا و رسول او و جز این نیست که اموال و اولاد شما سبب آزمایش
است نظر کردم بسوی این دو طفل یعنی حسن و حسین که میرفتند و میلغزیدند
پس صبر نکردم تا قطع کردم سخن خود را و برداشتم آن هر دو را یعنی بوقتی
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مشغول بخطبه خواندن بودند که حضرت امام
حسن و امام حسین علیهما السلام تشریف آوردند و پای مبارک اینها در رفتار
لغزش میکرد و چنانکه مبادا بزمین افتند و آسیبی بر بدن شریف ایشان رسد
چون این حالت را آن حضرت در اثنای خطبه مشاهده فرمودند بفرط شفقت
[illegible] ضبط برآمده خطبه را گذاشته هر دو صاحبزاده را بکنار گرفتند از مقام
شفقت و محبت حضرت رسالت قیاس کردنیست که چه قدر اهتمام بشان حضرت
حسنین داشتند و با اینهمه [illegible] و لا ملاحظه شود که جفاها از مصائب و بلا و تعصب

این جگر گوشه ها خاصه حضرت سید الشهدا و دیگر اهلبیت مصطفی اند در واقعه کربلا گذشت

وازین قسم احادیث کثیره که شطری ازان دران رساله نیز باقی است

در کتب صحاح مروی است که برای استیفای بیان انها دفترها باید لهذا طی

کشح ازین وادی نموده رجوع باصل مطلب میشود و حالی ناظران باخبر باد

که مقصود جناب علامه علیه الرحمه از تالیف این رساله بیان سر شهادت

سبطین مکرمین یعنی حضرت حسنین علیهما التحیة والثنا است و آن موقوف بر تمهید مقدمه

و بیان آن بوده و هرگاه از تحریر اموریکه موجب کشف این اثر و یا اعلان

این سر و مساز بوده فراغی حاصل شد شروع در بیان واقع میرود و

اول ذکر بعضی از اوصاف بطریق مشتی نمونه از خروار کرده میشود

وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ اَبِيْهِ قَالَ حَجَّ الْحَسَنُ خَمْسَ عَشَرَةَ حَجَّةً مَاشِيًا وَنَجَائِبُهُ تُقَادُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَرَجَ مِنْ مَالِهِ لِلّٰهِ مَرَّتَيْنِ وَقَاسَمَ اللّٰهَ مَالَهُ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ حَتّٰى اَنَّهُ كَانَ يُعْطِي نَعْلًا وَيُمْسِكُ نَعْلًا وَيُعْطِي خُفًّا وَيُمْسِكُ خُفًّا

و روایت کرد امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که گفت حج کرد حسن پانزده حج و حال آنکه

اسپها کوتل کشیده می بردند پیش پیش او و جدا شد از مال خود برای

خدا دو بار و به تنصیف تقسیم کرد مال خود را برای خدا سه بار تا آنکه بود که

می بخشید یکتای پاپوش او نگاه میداشت یکتا پاپوش را و می بخشید

بیان سر شهادت حضرت امام حسن علیه التحیة والثنا ۱۲

یکتا موزه زا و نگاه میداشت یکتای دیگر را یعنی مجاهده بانفس و محافظت
آداب کعبه از ینجا هویداست که پانزده بار طی مسافت و قطع منازل از مدینه
تا مکه پیاده پا فرموده با آنکه اسپهای کوتل پیش پیش او می کشیدند و خدم
و حشم در جلواو میدویدند و زهد و ترک دنیا ازین کار پیدا که دوباره تمامی
مال و منال دنیوی در راه خدا بخشید و سه باره کوه تنصیف عطای مال
فی سبیل الله در سلک تقسیم کشید حتی که کار بعطای یکتا نعل و موزه
و نگاهداشت یکتای دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شاق تر بر نفس
از عطای بالکلیه است و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که
روزی بر مسند امامت جلوه فرما و گرداگرد موالی و اهالی چون هاله گرد قمر
دور نموده بودند که مردی از کفار آمد و پرسید که رئیس مجلس کیست و نام او
چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی که مرد خونخوار
و بغایت جبار بود و دیگر کلمات نا ملائم به شان اسد الله الغالب جاوید
بهرزه درائی را به نهایت رسانید حضار مجلس گرامی بسماع چنین هفوات
خرافت سمات از دست ضبط بر آمده خواستند که بتادیب آن بی ادب
پردازند که آنجناب سراپا تعظیم بمقتضای خلق عظیم متوجه حالش شده
ارشاد کردند که از طرز گفتار و اطوارت پیداست که رنجی داری و مصیبتی
گرفتاری اگر گرسنه طعام لذیذ حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر ادای
بدوش تست باد ادایش پردازم و اگر دشمنی در قفای تست باشد اعانت و

حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان و لا و یز شکر ریز بمقابله کلمات زهر آمیز
و خشونت انگیز خود نشنید گوش کرد گفت که الحق تو پسر علی ولی اللہ هستی
که قالع باب خیبر و برادر و وصی پیغمبر بود و بدولت اسلام رسیده و یکی از
موالیان خاص فدائیان باختصاص گردید و ازین قسم نقل و حکایات
بحدیست که استیعاب آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت سریه
موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود سخن دران میرود

وَكَانَ وَفَاتُهُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ سَنَةَ تِسْعٍ وَأَرْبَعِيْنَ عَلٰى أَرْجَحِ الْأَقْوَالِ فِيْ أَوَّلِ رَبِيْعِ الْأَوَّلِ أَوْ فِيْ اٰخِرِ صَفَرٍ وَهُوَ الْمَشْهُوْرُ

و بود وفات شریف آن حضرت رضی اللہ عنہ سال چہل و نہم از ہجرت
بنا بر قوی ترین اقوال عشرہ ربیع الاول یا در آخر صفر و ہمین مشہور است
یعنی بتحقیق اول ربیع الاول و مشہور آخر صفر یعنی تاریخ بست و ہشتم
و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از ہجرت وفات یافتند

وَسَبَبُ مَوْتِهِ أَنَّ زَوْجَتَهُ جَعْدَةَ بِنْتَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ سَمَّتْهُ بِإِغْوَاءِ يَزِيْدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَكَانَ يَزِيْدُ ضَمِنَ لَهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَفَعَلَتْ فَمَرِضَ الْحَسَنُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَرْبَعِيْنَ يَوْمًا ثُمَّ مَاتَ فَبَعَثَتْ جَعْدَةُ إِلٰى يَزِيْدَ تَسْئَلُهُ الْوَفَاءَ بِمَا وَعَدَهَا فَقَالَ

اِنَّا لَم نَکُن نُوَکِّلُکَ الحَسَن اَفَاَرضَاکَ
لِاَنفُسِنَا فَصَارَت مِمَّن خَسِرَ الدُّنیَا وَالاٰخِرَۃَ ذٰلِکَ
هُوَ الخُسرَانُ المُبِینُ و سبب وفات او آن بود که زوجهٔ او
جعده دختر اشعث بن قیس زهر داد او را باغوای یزید بن معاویه و بود یزید
که وعده داده بود جعده را برارتکاب اینکار باینکه تزویج خواهد کرد او را
پس جعده کرد آنچه یزید خواسته بود پس بیمار شد حضرت امام حسن تا چهل روز
بستر و فات یافت پس فرستاد جعده شخصی بطرف یزید و خواست وفای
آنچه وعده با او کرده بود پس گفت یزید ما راضی نبودیم ببودن تو پیش
حسن آیا پس چگونه راضی باشیم ببودن تو پیش خود پس گفت جعده از جمله
کسانیکه زیانکار دنیا و آخرت است این زیانکاری همان زیانکاری است ظاهر
وَکَانَ مَرَضُهُ الاِسهَالَ الکَبِدِی وَتَقَطُّع
الاَمعَاءِ و بود بیماری آن حضرت اسهال کبدی و پاره پاره شدن
رودها یعنی هنگام اجابت دستها پاره های جگر در رودها بریده شده می آمد
چنانچه شخصی برای عیادت آنجناب علیه السلام رفت آن حضرت چون از بیت الخلا
برآمدند فرمودند که جگر من پاره پاره شد آن شخص گوید که من آن پاره ها را
ملاحظه کردم و دیدم که فی الواقع قطعات جگر بودند فَلَمَّا
حَضَرَتهُ الوَفَاۃُ جَاءَ الحُسَینُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنهُ
فَقَالَ اَی اَخِی مَن صَاحِبُکَ قَالَ تُرِیدُ قَتلَهُ قَالَ

نعم قال لئن كان صاحبي الذي
اظن الله اشد له نقمة وان لم يكنه فما احب
ان تقتل بي بريئا ثم قال لقد سقيت السم
مرارا وما سقيت مرة اشد من هذه

و هرگاه حاضر شد او را وفات بیاید امام حسین علیه السلام پس گفت ای
برادر من که با تو این حرکت کرد یعنی کدام کس ترا زهر داد و گفت میخواهی قتل او را
گفت آری گفت هر آینه اگر قاتل من همان است که من گمان میدارم پس خدای تعالی
سخت‌تر است برای او در انتقام یعنی خدای تعالی که منتقم حقیقی است برای
گرفتن انتقام کافی است و اگر نیست او در واقع که او را گمان میکنم دوست
نمیدارم که بکشی با انتقام من بیگناهی را پس گفت که هر آینه به تحقیق نوشانیده شده
شدم زهر چندبار و نوشانیده شدم هیچ بار سخت‌تر ازین بار نوشانیده
نماند که داعی بر اعراض از تعیین و تشخیص قاتل امور چند است اول چون
شهادت سر به خفا و اشتباه بوده قاتل را هم بعرض کتمان و اختفا گذاشتند
تا ازین جهت نیز این راز در پرده باشد و شعاع اظهار و ابراز بر بینندگان
نتابد دوم اخذ قصاص از امور است که بحکم شرع عزم و احتیاط از او
در خلق تمام است تا آنکه بدون ثبوت کامل و قطع و یقین و تعیین قاتل رضا
آن جایز نیست سوم طلب کشف از تحقیق و تفتیش قاتل دلیل بر کمال حلم
عظیم است چه اگر تحقیق و تفتیش بکار میرفت تعیین و تشخیص قاتل من [illegible]

ممکن الحصول بود پس دست از انتقام کشیدن و پهلو از خود قصاص در نوردیدن
کار همین حضرت است که شائبه از اغراض نفسانی در جبلت پاک طینتان روزگار نیست
باقی نگذاشته اند و الا گرفتن انتقام با وجود قدرت کاریست دشوار که
چه جای عوام از دست خواص هم سرانجام آن متعذر است و آنچه از شدت
نوشانیدن زهر درین باره نسبت بآن حضرت سابق ارشاد شد کنایه بآنکس از حبایب
و ابنای اقرب و ذوات است چنانچه از فصل الخطاب نقل کرده اند که امیر المؤمنین حسن
علیه السلام را شش بار زهر داده اند پنجبار کاری نکرد و بار ششم کارگر
افتاد و در حلیه ابو نعیم از عمیر بن اسحق مرویست که من و شخصی دیگر در مرض
موت حضرت امام حسن علیه السلام برای عیادت رفتیم فرمود که ای فلان
چیزی از من بپرس عرض کردم که درین حالت امری پرسیدن نخواهم
همین که افاقه از مرض دست دهد خواهم پرسید راوی گوید که آن حضرت
بخانه تشریف بردند و باز برآمده فرمودند که آنچه پرسیدنیست بپرس که باز
فرصت سوال نخواهی یافت و مرا طاقت جواب کجا پس فرمود که مرا چند بار
زهر داده اند و این بار کارگر افتاد که پاره های جگرم بریده می افتد پس
راوی گوید که من روز دیگر بخدمت آن حضرت حاضر شدم و دیدم که حالت
احتضار است و جناب امام حسین علیه السلام بر سر بالین آنحضرت استفسار
از قاتل میفرمایند الی آخر الروایه که آنجا گذشت و نیز روایت کرده اند که آنحضرت
علیه السلام بخواب دید که گویا میان دو چشم او قل هو الله احد مکتوبست چون

این خواب را پیش سعید بن المسیب بیان کرد گفت که زمان وفات جناب
امام حسن قریب رسیده آنحضرت هرگاه وقت رحلت قریب آمد بجناب امام
حسین وصیت فرمودند که من از عائشه خواسته ام که چون من بمیرم قبر
مرا در خانه خود جا دهد و عائشه با من وعده کرده است پس بعد وفات
من جنازه مرا پیش روضه رسول خدا علیه الصلوة والسلام ببرید و از عائشه
خواهید اگر اجازت دهد مرا در جوار قبر جد مجد من دفن کنید و میدانم که مروان
بنی امیه ازین کار باز خواهند داشت پس با ایشان نزاع کردن نشاید و باید
که جنازه مرا در بقیع برند و همانجا دفن کنند و همچنان بوقوع آمد که هرگاه حضرت
امام حسن علیه السلام لبیک داعی حق گفت جناب امام حسین بخدمت عائشه
رفته دستوری خواست عائشه گفت که خوب است که حسن در اینجا مدفون شود و
چون این خبر بمروان رسید در حجره قدم نهاد و ممانعت کرد نگذاشت مدفون
کردن ندادند پس جنازه آنحضرت از روضه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بجنت البقیع بردند و در قبه عباس پهلوی قبر فاطمه بنت اسد جده آنحضرت مدفون
کردند و کسی از بنی امیه بر جنازه آنجناب حاضر نشد مگر سعید بن العاص که
آن زمان امیر مدینه بود و باجازت حضرت امام حسین ادای نماز کرد و [illegible]
در بینقام همین قدر بس است که قتل و فوت امام حسن بن علی شریف و [illegible]
ولادت پس بس است که اشاره می شود فقد کان [illegible]
الشریف [illegible]

اشهر الا ایاما وقد ولد النصف من شعبان سنة ثلث من الهجرة علی الصحیح وقیل فی رمضان و بود عمر شریف او چهل وپنجسال وشش ماه مگر کسری کم از زر وز رها و به تحقیق پیدا شد پانزدهم شعبان سال سوم از هجرت بروایت صحیح وگفته شد در رمضان پوشیده نماند که در زمان ولادت حضرت امام حسن علیه السلام همچنان در وقت وفات آنجناب اختلاف است ولادت آنحضرت نزد بعضی پانزدهم شعبان ونزد بعضی پانزدهم رمضان سال سوم از هجرت است و وفات آنجناب بر قول مختار در ماه ربیع الاول نزد بعضی غره ونزد بعضی پنجم ماه مذکور و مشهور بست و هشتم ماه صفر سال چهل ونه هجری است و سنین عمر شریف چهل وپنجسال وشش ماه چند روز کم بروایت صحیح است پس باعتبار سنین حیات مقتضی ترجیح تاریخ ولادت پانزدهم رمضان و تاریخ وفات پنجم ربیع الاول می افتد تا چهل وپنجسال وشش ماه کسری کم بحساب است آید ومؤید نیست آنچه گفته اند که عمر شریف آنحضرت چهل وپنجسال وچند ماه بوده هفت سال در کنار رتبت حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیه پرورش یافتند وسی سال در ظل حمایت پدر بزرگوار یعنی جناب شاه ولایت جا داشتند و هشت سال وچند ماه دیگر فقط در کنف رحمت حضرت رب العزة زندگانی کردند

هذا ما یتعلق بالشهادة السرّیة التی اختص بها السبط الاکبر

این است آنچه متعلق بود به شهادت سریه که مختص بآن فرزند اکبر گشت باقی ماند شهادت جهریه پس بیانش باید شنید

وَاَمَّا الشَّهَادَةُ الْجَهْرِيَّةُ الَّتِي اخْتَصَّ بِهَا السِّبْطُ الْاَصْغَرُ فَهِيَ
مِنْ اَكْبَرِ الْوَقَائِعِ الْمَشْهُودَةِ و اما شهادت ظاهری که اختصاص یافت
بآن فرزند صغیر آن از بزرگترین وقائع مشهوده است وَسَبَبُ
شُهْرَتِهَا كَوْنُهَا جَهْرِيَّةً وَسَبَبُهَا اَنَّهُ لَمَّا تَمَلَّكَ يَزِيْدُ
وَتَسَلَّطَنَ وَذٰلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّيْنَ بِدِمَشْقَ كَتَبَ
اِلَى الْاَقَالِيْمِ لِاَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ وَكَتَبَ اِلٰى عَامِلِهِ بِالْمَدِيْنَةِ
الْوَلِيْدِ بْنِ عُقْبَةَ اَنْ يَّاْخُذَ الْبَيْعَةَ مِنَ الْحُسَيْنِ
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ فَامْتَنَعَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَيْعَتِهٖ
لِاَنَّهُ كَانَ فَاسِقًا مُدْمِنًا لِلْخَمْرِ ظَالِمًا

وسبب شهرت آن آشکارا شدن آنست و سببش آنکه هرگاه مالک و پادشاه شد
یزید و تسلط یافت بر مملکت و آن در ماه رجب سال شصتم از هجرت بشهر دمشق
اتفاق افتاد نوشت نامه ها بسوی اقالیم بجهت گرفتن عقد بیعت برای خود
نوشت نامه بعامل خود بمدینه ولید بن عقبه برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین رضی الله
عنه پس باز ماند و انکار کرد حضرت امام حسین از بیعت یزید برای آنکه بود او
فاسق دائم الخمر ظالم باید دانست که چون معاویه بن ابی سفیان فوت کرد
و یزید بجای پدر خود بر تخت سلطنت نشست نامه ها باقالیم و ممالک
برای اخذ بیعت بعمال و حکام هر مقام نوشت چنانچه نامه یزید پلید
ولید بن عقبه حاکم مدینه بمضمون رسید که معاویه بنده از

از بندگان خدا بود وفات یافت و من بجای او نشستم و بیعت انقیاد برای خود
از دوستی میخواهم باید که از حسین بن علی و دیگر اهالی مدینه بیعت برای من بگیری
و درنگ و تاخیر در اخذ بیعت نکنی ولید بن عقبه بمجرد ورود نامه حسین بن علی
و عبدالله بن زبیر را طلبید و گویند که چون نامه یزید بولید بن عقبه رسید
بمروان مشورت کرد مروان گفت که حسین بن علی و عبدالرحمن بن ابی بکر
و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر را طلب کن و ازین هر چهار کس درخواست
بیعت بکن اگر بیعت کردند بهتر و الا این هر چهار تن را گردن بزن تا برای دیگران
عبرت شود و دیگری از قبول بیعت تخلف نورزد و ولید بمشورت مروان راضی
گشت و گفت که من پسر فاطمه و پسر ابوبکر و پسر عمر و پسر زبیر را کشتن نتوانم
المختصر گویند که ولید بن عقبه حضرت امام حسین را طلبید بجناب جماعه غلامان و
موالیان خود را همراه گرفته همه را بر در سرای ولید گذاشته تنها پیش او
رفتند ولید براه تعظیم در آمده عرض مضمون نامه یزید نموده درخواست
بیعت کرد آن حضرت در جواب ارشاد کردند که من بیعت یزید نخواهم کرد
که او فاسق و دائم الخمر و ظالم است گویند که مروان خبیث از شرارت خود
باز نیامده دست از خبث طینت برنداشته با ولید گفت که ای امیر حسین را
بی اخذ بیعت مگذار که بار دیگر بر وی قدرت نیابی او را در بند باید کرد تا بیعت کند
و اگر از بیعت باز ماند بکشتن او امر نما تا خلیفه از تو راضی شود ولید گفت که
ای مروان مرا بکشتن حسین میگوئی اگر شرق و غرب عالم بمن بخشند من

قصد خویش نمنم مروان بعد ازین خاموش ماند و آنجناب از آنجا بر خاست و
عزیمت مکه ساخته بقصد روانگی اطراف مکه معظمه بر داشتند چنانچه ارشاد شد
وخرج الحسین الی مکة لاربع خلون من شعبان
فدخل مکة واقام بها روان شد حسین بسوی مکه بتاریخ چهارم
شعبان پس داخل شد بمکه و اقامت کرفت دران و چون خبر خروج حضرت
امام حسین از مدینه منوره و وصول بمکه معظمه در امصار و دیار مشتهر کردید
و مردم اطراف و جوانب برین سانحه وقوف یافتند اهل کوفه باطاعت
وانقیاد آنجناب اتفاق کرده نامها علی سبیل التواتر والتعاقب مشتمل بر طلب ارسال
داشتند چنانچه بیانش میرود ولما وصل الخبر الی اهل الکوفة
اتفق منهم جمع کثیر وکتبوا الی الحسین علیه السلام
یدعونه الیهم ویبذلون له بالقیام بنصرته
بانفسهم واموالهم وبالغوا فی ذلک وتتابعت
الیه نحو مائة وخمسین کتابا من کل طائفة و
جماعة فبعث الیهم ابن عمه مسلم بن عقیل وحثهم علی
نصرته وحمایته و هرگاه رسید خبر بسوی اهل کوفه متفق شدند ازیشان
جماعت کثیر و نوشتند نامها بخدمت امام حسین مضمون طلب حضور
و بذل جانها و مالهای خود را در خدمتگاری بحضور آنجناب و مبالغه
در ین باب نمودند تا آنکه رسید بآن حضرت قریب صد و پنجاه نامه

نامه از هر گروه و جماعت پیش روانه کرد و بطرف ایشان پسر عم خود مسلم بن عقیل را
وترغیب و تاکید فرمود آنها را بر نصرت و حمایت او با جمله کوفیان بالحاح
تمام نامه های متواتر و قاصد های متکاثر در طلب حضرت امام حسین علیه السلام
فرستادند و در خصوص اصرار و استبداد زیاده تر بکار بردند و گویند که نامه آخر
که بدست معتمدی از اهل کوفه رسید عبارتش این بود للحسین بن علی من
شیعته و شیعة ابیه علی امیر المؤمنین سلام علیک اما بعد فان الناس ینتظرونک
ولا رای لهم غیرک فالعجل العجل یا ابن رسول الله والسلام علیک ورحمة الله
وبرکاته یعنی تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند و اطاعت و انقیاد و بکسی
سوای آنجناب منظور ندارند ای پسر رسول خدا خود را بزودی برسان
و ما را از شدت انتظار وا رهان چون استدعای کوفیان در باب طلب زیاده
از حد گذشت آنحضرت خواستند که از جانب عنان عزیمت بالصوب فرمایند
عبد الله بن عباس و دیگر اجله اصحاب که در مکه معظمه بودند ممانعت نمودند
و گفتند که الکوفی لا یوفی بیوفائی اهل کوفه ضرب المثل و مشهور عالم است
قول و فعل ایشان هیچ اصلا قابل اعتماد نیست آخر بعد قال و مقام قرار یافت
که آنحضرت عازم کوفه نشوند و شخصی را از متوسلان خویش تا بتعرف واقعه روانه
کنند چنانچه برادر عم زاد مسلم بن عقیل را به نیابت خود رخصت کوفه فرمودند
و کوفیان را بر اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت آنحضرت تحریص و
ترغیب نمودند اکنون کیفیت وصول مسلم بکوفه بگوش هوش شنیدنی

وبعهدی کوفیان بچشم انصاف بدیت فلما وصل مسلم الکوفة
نزل فی دار المختار بن عبید وبایع الحسین علی
یدیه خلق کثیر اکثر من اثنی عشر الفا فاطلع
علی ذلک النعمان بن بشیر والی الکوفة
من جانب یزید وکان صحابیا فهدد
الناس علی ذلک لکن اکتفی بمجرد التهدید
ولم یتعرض لاحد پس هرگاه رسید مسلم بکوفه فرود شد
در خانه مختار بن عبید وبیعت کرد حسین را بر دست او خلق بسیار زیاده
از دوازده هزار کس پس مطلع بر این حال شد نعمان بن بشیر که حاکم کوفه
از جانب یزید بوده ولو صحابی پس تهدید کرد مردم را برین کار لیکن اکتفا
نمود بمجرد تهدید ومتعرض نگشت برای هیچکس مجملا چون مسلم بن عقیل داخل کوفه
شده به خانه مختار بن عبید ثقفی رخت اقامت کشاد مردم کوفه هجوم
آورده بیعت بر دست او نمودند چندانکه نوبت از دوازده هزار در گذشته
کار به هیجده هزار و بروایتی بیست هزار و بروایتی به چهل هزار رسید نعمان بن
بشیر حاکم کوفه که مرد صحابی بوده برین ماجرا وقوف یافته
کار بند تهدید و تخویف شده با ایشان اعراض و تغافل متعرض حال احدی
مبایعین نگشت بلکه در باطن معاون کار حضرت مسلم بوده پنهانی
مردم به بیعت و اطاعت میکرد و آخر کار چون تغافل نعمان به

نمایان شد بعضی از بدنهادان یزید را از حقیقت حال آگاه ساختند و بسعایت
و شکایت نعمان پرداختند چنانچه میفرمایند فکتب مسلم
بن یزید الحضرمی وعمارة بن الولید بن
عقبة الی یزید یخبرانه عن امر مسلم ومیل اهل الکوفة الیه
وتغافل النعمان بن بشیر عنه پس نوشت مسلم بن یزید حضرمی
وعماره بن ولید بن عقبه بسوی یزید در حالیکه خبر دادند یزید را
از امر مسلم و میل اهل کوفه بطرف او و تغافل نعمان بن بشیر از و یعنی مسلم بن
حضرمی و عماره بن ولید بن عقبه حال ورود مسلم بکوفه و رجوع مردم
بخدمت او برای اطلاع یزید نوشتند و از تغافل نعمان بن بشیر او را خبر
کردند فعزل یزید النعمان وولی مکانه عبید الله بن
زیاد وکان والیا علی البصرة فتوجه عبید الله
من البصرة الی الکوفة ودخلها لیلا من
جهة البادیة فی لباس اهل الحجاز واوهم
انه الحسین رضی الله عنه فاستقبله
الناس فی ظلمة اللیل وسلموا علیه مستبشرین
بقدومه وقالوا مرحبا بک یا ابن رسول الله قدمت
خیر مقدم فکذلک دخل دار الامارة پس معزول کرد یزید
نعمان را و حاکم گردانید بجای او عبید الله بن زیاد را و بود او حاکم بر بصره

فتوجه

پس سامان سفر کرد عبید الله از بصره بسوی کوفه و داخل شد در انوقت شب
از طرف بیابان بلباس حجازیان و در وهم انداخت مردم را باینکه حسین است
پس استقبال کردند او را مردم در تاریکی شب و سلام کردند و رفتند پیش پیش
او و گفتند مرحبا باد ترا ای پسر رسول خدا آمدی تو نیک آمدن
پس خاموش ماند ابن زیاد تا آنکه داخل شد مکان حاکم نشین را مخفی مباد
که چون مردم کوفه بعد اختیار بیعت و انقیاد و اطاعت مسلم بن عقیل کوشیدند
داعی بر طلب حضرت امام حسین علیه السلام گردیدند و آن حضرت نیز بعزم انعطاف
عنان از مکه بکوفه پرداخته و خبر آمدن او در اطراف و جوانب شهرت یافته
گویند که یزید بدریافت این سانحه بکار خود حیران و مشوره بطلب از ندیمان
گشت مشاوران بد مآل چنان اندیشیدند که اگر حسین بکوفه رسید عراق
از دست ما رفت بلکه بنای این سلطنت و حکومت از هم شکست پس صوابدید
که نعمان بن بشیر از حکومت کوفه معزول و شخصی دیگر بجای او منصوب شود که
مسلم بن عقیل را با اعوان و انصار او بکشد و بیخ فتنه و فساد را بالکلیه بر کند
آخر بعد رد و بعض قرار دادند که این کار غیر از دست عبید الله بن زیاد
سر انجام نیابد یزید ابن زیاد را که حاکم بصره بود بامارت کوفه و عراق امیر
کرده باو نوشت که زود از زود خود را از بصره بکوفه رسانیده مسلم بن
عقیل و مبایعان و متابعان او را بکشد و از حسین طلب بیعت نماید اگر
او قبول بیعت کرد بهتر و الا او را نیز بکشد چون نامه یزید بنام ابن زیاد

سپه سالار خود را قائم مقام خود به بصره گذاشته با اعوان و انصار به کوفه شتافت و
تنها و سپه سالار سپاه خود را از آنجا گذاشته و از راه فریب خود را بلباس
حجازیان آراسته و عمامه بر سر بسته و بر شتری نشسته با معدودی چند از راه قادسیه
که قافله حجاز می‌آمد در تاریکی شب میان نماز شام و عشا بکوفه در آمد و مردم
کوفه که همه تن چشم انتظار براه حضرت امام حسین بودند غلط خورده او را
امام حسین پنداشتند و باستقبالش برخاستند و سلام کردند و مرحبا گفتند
و پیش پیش او رفتند و ابن زیاد قفل سکوت بر لب افکنده هیچ نگفت
تا آنکه بمحل دار الاماره گشت و همه برای آن بود تا مردم کوفه بر آمدن او
خبردار نشوند و دفعه بلوا کرده آماده فتنه و فساد و در دفع او نکوشند

فَلَمَّا اَصْبَحَ جَمَعَ النَّاسَ وَقَرَأَ عَلَيْهِمْ مَنْشُوْرَ الْاِمَارَةِ وَهَدَّدَهُمْ وَحَذَّرَهُمْ عَنْ مُخَالَفَةِ يَزِيْدَ وَفَرَّقَ جَمَاعَةَ مُسْلِمٍ بِقُوَّةِ التَّدْبِيْرِ وَاخْتَفٰى مُسْلِمٌ فِيْ دَارِ هَانِيْ بْنِ عُرْوَةَ

پس هرگاه صبح شد جمع کرد ابن زیاد مردم را و خواند بر ایشان سند حکومت
خود را و تهدید و تحذیر کرد اهل کوفه را از مخالفت یزید و متفرق گردانید جماعت
مسلم را بقوت تدبیر و پوشیده شد مسلم در خانه هانی بن عروه یعنی بجهت
تهدید لسانی و تخویف زبانی ابن زیاد جماعه مبایعان حضرت مسلم متفرق
گردیدند و مسلم خود را بخانه هانی بن عروه سپرده مختفی گشت فَاَرْسَلَ

عُبَيْدُ اللهِ مُحَمَّدَ بْنَ الْاَشْعَثِ مَعَ قَوْمٍ اِلٰى دَارِهٖ فَاَتَوْا

بهانی بن عروة فحبسه وحبس جميع رؤساء الكوفة عنده في القصر وأتى الخبر مسلما فنادى بشعاره فاجتمع معه أربعون ألفا وأحاطوا بالقصر

پس فرستاد ابن زیاد محمد بن اشعث را با فوجی بسوی خانهٔ هانی بن عروه پس آوردند او را پس قید کرد ابن زیاد او را و محبوس نمود جمله روسای کوفه را نزد خود در قصر و رسید این خبر به مسلم پس آواز داد خاصان و رفیقان خود را پس جمع شدند همراه او چهل هزار مردم و احاطه کردند گرد قصر

یعنی چون ابن زیاد هانی بن عروه و دیگر روسای کوفه را در مکانی از قصر خود محبوس کرد حضرت مسلم بر یافت این حال خاصان و رفیقان خود را جمع فرموده با جمعیت چهل هزار کس محاصره قصر عبید الله بن زیاد نمود

فأمر عبيد الله الأسارى من رؤساء الكوفة أن يكلموا أصحابهم ويردوهم عن قتال مسلم فكلموهم فصرفوهم وأمسى مسلم في خمس مائة فلما اختلط الظلام ذهب أولئك أيضا فبقي وحده

پس امر کرد ابن زیاد اسیران را که از رئیسان کوفه بودند که بفهمانند عزیزان و قریبان خود را و باز دارند ایشان را از رفاقت مسلم پس فهمانیدند اسیران عزیزان خود را پس متفرق گشتند همه لشکر مسلم و پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق گشتند و تا شام

هزار یا پانصد باقی ماند پس هرگاه پیدا شد تیرگی شب رفتند ایشان هم و باقی
ماند مسلم تن تنها یعنی اول از چهل هزار یا پانصد کس همراه مسلم ماندند بعد از آن
چون شب تاریک شد این پانصد هم راه خود گرفتند و مسلم تن تنها باقی ماند
و گویند که چون برای نماز شام حضرت مسلم در مسجد کوفه تکبیر افتتاح گفت
پانصد کس اقتدا با او کردند و چون سلام در داد یک کس را ندید در این قدر
فرصت همه بار رفتند و مسلم را تن تنها گذاشتند و گویند که چون مسلم نزدیک قصر
ابن زیاد رسید دید که مردم از همراه او میگریزند تا آنکه از آن جمله قریب صد
کس باقی ماند حیران شده چپ و راست نگاه میکرد و میگفت که شیعیان ما کجا
میروید از آن هم دوازده کس باقی ماند آنگاه فرمود که ای اهل کوفه خطوط
متواتر فرستادید و بار طلبیدید و حواله با عدا نمودید چون یک دو قدم دیگر
رفت هیچ کس با او نبود فتردد فی الطریق فاتی منزل امرأة
فاستسقاها فسقته وادخلته فی دارها پس آمد و رفت میکرد
مسلم در راه پس آمد خانه زنی را پس طلب آب کرد و از وی پس آب نوشانید
آن زن مسلم را او داخل کرد و او را در خانه خود یعنی رفیقان مسلم آنحضرت را تنها
گذاشتند و همه یا گریختند مسلم در راه سرگشته تنها میگشت و از این طرف
با آن طرف میرفت و در این حال تشنگی بر مسلم مستولی گشت بر در خانه زنی که طوعه
نام داشت آمد و طلب آب نمود و آن زن او را آب نوشانید و داخل خانه
خود نمود وکان ابنها مولی لمحمد بن الاشعث

آورد مسلم را بسوی ابن زیاد پس او گردن زد او را و انداخت تن او را بطرف مردمان و بردار کشید هانی را و بود این واقعه سوم ذیحجه سال شصتم از هجرت و کشت ابن زیاد محمد و ابراهیم هر دو پسر مسلم را با او و گویند که چون عمر ابن حجاج کوتوال و ابن اشعث سر حلقه ارباب جدال با جماعت شصت کس خانه طوعه را محاصره نمودند مسلم تن تنها شمشیر گرفته از خانه برآمد و هنگامه محاربه گرم کرد چنانکه بعضی را از طرف مقابل زخمی کرد و برخی را بجهنم سیاه و فرستاد ابن اشعث دانست که تحمل تیغ بنی هاشم کار این جماعت نیست براه خداع پیش آمده اظهار امان نموده مسلم را از مقاتله باز داشت و مسلم بن عقیل و محمد و ابراهیم پسران آنحضرت را همراه گرفته پیش ابن زیاد برد آن سعادت شقیا قبل از رسیدن مسلم نزد او بوابان را حکم داد که همین که مسلم داخل دروازه شود گردنش بزنند و سرش از تن جدا سازند چنانچه رفیقان ابن زیاد از چپ و راست شمشیرها کشیده در دم دروازه ایستاده بودند مسلم ناگاه که از در گذشت گردنش زدند و سرش از تن جدا کرده پیش مردمان انداختند و گویند که هنگامیکه مسلم داخل قصر ابن زیاد میشد مشغول به تهلیل و تسبیح بود و کریمه رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ تلاوت می نمود که دفعه شربت شهادت چشید و رخت اقامت از دار فنا بدار بقا کشید بعد از آن محمد و ابراهیم پسران مسلم را نیز کشتند و هانی بن عروه را کشته بردار کشیدند و سرهای این مظلومان را بر نیزه کشیده در کوفه در بدر گردانیدند این سانحه

سوم ذیحجه سال شصتم از هجرت اتفاق افتاد و تمام شدن داستان جلا بر صفحای حال
حضرت امام حسین علیه السلام و روانگی آنحضرت از مکه بطرف کوفه و رسیدن
بکربلا و مبتلا شدن بانواع کرب و بلا گوش فرا باید داشت وفی ذلک
الیوم خرج الحسین من مکة الی الکوفة وقیل کان
خروجه یوم الترویة و دران روز یعنی سوم ذیحجه که روز شهادت
مسلم بوده روانه شد حسین از مکه بطرف کوفه و بعضی گفته که بود در روز
ترویه یعنی هشتم ذیحجه وکان سبب خروجه ان مسلم بن
عقیل کان قد کتب الیه بالمسیر و بود سبب
آنحضرت اینکه مسلم بن عقیل باصرار تمام نوشته بود باو بالتماس قدوم او
مخفی نماند که چون مسلم بن عقیل بکوفه رسیده رؤسا و عظمای آنجا بر دور او
بر دوش و حلقهٔ اطاعت بگوش کشیدند تا آنکه زیاده [illegible]
داخل دائره بیعت گردیده مستدعی تشریف آوری جناب امام حسین علیه السلام
از مکه بکوفه شدند حضرت مسلم بخدمت جناب امام نوشت که اهل کوفه
بیعت نموده و همه تن باطاعت و انقیاد در [illegible]
بیعت لزوم نشسته اند لهذا آنجناب تصمیم عزم [illegible] از مکه بکوفه [illegible]
ولما تجهز بالخروج منعه ابن عباس و ابن عمر و جابر
وابو سعید الخدری وابو واقد اللیثی [illegible]
فقال انی سمعت ابی یقول سمعت [illegible]

الله علیه وآله وسلم یقول انّ کبشاً
تُستحلّ به مکّة فلا اکون انا ذلک الکبش

وهرگاه جناب امام حسین علیه السلام تهیه سامان سفر نمود منع نمودند او را ابن عباس
وابن عمر وجابر وابوسعید خدری وابو واقد لیثی پس باز نماند از باز داشت
ایشان گفت بدرستیکه من شنیده ام از پدر خود که میگفت که شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود هر آئینه گوسپندی باشد که بسبب آن حلال گردد
پس نباشم من آن گوسپند پوشیده نماند که چون حضرت امام حسین علیه السلام
عزیمت کوفه درست فرمود اجله اصحاب که در مکه معظمه حاضر بودند بمبالغت پیش
آمدند چنانچه ابن عباس گفت که ای حسین از حرم مکه که خانه خدا است مرو و بر
کوفیان اعتماد مکن میدانی که با پدر و برادرت چه کردند اگر تو باز نمانی اهل
عیال خود را همراه مبر و من میترسم که مبادا تو کشته شوی و زنان و
کودکان تو اسیر بلا شوند ونیز گفت که مرا گمان است که ترا همچو عثمان میان
زنان و دختران بکشند چون عرض ابن عباس جامه عرض قبول نیافت ابن
عباس اندوهگین شد و گفت واحبیباه واهاشماه گریست ونیز عبد الله بن
عمر از عزیمت کوفه منع نمود و گفت که ای حسین بر قول وفعل اهل کوفه غره مشو
واز مکه بیرون مرو بالجمله جابر وابوسعید خدری وابو واقد لیثی و دیگر
هر کس که حسین را اراده سفر کوفه دید منع کرد آخر کار چون مبالغه و اصرار
بعضی از حد در گذشت حسین در جواب کشف راز فرمود و ارشاد کرد که

من از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوٰة والثنا شنیده است که گوسپندی در مکه
کشته شود که بسبب آن حلت کعبه گردد پس من نمیخواهم که من همان گوسپند
باشم یعنی شخصی را که در مکه کشتند که خونش موجب بیحرمتی کعبه شود پس من دوست ندارم
که در مکه کشته شوم و این همه بلکه زیاده ازین در ترجمه تاریخ طبری و ترجمهٔ صواعق محرقه
و دیگر کتب مذکور و مسطور است و باید دانست که مصداق حدیث مذکور عبدالله
بن زبیر بوده که او را در مکه کشتند و این سفک دما باعث بر استحلال کعبه شد
و هرچند این کشت و خون بجور و ظلم واقع شد لیکن چون منجر بهتک حرمت
کعبه گردید جناب سیدالشهدا علیه التحیة والثنا بکمال حزم و احتیاط و مراعات
آداب کعبه گوارا نکرد که قتلش موجب استحلال کعبه شود و درین مقام سخنی است
ظاهر الاشکال که با وجود اشعار و اخبار از واقعه شهادت که از سیدالشهدا
بظهور آمد گو بطریق جزم و یقین نباشد اجلهٔ صحابه مثل ابن عباس و ابن عمر و
جابر و ابوسعید خدری و غیر ایشان چرا اتقاعد از رفاقت و معیت حضرت
حسین فرموده فقط بر منع خروج از مکه و رفتن بکوفه اکتفا ورزیده اظهار
خیرخواهی نمودند و همراه نرفتند و جواب این اعضال مبتنی بر تمهید مقدمات است
در کلام خواهد و نیز اندیشه شائبه تعصب نسبت ببعض از ایشان در ربط و
تقریب است و بنای این مختصر بر اختصار و تنزه از شائبه تعصب افتاده پس
گنجایش تفصیل نبوده بالاجمال اینقدر گفته میشود که معلوم [illegible] بوده که
همین سفر بحکم مقتضای قضا و قدر است از قوت بفعل خواهد آمد [illegible]

سفک دما [illegible]

ابن عباس که عظمت و جلالت شان ایشان باتفاق ثابت و متحقق است باوصف
اظهار مکنون خاطر خود تقاعد از رفاقت کردند و با وجود تعلق مفارقت و
گریه‌های همراه نرفتند هر عذری که برای ایشان قرار داده شود همان عذر را
جانب دیگران هم قبول باید کرد مختصر جناب امام حسین علیه السلام سوم ذیحجه
بروایت صحیح و نزد بعضی هشتم ذیحجه روز ترویه با معدودی از اهلبیت و شیعیان
و موالیان که بیانش میشود از مکه روانه کوفه شدند و کسانی همراه ایشان

وثمانين نفسا من اهل بيته وشيعته ومواليه فسمع
في اثناء الطريق بقتل مسلم وتفرق جماعته فهم بالرجوع
فقال بنو عقيل والله لا نرجع حتى نصيب بثارنا او نقتل
فقال الحسين لا خير في الحيوة بعدكم

همراه ایشان شدند بجمعیت هشتاد و دو کس از اهلبیت و یاران و غلامان خود
پس شنید در اثنای راه خبر قتل مسلم و انتشار جماعت او پس قصد بازگشت کرد
پس گفتند فرزندان عقیل که قسم بخدا باز نخواهیم گشت تا آنکه بانتقام رسیم یا کشته شویم
پس گفت حسین که بهتری نیست در زندگی بعد شما یعنی چون آنحضرت با معدودی
از اهلبیت و یاران و غلامان از مکه بعزم کوفه خروج فرمود در اثنای راه خبر
شهادت مسلم بن عقیل و بدعهدی کوفیان و تفرق جماعت ایشان اصغا نموده
عزم مراجعت بمکه کرد که پسران عقیل قسمها یاد کرده باتفاق گفتند که ما معاودت نمیکنیم
بمکه نمیرویم تا انتقام خود در قصاص مسلم از دشمنان میگیریم یا خود بآن کشته شویم

آنجناب بعد ملاحظه گفتگوی برادران مسلم بن عقیل ارشاد کردند که لطف زندگی
بعد ازین نیست که شما همه هلاک شوید و من تن تنها بمانم و گویند که حضرت امام
حسین علیه السلام را در راه با جماعه جبه پوش فرزدق شاعر ملاقات شد
و احوال کوفه پرسید فرزدق گوید که زبان من دران وقت مرضی داشت که
کلام کردن نمی توانستم لهذا باشاره گفتم که بکوفه مردم دیگر روان شدند
گویند که چون فرزدق شاعر با حضرت حسین ملاقات کرد دست آنحضرت بوسید
آنجناب پرسیدند که ای ابا فراس از کجا می آئی گفت از کوفه فرمودند اهل کوفه
را چگونه گذاشتی گفت که دلهای مردمان با تو گذاشتم و شمشیرهای ایشان با
بنی امیه و قضا و قدر از آسمان نازل است و الله یفعل ما یشاء حضرت حسین در جواب
گفت که قضا را باز نتوان داشت بالجمله چون پسران عقیل سه یک راه مراجعت
شدند حضرت حسین متوجه عراق شد چنانکه مفید می نویسد فسار حتی نزل شراف
حتى اذا كان على مرحلتين من الكوفة فلقيه الحر بن
يزيد الرياحي ومعه الف فارس من اصحاب
ابن زياد شاكي السلاح بعد ازان روانه شد
عراق تا آنکه رسید بجای که دو منزل بود از کوفه پس ملاقی گشت او را حر
بن یزید ریاحی و همراه او بود هزار سوار مسلح از همراهیان ابن زیاد فقال
الحسين ان عبيد الله بن زياد قد ارسلني اليك [illegible]
[illegible] حتى اقدم بك اليه [illegible]

یمکننی الرجوع الی الکوفة ولا سبیل الی مفارقتک

پس گفت حر با حسین که ابن زیاد فرستاده است مرا بسوی تو و حکم کرده است مرا
باینکه جدا نشوم از تو تا آنکه ببرم ترا نزد او و من بجدا از انکار کرده است کنند ام
پس نیست ممکن مرا بازگشت بکوفه و نه راه بسوی جدائی تو یعنی چون حر بن یزید
ریاحی در اثنای راه با جناب حسین در خورده گفت که مرا هرچند ابن زیاد با لشکر
مسلح برای گرفتاری تو فرستاده است لیکن دل من راضی با آن نیست که ترا
گرفتار کرده پیش ابن زیاد رسانم و این هم نمی توانم که ترا گذاشته مراجعت کنم

فقال له الحسین انی لم اقدم هذا البلد حتی اتتنی کتب اهله
وقدمت علی رسلهم وانتم من اهل الکوفة فان دمتم
علی بیعتکم دخلت مصرکم والا انصرفت فقال له
الحر والله ما اعلم هذه الکتب ولا الرسل و
لا یمکننی الرجوع الی الکوفة فلا افارقک حتی
اقدم بک الیه وطال الکلام بینهما

پس گفت با حر حسین علیه السلام که من نیامدم باین شهر تا رسید بمن نامه های اهل آن و
نامه رسید پیش من ایلچی های ایشان و شما از اهل کوفه هستید پس اگر ثابت و قائم باشید
بر بیعت خود در آیم بشهر شما و گرنه باز گردم پس گفت حر با امام حسین که بخدا نمی
دانم این نامه ها را و نه ایلچیان را و نیست ممکن مرا بازگشت بکوفه پس نمیگذارم ترا
تا آنکه ببرم ترا پیش ابن زیاد و دراز شد سخن میانه هر دو و بالجمله چون حر بن یزید

سبب آمد خود بخدمت حضرت امام عرض نمود آنجناب در جواب ارشاد فرمودند
که من از خود عازم کوفه نشده ام بلکه کوفیان نامه ها و قاصد ها فرستاده و باصرار
و مبالغه تمام مرا طلبیده اند و شما که آمده اید نیز از اهل کوفه هستید اگر ثابت و بر
قرار بر عهد بیعت خود باشید رخت عزیمت بشهر شما میکشم والا مراجعت بوطن خود
می کنم حر بیخبری خود از رقیم نامه ها و ترسیل قاصد ها عرضداشت گفت که اکنون
بازگشت من بکوفه بدون بردن جناب نزد ابن زیاد ممکن نیست و دیگر [illegible]
حر بر و اگذاشت حضرت امام رضی شده گفته بود که جناب را اختیار است بهر جا که
خواهند بروند من بکوفه می روم و پیش ابن زیاد عرض میکنم که حسین با من
ملاقی نشد و بطرفی دیگر رفت که درینحال نامه ابن زیاد بنام حر رسید [illegible]
که در اسیر کردن حسین تقصیر می کنی والا به سزای مبتلا کردی که تحمل آن
نتوان کرد بعد ازان حر بحال خود ترسید که اگر سواران ابن زیاد که همراه هستند
عرض ماجرا نمایند خدا داند که از دست جور ابن زیاد بر سر وقت ما چه رود
مبالغه در بردن آنجناب نزد ابن زیاد بکار برده تا آنکه از طرفین کلام بطول
انجامید و سلسله سخن از جانبین دراز کشید قصه کوتاه چون [illegible]
مرضی حر دریافت عنان عزیمت از کوفه برتافت و سائق [illegible] قائد [illegible]
وقت کشان کشان آنجناب را بکربلا انداخت حالا این [illegible] که از
تقدیر [illegible] فانحرف الحسين عن طريق الكوفة الى كربلاء
ونزل بها في اليوم الثاني من المحرم سنة [illegible]

ولما نزل سأل عن اسمها فقيل هذا موضع يقال له
كربلاء فقال موضع كرب وبلاء فنزل القوم وحطوا الاثقال
بنزل الحر وجيشه قبالة الحسين رضي الله عنه بأرض كربلاء

پس بازگشت حسین از راه کوفه و متوجه شد بسوی کربلا و رسید در ان تاریخ
دوم محرم سال شصت و یکم و هرگاه رسید پرسید از نام آن مکان پس گفته شد
کربلا نام است که آنرا کربلا گویند پس گفت که این جای کرب و بلا است
پس فرود آمدند قوم و انداختند بارها و فرود آمد حر و لشکر او مقابل حسین
رضی الله عنه بزمین کربلا در ترجمه طبری و غیر آن نویسند که چون حسین بکربلا رسید حر بن
یزید ریاحی بطریق خیر خواهی عرضه داشت که اینک فوج دیگر فرستاده ابن زیاد
میرسد جناب را امیدوارم که شبا شب کوچ کرده به جانب کربلا روند چنانچه
آنجناب بسیچیده تمام شب قطع مسافت فرمود چون سپیده صبح دمید دید
که بهمان زمین کربلا وارد است و گویند که این معامله تا هفت شب اتفاق افتاده
که هر شب راه میرفت و باز دم صبح خود را بزمین کربلا می یافت تا آنکه کار
بجای رسید که شتر را می زدند از جای خود حرکت نمیکرد پس چار
ناچار بتقاضای مشیت کردگار همانجا رخت اقامت گشود و طرح مقام انداخت
و همین که میخ در زمین میزدند و هیزم از درخت میگرفتند خون از زمین و درخت
سیلان میکرد و بمشاهده این حال فرمود که ازینجا رفتن نمی توانم که جای موعود
شهید و مقتل من این زمین است و نیز در ترجمه طبری است که چون حسین

بکربلا رسید در خواب دید که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با جماعهٔ ملائکه تشریف
آوردند و حسین را در کنار گرفتند و فرمودند که ای فرزند من میدانم که دشمنان
قصد تو کرده و در صدد کشتنت افتاده اند ایشان از شفاعت من در قیامت
محروم اند و نزدیک است که خدا تعالی ترا بدرجه شهادت رساند و بهشت را
برای تو آراسته اند و پدر و مادر تو منتظر نشسته پس آنحضرت علیه الصلوة و
التحیه دست بر سینه حسین نهاده فرمود اللّهم اعطِ الحسین صبراً و اجراً حسین از خواب
بیدار شد و بر اهل بیت خود این خواب بر خواند جمله گریان شدند و کلمه
انّا لله و انّا الیه راجعون بر زبان راندند القصه چون خبر وصول حضرت امام
حسین علیه السلام بزمین کربلا در کوفه بگوش ابن زیاد رسید آنچه از درون
جوشش بوقوع آمد آن را باید شنید ثمّ کتب عبید الله کتاباً الی
الحسین یطالبه الی بیعة یزید فلما ورد الکتاب علی
الحسین قرأه و القاه و قال للرسول ما له عندی جواب
فرجع الرسول الی ابن زیاد فاشتد غضبه و جمع
وجهّز العساکر و صیّر مقدّمها عمر بن سعد
و ولّاه الرّی و اعمالها و کتب له فاستعفی عمر من
الی قتال الحسین فقال له ابن زیاد امّا
ان تخرج و امّا ان تبعث علینا کتابنا
بتولیتک الرّی و اعمالها فتعزل

فی بیتک فاختار ولایة الری

پس نوشت عبیدالله نامه به حسینؑ برای طلب بیعت یزید پس برگاه رسید نامه
پیش حسینؑ پس خواند آنرا و انداخت آنرا و گفت به قاصد که نیست این نامه را نزد من
جواب پس بازگردید ایلچی بسوی ابن زیاد پس سخت شد خشم او و جمع کرد مردم را
و سامان کرد لشکرها را و تجویز نمود سردار لشکر عمر بن سعد را و بود ابن زیاد
که حاکم کرده بود ابن سعد را بر ولایت ری و اضلاع آن و نوشته بود سند
برای او پس استعفا نمود ابن سعد از خروج خود برای جنگ حسینؑ پس گفت با ابن سعد
ابن زیاد که یا خروج کنی برای جنگ حسینؑ یا باز دهی ما را سندی که حکومت
ری و اضلاع آن تو را داده ام و بنشینی در خانه خود پس اختیار کرد ابن سعد ولایت
ری را مجملا چون ایلچی ابن زیاد ناکام برگشته عرض حقیقت پیش او کرد و نائره
غضب ابن زیاد در رفته اوج او آورده سری تا آسمان کشید و چون کسی سوخته
بر خود پیچیده در بند محاربه با حسینؑ افتاد و جمع مردم و سامان لشکر برای جنگ
نمود و ابن سعد را که عامل ری و اضلاع آن ساخته بود طلبید تا مقدمة الجیش
لشکر ... از پی قتال بکربلا روانه شود و جنگ با حسینؑ نماید ابن سعد از
قبول این کار استعفا نمود و خود را کشید و خواست که مقاتله و محاربه
حسینؑ نکند که ابن زیاد باو نوشت که ای ابن سعد یا بر حسینؑ خروج بکن و برای
جنگ او برو یا از حکومت ری دست بردار و سندی که تو را داده ام آنرا رد نما
و در خانه خود بنشین پس ابن سعد دنیا را بر دین اختیار کرد و استرداد سند حکومت

ومعزولی از آن گوارا ساخته بقبول حکم ابن زیاد برد وخت وَطَلَعَ اِلیٰ قِتَالِ
الْحُسَیْنِ عَ بِالْعَسَاکِرِ فَمَا زَالَ ابْنُ زِیَادٍ یُجَهِّزُ جُیُوشَهُ اِلیٰ
اَنْ یَجْتَمِعَ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ اِثْنَانِ وَعِشْرُوْنَ اَلْفًا
مَا بَیْنَ فَارِسٍ وَرَاجِلٍ فَنَزَلُوْا شَاطِیَٔ الْفُرَاتِ وَحَالُوْا
بَیْنَ الْمَاءِ وَبَیْنَ الْحُسَیْنِ عَ وَاَصْحَابِهٖ وَکَانَ اَکْثَرُ
الْخَارِجِیْنَ لِقِتَالِهٖ قَدْ کَاتَبُوْهُ وَبَایَعُوْهُ و برآمد ابن سعد برای قتال
با لشکرها پس همیشه ابن زیاد تجهیز لشکر وسامان فوج برای ابن سعد میکرد تا آنکه
مجتمع وفراهم شد نزد عمر بن سعد بست ودو هزار کس از سوار وپیاده پس فرود آ
برکناره آب فرات وحائل شدند درمیان آب وحسین عم واصحاب او وبود اکثر
خروج کنندگان بجنگ او کسانیکه بتحقیق نامه ها نوشتند وبیعت با او نموده بودند
یعنی ابن سعد بطمع حطام دنیوی دین را بدنیا فروخته وذخیره نکال ووبال ... کرده
اند وخنته بمقابله حسین عم برآمده لشکرها کرد وابن زیاد خسران نهاد وپی
درپی فوجها برای کومک ابن سعد میفرستاد تا آنکه ابن سعد را جمعیت بست ودو هزار
پیاده وسوار هفتم محرم درکربلا رسیده حائل میانه لشکر حسین عم وشریعه
گردیده برکنار آب با لشکر فرو کشید وصرف آب را از لشکر حسین عم بند
عرصه بر تحجاب تنگ ساخت چندانکه چهارپایان وحوالیان صغار و کبار
اهلبیت ساقی کوثر وشفیع روز محشر محتاج برای یکقطره آب وا از تشنگی بیتاب
ودل وسینه بریان وکباب گشتند درین حالت یزید همدانی که از شیعیان

حسین بن علی بود بخدمت امام مظلوم عرض داشت که اگر فرمان رود پیش
ابن سعد رفته استجازت آب کنم ارشاد شد که اختیار است چون یزید همدانی
نزد ابن سعد رفت با او در خورد و سبقت به سلام که شعار اسلام است نکرد
ابن سعد خطاب بایزید همدانی کرده گفت که ای برادر همدانی ترک
سلام کردی و سلام نگفتی آیا من مسلمان نیستم و خدا و رسول را نمی شناسم یزید همدانی
جواب داد که ای بی اسلام تو که دعوی مسلمانی میکنی و خروج بر ابن رسول
و اولاد بتول نموده کمر بقتل ایشان بسته و تشنه برای خون ایشان نشسته
و فرات دریایی است که سگ و خوک ازان آب می خورند و حسین بن علی
و برادران و فرزندان و زنان اهل بیت عفت و طهارت از تشنگی جان بلب
دارند و تو آب را از ایشان منع کرده و باز میگویی که من خدا و رسول را
می شناسم و مسلمان هستم ابن سعد گفت که ای یزید همدانی همه راست گفتی
لیکن چه کنم که دل من راضی بگذاشتن حکومت ری و ضلاع آن نمی شود پس
یزید همدانی مراجعت کرده حقیقت حال را بخدمت حسین ع عرض نمود و
با این حکایت است آنچه در صحیح بخاری و ترمذی مروی است و خلاصه
اش آنکه شخصی از اهل عراق بخدمت ابن عمر از طهارت خون پشه پرسید گفت
که عراقیان از خون پشه می پرسند و فرزند رسول را کشتند و نقل اهل
نشنیده و من بگوش خود شنیده ام که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود
که حسنین ریحانتای من الدنیا گویند که چون لشکر ابن سعد آماده بجنگ شد

حسین بن علی علیهما السلام از مقام خود برآمده روبروی ایشان بایستاد
و بعد حمد و ثنای خدا خطاب بلشکریان یزید نموده فرمود که ای مردمان
ببینید که من کدام و نسب مرا بیان کنید و در دلهای خود تامل کرده
بگویید که شما را ریختن خون من و هتک حرمت من درست است یا نیست
و من پسر دختر نبی شما نیستم و فرزند پسر عم رسول خدا نیستم آیا حمزه
سید الشهدا عم من نیست و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق
من و برادر من سیدا شباب اهل الجنة نفرموده و دیگر از فضائل و مناقب
خود بیان فرموده حجت را بر اعدا تمام ساخت و نیز گویند که چون لشکریان
ابن سعد آب را بر لشکر حسین بند نموده کار بر اهل بیت نبوت تنگ گرفتند
حسین بن علی ع با ابن سعد نوشت که از سه کار یکی اختیار کن یا مرا بگذار
تا بمکه روم یا اجازت بده که رخت غربت بشهر دیگر کشم و آنجا بنشینم
یا مرا پیش یزید بفرست ابن سعد جواب داد که باش تا با ابن زیاد بنویسم چون
با ابن زیاد نامه فرستاد و نوشت او تهدیدی بر ابن سعد کرد و گفت اگر حسین
دست به بیعت یزید بگذارد بهتر و الا او را باید کشت و من ترا برای جنگ
فرستاده ام نه برای صلح باید که هنگامه قتال با او گرم گردانی یا
لشکر بدیگری سپری چون نامه ابن زیاد با ابن سعد رسید با لشکر صف
آراست و لشکر را بمقابله درست کرد و گفت که ای حسین من صبر ندارم
که تو بیعت با یزید کنی و من بخون تو مبتلا شوم هنگام انجام

نیافت اکنون آماده بجنگ باید شد و نیز گویند که چون لشکر ابن سعد آب
فرات را پس پشت گرفته فرود آمد و خیمه گاه حسین ع ریگستان بوده آب هرگاه
که منع کردند چاه ها کندند تا هفتاد دست کاویدند آب نیافتند و اهل بیت
نبوت و دیگر یاران و موالیان وی از تشنگی بیتاب شدند و از
خشکی کام احدی را طاقت گفتار نماند و باشاره سخن میگفتند و باهم
نماز میگذاردند چون بیطاقتی برزنان و کودکان از حد در گذشت
حسین عباس بن علی را با تنی چند برای آوردن آب فرستاد و بیست
مرد گماشتند که آب بگیرد و عباس را مجروح کردند و همراهیان او را کشتند و عباس
زخمها خورده بخدمت حسین رسید و بزبان حال گفت که بجز آب شمشیر آبی
نصیب ما نشد انتهی و بعضی روایت کرده اند که حسین ع در صحرا
ایستاده بود شخصی بخدمت آن حضرت حاضر شد و دید که آنجناب مشغول
بتلاوت قرآن است و اشک از چشم جاریست عرض نمود که چگونه وارد این
موضع شدی فرمود که کوفیان نامه ها نوشتند و قاصدها فرستادند و مرا
طلب نمودند و این زنان تشنه خون من شده اند و اکثر از خارجین بقتال
من آنانی هستند که دست ببیعت من داده اند و از ترجمه صواعق منقول
است که چون حسین ابن علی گذشت نصیحت برادر خود یعنی حسن بن علی یاد
میکرد و میگریست که وقت رحلت فرموده بودند که ای حسین از سفهای
کوفه و اعوان آن پرهیز باشی و بر اقوال ایشان خروج مکنی که بنوه حب خلافت

و پریشانی تو کرد و در ترجمه طراز است که حسین علیه السلام در خیمه آمد و حرم محترم را نصیحت
فرمود و امر بمصابرت نمود زنان بگریه در آمدند حسین ع بانها را از گریه منع
کرده نظر بجانب آسمان برداشته گفت که خداوندا تو میدانی که بیعت با من
کردند و باز عهد شکستند یارب تو داد من از ایشان بستان پس مردم
همراه را طلبید و همه را جمع کرد و گفت که آنچه بر شما بود کردید و شرط خدمت
بجا آوردید شما اندک اید و ایشان بسیار شما را از بیعت خود بیرون کردم
بهر طرفیکه خواسته باشید بروید من از جانب شما نا امید شدم همه
عرضه داشتند که این روا نخواهد شد که ترا در دست اعدا این روسیاه مبتلا
بگذاریم و جان خود بسلامت بریم فردای قیامت پیش جدت چه عذر
کنیم ما همه جانهای خود را پیش تو فدا میکنیم پس مضمون این شعر

شعر
گر دست دهد هزار جانم — در پای مبارکت فشانم

همراهیان آن حضرت کمر همت چست بستند و دست از حیات خود شستند
و منتظر شهادت نشستند که لشکر ابن سعد بمقابله آمد و آماده کارزار
گردید پس آنچه اتفاق افتاد و آنرا ابا شنید فلما تيقن ان القوم [illegible]
امر اصحابه فاحتفروا حفيرة شبيها بالخندق حول
العسكر وجعلوها جهة واحدة يكون
القتال منها وركب عسكر ابن سعد
واحدقوا بالحسين من جهة واقتتلوا پس هرگاه

هرگاه بیقین دانستند که هرآینه جماعهٔ ابن سعد قتال خواهند کرد با اولاد و فرزندان و اصحاب
خود در اپس ساختند سنگری شبیه بخندق گرداگرد لشکر و خیمه برای
آن جهت واحد که باشد قتال ازان درین حال سوار شدند لشکریان ابن سعد
و نرغه کردند لشکر حسین ع را و هجوم نمودند و شروع جنگ ساختند یعنی
چون حسین مظلوم بیقین دانست که لشکریان ابن سعد دست از تعرض باز
نمیدارند و برای جنگ [illegible] اصحاب خود و اکثر فرزندان [illegible] جنگ شدند
و داد شجاعت داده کسب شهادت نمایند پس یاران نجباء سنگری
گرداگرد لشکر شبیه بخندق ساختند و برای آن راهی داشتند که بهمان
راه برای جنگ برآیند و کارزار نمایند و همین که اصحاب حسین این سامان کردند
سواران ابن سعد خیمه‌گاه حسین ع را حلقه نموده بجنگ پرداختند و هنگامهٔ قتال
گرم ساختند پوشیده نماند که چون دهم محرم رسید و صبح عاشورا از
افق مشرق مصیبت دمید ابن سعد لشکر آراسته صف بمقابله جنگ کشید
جناب سید الشهدا علیه التحیة والثنا بعد ادای نماز صبح بر جنازه نشسته
بر روی لشکر ابن سعد برآمده خطبه خواند و بعد فراغ از حمد خدا و نعت
مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم خطاب با طرف مقابل فرموده ارشاد کرد
که ای مردمان ببینید که ترسایان نشان سم خر عیسی را تعظیم میکنند
و جهودان الاثری از آثار موسی می یابند آنرا عزیز میدارند و مسلمانان
دشمنی شما هستم که بقتل من بستاده اید و میدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله

وسلم مرا فرزند خود خوانده است و عنبر نزد وی شسته در مدح و ثنای من کرده
آیا خون کسی از شما ریخته ام که در صدد قصاص او و دشمن جان من شده اید
یا مال شما بر ذمه منست که طلب آن می نمایید یا دیگر مطالبه دارید که برای
آن عرصه بر من تنگ کرده اید من چندی منزوی بودم و بر گور جد خود نشسته بودم
مرا آنجا نگذاشتید بلکه آمدم رسولان در طلب من فرستادید و نامه ها نوشتید
نزد شما رسیدم با من غدر کردید و نقض عهد نمودید چون این خطبه
خواند هیچکس جواب نداد پس فرمود که حجت خدا بر شما است و شما را
بر من حجتی نیست و شتر را خوابانید و بر اسب سوار شد و صف ها را
تا ایشان ابتدا کنند گویند که مردی از لشکر ابن سعد عبد الله نامی که در
حقیقت عبد الشیطان بود اسپ را جولان داده بمیدان و ندا آمد دید
که آتشی بر گرد عیال و اطفال حسین روشن کرده اند تا کسی آنجا نرود
گفت که ای حسین بشارت باد ترا با آتش دنیا پیش از آتش آخرت
آنجناب در حق او دعا بکرد و همانا هم پای اسپش در گودی افتاده و او را
بدان خندق پر آتش انداخت و آن ناری در میان آتش بسوخت
دو تن از لشکر ابن سعد برآمده مبارز خواستند از ین طرف دو تن
برآمدند و آن هر دو را کشته به جهنم سیاه رسانیدند دیگری
هر گاه مبارزی را برای جنگ لشکریان ابن سعد [illegible]
[illegible]

اند تا از یاران یک کس هم زنده و سلامت هست تا بجنگ نمیگذاریم بالجمله
لشکریان ابن سعد یافتند که همراهیان حسین آل برگ نهاده اند بمقابله
فرادی فرادی از عهده جنگ برنتوان آمد لهذا بمقابله یک کس چندها
برآمده مبارز حسین را تیرباران میکردند تا آنکه هر کسیکه از لشکریان حسین
برای جنگ میرفت زنده نمیگشت ازینجاست که میفرمایند ولم یزل
يُقتَلُ مِن اَهلِ الحُسَينِ رَضِيَ اللهُ عَنهُ وَاَصحَابِه وَاحِدٌ
بَعدَ وَاحِدٍ اِلَى اَن قُتِلَ مِنهُم مَا نَيَّفَ عَلَى خَمسِينَ رَجُلًا و همواره کشته
میشدند اهلبیت حسین علیه السلام و یاران او یکی پس یکی تا آنکه کشته شدند ازینها
زیاده بر پنجاه کس فَعِندَ ذٰلِكَ صَاحَ الحُسَينُ عليه السلام اَمَا مِن مُغِيثٍ
يُغِيثُنَا لِوَجهِ اللهِ اَمَا مِن ذَابٍّ يَذُبُّ عَن حَرَمِ رَسُولِ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ پس درینحال فریاد کرد حسین علیه السلام
آیا فریادرسی هست که بفریاد ما رسد برای خدا آیا دافعی هست که دفع کند
از حرم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی چون اکثری از یاران
و موالیان اهلبیت بقتل رسیدند و زیاده بر پنجاه کس از
اهل و اصحاب حسین علیه السلام جام شهادت کشیدند حسین
علیه السلام بفریاد آمده اظهار استغاثه کرد و این فریاد و استغاثه
فقط برای اتمام حجت بود تا معلوم شود که درین حال کدام
کس از محبان اسلام شریک مصیبت امام انام میگردد و فدا

يا حر بن يزيد الرياحي الذي تقدم ذكره فقد اقبل على فرسه
اليه وقال يا ابن رسول الله اني كنت اول من خرج عليك
وانا الآن في حزبك فمرني ان اكون مقتولا في نصرتك لعلي
انال شفاعة جدك غدا ثم كر على عسكر عمر بن سعد
فلم يزل يقاتلهم حتى قتل وقتل معه
اخوه وابنه ومولاه ايضا پس یک ناگاه حر بن یزید ریاحی که مقدم
شد ذکر او بتحقیق متوجه شد سوار بر اسپ خود بطرف حسین علیه السلام و گفت ای
فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدرستیکه بوده‌ام من اول کسیکه خروج کرده بر تو
و اکنون در گروه توام پس بفرما مرا باینکه باشم کشته شده در مددگاری تو تا
بیابم شفاعت جد تو فردای قیامت پس حمله کرد بر لشکر ابن سعد پس مقاتله
کرد با آن قوم تا آنکه کشته شد و کشته شد با او برادر او و پسر او و مولا او نیز یعنی
چون حسین فریاد برکشید و صدای استغاثه از امام مظلوم بلند گردید حر بن
یزید ریاحی همین که بیکسی جناب سید الشهدا و فرزند رسول خدا ملاحظه
کرد بتوفیق سعادت ابدی از اطاعت ابن سعد خود را کشیده و به
سابقه عنایت سرمدی از رفاقت یزیدیان انحراف ورزیده بحضور امام
مظلوم تا ... رسیده ... که ... از اولین خارجین بقتال تو بوده‌ام
... جان خود را ...
... فردای قیامت شفاعت جد امجد تو ...

همان آرم این بگفت و بجمعیت برادر و پسر و موالی خویش بر لشکر ابن سعد
تاخت و این هر چهار تن چندان بعرصه مقاتله گرم کردند که بسیاری را
از قوم اشقیا به تیغ و تیر کشیده شادان و شادان بمنزل شهادت رسیدند مجملاً
چون یاران و موالیان حسین یکیک داد شجاعت بمیدان جنگ داده جانهای
خود را فدای تولای فرزند رسول خدا و اهلبیت مصطفی نمودند و غیر از
تنی چند از عزیزان و قریبان باقی نماندند جناب سید الشهدا فرمود که
حالیا نوبت منست و خواست که از صف قتال برآید و متوجه لشکر اشقیا شود
که برادر و برادرزادگان و سایر عزیزان فریاد کردند که تا یک تن هم
از ما جانی بقالب دارد ترا بجنگ نمیگذاریم چون از ینها هم یکی بعد دیگری
کار خود کرده بدرجه شهادت فایز گردیدند ناچار نوبت مقابله سید الشهدا
تن تنها با لشکر اشقیا رسید اکنون آنچه ناشنیدنی بود و شنیدنیست در شرح آن داده بود و دیار

فالتحم القتال حتى قتل اصحاب الحسين باسرهم وولده و
اخوته وبنو عمه وبقي وحده فاسر نفسه
وسيفه مصلت في يده لم يزل يقاتل ويقتل
من برز اليه حتى قتل منهم الكثير فاثخنته
الجراحات والسهام من كل جانب

پس با اشقیا در سید قتال تا آنکه کشته شدند همه یاران حسین و فرزندان او
و برادران او و عمزادگان او و باقی ماندند آن حضرت تن تنها پس مبارزت

النساء لو يقاتلنكم فقال الشمر لاصحابه كفوا عن
النساء فاقصدوا الرجل في نفسه فمالوا بالسهام
والرماح حتى سقط على الارض شهيدا وحز
راسه نضر بن خرشة فلم يقدر على قطع راسه
فنزل خولي بن يزيد فقطع راسه وفي رواية فقال
الشمر لاصحابه ويلكم ما تنتظرون بالرجل
قد اثخنته الجراحات وتوالت عليه السهام و
الرماح حتى وصل سهم شقي من الاشقياء الى
حنكه فسقط عن الفرس وضربه شمر على وجهه
فادركه سنان بن انس النخعي فطعنه برمح فنزل
خولي بن يزيد ليقطع راسه فارتعدت يداه
فنزل اخوه شبل بن زياد فقطع راسه ودفعه الى خولي

و پیش آمد شمر ذی الجوشن سلولی با لشکر خود و پس حایل گشت درمیان امام مظلوم
و خیمه حرم او پس فریاد کرد حسین که وای بر شما ای گروه شیطان منم
آنکه قتال میکنم با شما پس برای چه شما متعرض میشوید بحرم که هر آینه زنان قتال
با شما نکرده اند پس گفت شمر باصحاب خود باز مانید از زنان و قصد کنید
بسوی این مرد پس میل کردند به تیرها و نیزه ها تا آنکه افتاد بر زمین شهید شده
و خواست که ببرد سر او را نضر بن خرشه پس قدرت نیافت بر بریدن

سر او پس فرود آمد از اسپ خولی بن یزید پس برید سر او را و در روایتی آمده است

پس گفت شمر بیاران خود وای بر شما چه انتظار میکشید باین مرد و حال

آنکه فرا گرفته است او را زخمها و بپاپی رسیده بر و تیرها و نیزه ها تا آنکه رسید

تیر بدبختی از بدبختان بسوی حلق او پس فرو افتاد از اسپ و برد شمر شمشیر

بر روی او پس برسید او را سنان بن انس نخعی پس مجروح کرد او را به

نیزه و فرود آمد از اسپ خولی بن یزید تا ببرد سر او را پس بلرزید دستهای

او پس فرود آمد از اسپ برادر او شبل بن زیاد پس برید سر او را و بلند ساخت

آنرا بسوی برادر خود خولی مجملا چون لشکریان ابن سعد تاب مقابله و

محاربه با جناب سید الشهدا علیه الوف من التحیة والثنا در خود ندیدند

شمر بدپیکر حیله و کر اندیشیده خود را با جماعه خود میانه حسین و حرم

حائل کرده خواست که دست تعرض باهل بیت نبوت دراز کند که امام مظلوم

نعره و تحکم یا شیعة آل شیطان زده فریاد کرد که من با شما می جنگم این چه

نامردیست که بر زنان بیگناه می تازید بمجرد شنیدن این صدای مهابت

انتما شمر از تعرض مخیم سرا پرده عصمت و طهارت دست کشیده با همراهیان

خود و مشتوجه بآنحضرت گردید پس از یکطرفی جماعه شمر و از طرف دیگر

فوج آنحضرت حمله آورده جناب سید الشهدا را از پس و پیش در میان گرفتند

باران تیر و نیزه از هر دو سو برسید وقت امام مظلوم بازید که از

میدان وغا انجام تسلیم و رضا بدست گرفته از پشت اسپ بر زمین

افتاد و عنان عزیمت از حیات اینجهان بی ثبات یکسو کشیده رخت اقامت بفردوس و
اعلی کشیده گویند که این سانحه بعد زوال شمس از نقطهٔ دائرهٔ نصف النهار
بوده که جزو اول از اجزای وقت نماز پیشین است گویا آنجناب دال بر آنست
که تکبیر افتتاح بر پشت اسپش و رکوع بعد افتادن از آن و سجده هنگام وصول
بر زمین دست داده و باین صورت هیئت مجموعی نماز ظهر رخت ظهور
بعدم و ایشان گشاده و خلافی که در قاطع سر مبارک است در اصل رساله
پرتوییه و صحیح همین است که این شقاوت را در ازل بر ناصیهٔ حال خولی
بن یزید بد مآل نوشته اند اگرچه بادی این شناعت نضر بن خرشه را گفته
اند و در روایتی است که چون تن مبارک بکثرت جراحات سهام و رماح غربال
شده بود ملعون تخفیفی باصحاب خود کرد که باوصف مشبک شدن بدن از جراحتهای
تیر و نیزه سیف زنده گذاشته اید که ناگاه تیری از دست بدبختی از بدبختان
بکام حضرت امام رسیده کار را در اتمام کرد که از پشت اسپ بر زمین افتاد
و درهمین حال شمر نامرد شمشیری بر روی مبارک حواله کرد و سنان بن
انس نخعی از پی رسیده بزخم نیزه مجروح ساخت و خولی بن یزید از اسپ
فرود شده خواست که بقطع سر پردازد که دستش لرزید و شبل بن یزید
سک زرد برادرش تعال از اسپ فرود آمده سر مبارک را از تن بریده
پیش برادر خود خولی انداخت و بعد از آن آنچه از دست بیداد لشکریان
شمر و ابن سعد بر بقیهٔ آل طه و یسین رفت بیانش میرود ثم دخلوا علی

سهام: تیرها ۱۲
رماح: نیزه ها ۱۳

الحرم واسروا اثنی عشر غلاما من بنی هاشم
من کان من النساء پیشتر درآمدند بر حرم محترم و اسیر کردند دوازده کس را
از نوجوانان بنی هاشم و هر کس را که بودند از زنان و فلما ابن سعد
وشمر نفراً فرکبوا خیولا واوطئوا الحسین
حکم کرد ابن سعد و شمر گروهی را پس سوار شدند بر اسپها و پی سپر ساختند
تن حسین علیه السلام را وارسلوا الراس المکرم مع
بشیر بن مالک وخولی بن یزید الی ابن زیاد فرستادند سر مکرم
امام علیه السلام را با بشیر بن مالک و خولی بن یزید بسوی ابن زیاد و
بالجمله چون سر حسین مظلوم را به خنجر بیداد از تن جدا کردند و شجره سلالت
دوحه نبوت و نبالت را به تیشه ظلم بریدند و گویند که قیس بن اشعث
پیرهنش از تن وی بر کشید و حبیب بن بدیل شمشیر او گرفت و شمر با همراهان
خویش قصد خیمه اهل بیت عفت و طهارت نموده بتاراج پرداخت و خواست علی
بن الحسین که بر بستر بیماری افتاده بود همین که نظر شمر بر حالش افتاد خواست
که او را بکشد که شخصی دستش گرفت و گفت که مسلمانان اطفال کفار را
نکشند و این کودک بیمار مسلمان را میکشی شمر جواب داد که امیر یعنی ابن زیاد
فرموده است که نرینه از آل عبا نباید گذاشت او گفت که همه را پیش امیر
باید فرستاد تا هر چه خواست او باشد عمل آرد پس شمر و ابن سعد گفتند
که اسپان را بر تن حسین دوانند چنانچه بست کس از سواران

وعنصر لطیف حسین را پامال سم اسپان ساختند چنانکه استخوان تن مبارک ریزه
ریزه شده بشکست وسر مبارک را بر نیزه کرده با بشر بن مالک وخولی بن
یزید بکوفه پیش ابن زیاد فرستادند وزنان اهل بیت را بر شتران بی پرده
سوار کرده علی بن حسین بیمار را بر شتری انداخته روانه بکوفه ساختند وگویند
که ابن سعد یکروز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را در گور نموده و تن
حسین ع وهمراهیانش تا سه روز همچنان فتاده ماند وکسی دفن نکرد تا آنکه
مردم غاضریه که آن قریه ایست بر کنار فرات فراهم شده تن حسین را در یک
سرداب و یک [illegible] بنی هاشم را در جنب او وباقی شهدا را یکجا کرده دفن کردند
اسامی شهدای اهل بیت که با جناب سید الشهدا در کربلا شهید شدند باید شنید
وسرشک غم از دیده پرنم در ماتم این خیار العالم باید بارید واستشهد
معه رضی الله عنه خمسة من اخوته العباس بن علی
وعثمان بن علی ومحمد بن علی وعبد الله بن علی
وجعفر بن علی وثلثة من ولد الحسن اخیه القاسم بن
الحسن وعبد الله بن الحسن وعمر بن الحسن وقیل ابو بکر
بن الحسن وقتل معه ابناه علی الاکبر فانه
قاتل بین یدی ابیه حتی قتل شهیدا وعبد الله قتل
صغیرا لکنه بلا جاءه سهم شقی وهو فی حجر ابیه
فقتله وقتل معه محمد وعون ابنا عبد الله بن جعفر

ف
دفن کردن مردمان غاضریه
تن حسین علیه السلام

ف
اسامیان شهدا

وَعَبْدُ اللّٰهِ وَعَبْدُ الرَّحْمٰنِ وَجَعْفَرُ بَنُو عَقِيلِ بْنِ
اَبِيطَالِبٍ فَهٰؤُلَاءِ مَعَ الْحُسَيْنِ سِتَّةَ عَشَرَ رَجُلًا
اَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ خِيَارِ اَهْلِ بَيْتِ
رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قُتِلُوا اسْتُشْهِدُوا وَاَيْنَ

وشهید شدند با حسین علیه السلام پنجکس از برادران او عباس بن علی وعثمان
بن علی ومحمد بن علی وعبد الله بن علی وجعفر بن علی وسه کس از پسران حسن
برادر او قاسم بن حسن وعبد الله بن حسن وعمر بن حسن وگفته شد ابو بکر
بن حسن وشهادت یافتند همراه سید الشهدا ودو پسر او
وعلی اکبر پس هر آینه او مقاتله کرد بحضور پدر خود تا آنکه کشته شد در
معرکه وشهادت یافت وعبد الله شهید شد در صغر سن بکربلا رسید بحلق
او تیر بدبختی درحالیکه او در کنار پدر خود بوده پس کشت او را وشهید شدند
با امام مظلوم محمد وعون هر دو پسر عبد الله بن جعفر بن ابیطالب وعبد الله و
عبد الرحمن وجعفر پسران عقیل بن ابیطالب پس این جماعه همراه حسین علیه السلام
شانزده یا هفده مرد از بهترین اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودند
شهید شدند آنها ومجملاً پنجکس از برادران جناب سید الشهدا یعنی عباس
وعلی ومحمد وعبد الله وجعفر ابنای علی مرتضی علیه السلام وقاسم وعبد الله
وعمر ونزد بعضی ابو بکر نیز از فرزندان حسن بن علی برادر بزرگ او و دو
از فرزندانش یکی علی اکبر که بحضور پدر بزرگوار در معرکه جنگ با اشقیا کارزار

[illegible] از ایشان داده و دیگری عبدالله که بعضی او را علی اصغر گویند در خورد سالی
ابن حضرت از بدبختان فوج اعدا که بر حلق معصوم رسیده در کنار پدر
جان داده و محمد و عون دو کس از پسران عبدالله بن جعفر بن ابیطالب و
عبدالله و عبدالرحمن و جعفر هر سه پسر عقیل بن ابیطالب این جمله شانزده
یا هفده کس از خیار اهلبیت رسالت در معرکه کربلا همپای سید الشهدا محرز
قصبات السبق در مضمار شهادت گشتند و دیگر از اولاد مهاجرین و انصار
نیز در آن روز شهید شدند و علی اوسط که لقب شریف او زین العابدین است
در واقعه کربلا بیمار و بس زار و نزار بوده بعد شهادت برادر خودش
یعنی حضرت علی اکبر بخدمت امام آل عبا حاضر شده عرضه داشت که اجازت
رود تا با دشمنان جنگ کرده در حضور اقدس شرف شهادت یابم آنجناب
فرمود که ای فرزند هم تو یادگار رسول خدا و بقیه آل عبا هستی اگر تو هم کشته
شوی نسل رسول بالکلیه منقطع و دوحه رسالت از بیخ و بن برکنده شود
و پیش که هنوز با تو حسابها هست در عقب من با دشمنان محاربه نسازی
همواره با صبر و شکر پردازی باید دانست که در اولاد شریف حضرت
امام حسین علیه السلام اختلاف است از صفوة الصفوه ابن جوزی منقول است
که امام حسین را سه پسر مسمی بعلی اکبر و علی اصغر و جعفر و دو دختر فاطمه و سکینه
بودند و ابن الاخضر در معالم العترة گفته که چهار پسر و دو دختر بودند و
عبدالله را بر آن سه پسر زیاده نموده و حافظ محب الدین ابو العباس در

ذخائر العقبی گفته که اولاد امام حسین شش پسر و سه دختر بودند و یک پسر که
زیاده بود و علی اوسط و محمد است و دختر زینب و غیره و بعضی علی اصغر لقب
زین العابدین است و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر را
حال معلوم نیست شاید قبل بلوغ وفات یافته باشند و باقی از پسران
آنحضرت در واقعه کربلا فقط علی زین العابدین مانده و حق تعالی آنچنان
برکت در اولاد شریف حضرت ایشان بخشید که تمامی عالم از اولاد امجاد ایشان
پر است و تا قیام قیامت زمانه خالی ازین فیض و برکت نخواهد ماند و در
از مکاتیب جناب مصنف علامه علیه الرحمه مرقوم است که حضرت امام حسین علیه السلام
وقتیکه در کربلا تشریف آوردند همراه ایشان سه پسر بودند علی اوسط
امام زین العابدین که دران وقت بیمار بودند پسر دوم علی اکبر بیست و دو ساله
عمر داشتند جنگ کرده شهید شدند پسر سوم در نام ایشان اختلاف است
بعضی عبدالله و بعضی علی اصغر گفته اند ایشان نیز شهید شدند شیرخواره بودند
حضرت امام ایشان را بسبب غلبه تشنگی در کنار گرفته زبان خود بر ...
در دهان ایشان میدادند که ناگاه تیری از جانب اشقیا بحلقوم معصوم رسیده
در کنار پدر جان داد و یک دختر همراه حضرت امام علیه السلام بود سکینه نام
داشت و با حضرت قاسم منسوب بود و دران وقت هفت ساله عمر داشت و ...
نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط است و دران وقت فرصت این کار نبود و آنکه
مشهور است که حضرت سکینه در راه شام فوت شدند این هم غلط محض است

است چنانکه ایشان تمادی ایام زنده ماندند و با مصعب بن زبیر منکوحه شدند و
دو پسر همشیره زاده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی کرم الله وجهه است
و دختر کلان حضرت امام علیه السلام که فاطمه صغری نام میداشت و همراه شوهر خود
که حسن مثنی پسر حضرت امام حسن علیه السلام بود در مدینه مانده در دشت
کربلا نیامد و نام مادر امام زین العابدین شهربانو ملقب بشاه زنان دختر
یزدجرد بن خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان است و نام مادر علی اکبر
لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود که سردار بنی ثقیف بود و نام مادر
پسر سوم که شیرخواره بودند یاد نیست اینقدر معلوم است که از عرب بود
و از نسل بنی قضاعه و نام مادر سکینه رباب دختر امرء القیس بن عدی که
از بنی کلب بود و از جمله ازواج خود حضرت رباب را بسیار دوست میداشتند
و نیز در حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه درین باب شعری هم فرموده اند
شعر: لَعَمْرُكَ إِنَّنِي لَأُحِبُّ أَرْضاً تَحُلُّ بِهَا سُكَيْنَةُ وَالرَّبَابُ یعنی قسم
جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه و رباب در آن نشینند
و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام علیه السلام
در مدینه مانده بود ام اسحق دختر حضرت طلحه که یکی از ده یار بهشتی بودند مشهور
و معروف اند و حضرت امام باقر در آن وقت چهار ساله بودند چرا که قبل از
واقعه کربلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود به چهار سال پیشتر در سنه
پنجاه و هفت هجری پیدا شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام در آن وقت

همراه ایشان شهربانو و مادر پسر سوم شیرخواره بودند و حال دیگران هیچ معلوم
نیست که در آن وقت زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام
که شربت شهادت نوشیدند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبدالله و عمر و
ابوبکر و از فرزندان حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه پنج کس همراه بودند حضرت
عباس بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت
عبدالله بن علی و حضرت جعفر بن علی شهید شدند و عباس بن علی که علمدار
بود مزار از مزار حضرت امام در کربلا دو سه تیر پرتاب روضه ایشان جدا است
و دیگر شهیدان کربلا در روضه حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت
عقیل حضرت مسلم قبل از آمدن حضرت امام در کربلا در نهم ذیحجه سنه شصت
از هجرت در کوفه شهید شده بودند و ایشان را حضرت امام از مکه پیشتر روانه
فرموده بودند که از مردم کوفه قول و قرار محکم و استوار گرفته اطلاع دهند
و دو پسر نیز همراه پدر شهید شدند محمد و ابراهیم نام داشتند و عبدالرحمن
و جعفر پسران عقیل ابن ابی طالب که همراه بودند شهید شدند و از فرزندان
عبدالله بن جعفر طیار برادر حضرت علی کرم الله وجهه دو پسر همراه حضرت
امام شهید شدند که محمد و عون نام داشتند و خواهرزاده های حقیقی حضرت امام بودند
و مادر ایشان حضرت زینب که دختر حقیقی حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام
از بطن حضرت بتول بودند خواهر حقیقی حضرت امام بودند با عبدالله بن
جعفر طیار نکاح شده بود و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن

و محمد پسر بن علی و دیگر صاحبزاده و دختران و بندیان رفتند و حضرت زینب
خواهر حقیقی حضرت امام و شهربانو زوجه حضرت امام و حضرت سکینه دختر حضرت
امام و دیگر زنان اهلبیت همراه بودند در بلاد شام رفتند انتهی کلامه الشریف
اهلبیت حال همراهیان کربلا که همراه سید الشهدا بودند آثار وزر و سال شهادت
پس بیانش میرود و کان شهادته یوم عاشوراء سنة
احدی و ستین من الهجرة وله یومئذ ستة و
خمسون سنة وخمسة اشهر و خمسة ایام
و بود شهادت آن شاه شهیدان روز عاشورا سال شصت و یکم از هجرت
و سن شریف آنحضرت آنروز پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج روز بوده پوشیده
نخواهد بود که شهادت جناب سید الشهدا شهید دشت کربلا روز عاشورا
یعنی دهم محرم در روز جمعه بعد زوال آفتاب سال شصت و یکم از هجرت النبی اتفاق
افتاده و سنین عمر شریف دران روز پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج روز رسیده
بود چه ولادت باسعادت پنجم شعبان سال چهارم از هجرت و شهادت
روز عاشورا سنه شصت و یکم از هجرت است پس عمر شریف بی کم و کاست
پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج روز باشد اگرچه درین باب اختلاف است
لیکن صحیح و معتمد همین قدر است که بران اقتصار رفتیم القصه چون سر مبارک
سید الشهدا و دیگر شهیدان دشت کربلا با اسیران اهلبیت رسول خدا بکوفه
رسید هرچه از دست قضا و قدر و بیداد ابن زیاد بسر وقت دودمان

مصطفی رفت شمهٔ از آن ارشاد میشود وَاَمَرَ الشَّقِیُّ ابْنُ زِیَادٍ
بِالرَّأْسِ الْمُکَرَّمِ فَدِیرَ بِهِ فِی سِکَکِ
الْکُوفَةِ ثُمَّ اَرْسَلَهُ مَعَ رُؤُسِ سَائِرِ الشُّهَدَاءِ وَسَبَایَا
اَهْلِ الْبَیْتِ اِلَی یَزِیْدَ بْنِ مُعٰوِیَةَ مَعَ شِمْرٍ
ذِی الْجَوْشَنِ وَکَانَ بِدِمَشْقَ ثُمَّ وَجَّهَ
ذُرِّیَّةَ الْحُسَیْنِ وَرَأْسَهُ مَعَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ
اِلَی الْمَدِیْنَةِ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ حکم کرد ابن زیاد شقی درخصوص سر مکرم
امام اکرم که گردانیده شود در کوچه های کوفه پس فرستاد سر مبارک را با
سرهای باقی شهیدان و اسیران اهلبیت بسوی یزید بن معاویه با شمر ذی الجوشن
و بود یزید بدمشق بعد از آن روانه کرد یزید ذریت حسین و سر مبارک او را با علی
بن حسین علیهما السلام بطرف مدینه ما برای خدائیم و ما بسوی او تعالی بازگشتگانیم
بر ناظرین کتب سیر و اخبار و ماهرین اسفار آثار اخیار مخفی و محتجب نشده باشد
که هرگاه اسیران اهلبیت رسالت و شهیدان دودمان نبوت و نبالت با سر مبارک
سید الشهدا و سائر شهیدان دشت کربلا داخل کوفه شدند ابن زیاد لعنه الله
الی یوم التناد قصر امارت خود بیاراسته با هیبت و وقار در کرسی نشسته
در خانه را بار عام کرد و چون وضیع و شریف از مردم کوفه حاضر آمدند سبایای
اهلبیت مصطفی و ذکور و اناث ذریت رسول خدا را با سر مبارک سید الشهدا
بحضور خود طلب نمود پس سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام

ابن زیاد پیش آمد بار بار میدید و تبسم میکرد و چوبی که بدست داشت برلب و دندان
مبارک او میزد زید بن ارقم که از صحابه کبار و در آن مجلس حاضر بود گفت که ای
ابن زیاد چوب خود را از دندان حسین بردار و بار دیگر بر آن فرزند بخدا که من
بارها دیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لب و دندان حسین را می بوسید
بعد از آن زید بن ارقم خود را بدست گریه سپرد و سیلاب خون از جوی هر دو
دیده روان کرد ابن زیاد ملعون چون سخن زید بن ارقم شنید و حال گریه او را
بچشم خود دید گفت بخدای که چشم ترا پر آب دارد اگر تو پیر نمی بودی و
بخرفت نمیرسیدی من ترا میکشتم و گردنت میزدم پس زید بن ارقم گفت که
ای ابن زیاد حدیث کنم با تو چیزی را که ترا غصه دهنده تر و آزرده کننده تر
از سابق باشد که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که حسن را بر ران راست و
حسین را بر ران چپ نشانید و دست مبارک بر سرهای ایشان مالید
و فرمود که ای بار خدایا من ایشان را بتو و مومنان صالح امانت سپردم ای
ابن زیاد بگو که با امانت پیغمبر خدا چه کردی و گفت که ای مردم حق سبحانه و تعالی
از شما خشنود مباد که ابن فاطمه زهرا را کشتید و ابن مرجانه یعنی ابن زیاد را
بر خود امیر کردید و گویند که در همین حال ابن زیاد بر سر منبر رفت و خطبه خواند
و شکر خدا را که اظهار حق نمود و امیر المومنین یزید و لشکر او را فتح داد
و کاذب ابن کاذب را کشت و دیگر الفاظ کفریه بر زبان راند که عبدالله
بن عفیف از جای خود برجست و گفت که ای دشمن خدا و عدوی مصطفی تو

و عاق هستی و پدر تو و آنکس که ترا امیر ساخته او نیز در عاق است وای بحال
خبیثان تا آل که اولاد پیغمبر را کشتی و اهلبیت رسول صلعم را از ولیان خوار
کردی و بر سر منبر که مقام صدیقان است ایستادی و از خدا شرم ندار
که چنین دروغ هیچ میگوئی و راه کذب فضیح می پوئی روایت کرده اند
که و میکه اسیران اهلبیت را بحضور ابن زیاد حاضر کردند گفت الحمد لله الذی
واکذب شکر خدا را که سختی داد بدشمنان و سختی داد حضرت ام کلثوم
الحمد لله الذی اکرمنا بمحمد و طهرنا تطهیرا شکر خدا را که گرامی کرد ما را بمحمد و پاک
کرد ما را پاک کردنی باز ابن زیاد گفت کیف رأیتم قدرة الله چگونه دیدید قدرت
خدا را ام کلثوم در جواب فرمود و سیجمع الله بیننا و بینکم و سیصف بیننا و
بینکم زود است که جمع کند خدا تعالی میان ما و شما و انصاف فرماید در میان
ما و شما یعنی در روز قیامت ابن زیاد از این جواب با جعوب بر آشفت و گفت که
هنوز اینقدر دلیری و تندی در کلام ایشان است که عقوبت کنند که گفت ایشان
سخن زنان را اعتباری نیست پس نگاه ابن زیاد بر علی بن الحسین افتاد
که این پسر کیست گفتند که پسر حسین بن علی است گفت که این پسر را
بکشند که دوست ندارم که از نسل فاطمه ریشه باقی ماند مشهور است که
علی بن حسین را کشیده میبردند بیرون قصر که بکشند که حضرت زینب او را
در کنار گرفت و خود را اسیر کرد و گفت که اگر می کشید او را بکشید که از
بنی فاطمه یکسر باقی مانده است که همه مظلومان اهلبیت گرامی او را

همی گفت زینب علیها السلام از کلام حضرت زینب ما جمله زنان بدون محرم بمانیم این یادر
دیده گرفت که سر خون علی بن حسین علیه السلام در گذشت گویند که چون زنان اهلبیت
بر شتران بی پرده و پیراهن دریده در کوفه رسیدند کوفیان حال خرابی
دودمان نبوت دیدند و گریستند ام کلثوم گفت که ای مردم کوفه حالا برای
چه گریه میکنید اینهمه بیداد که برسید مارفت از دست شما رفت ما را اسیر کشتید
و باز میگریید و این ابیات بر زبان عفت بیان راند **ابیات** ماذا تقولون
اذ قال النبی لکم ٭ ماذا فعلتم و انتم خیر الامم ٭ بعترتی و باهلی
بعد مفتقدی ٭ منهم اساری و قتلی ضرجوا بدم ٭ ما کان هذا جزائی اذ نصحت
لکم ٭ ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی **حاصل ابیات جواب چیست** شما را اگر
سوال کند ٭ محمد عربی از شما بروز جزا ٭ که آن چه بود که با اهلبیت من کردید
چو من بملک بقا رفتم از سرای فنا ٭ جزای آنکه شما را بحق نمودم راه ٭
زیان بود که چنین ظلمها رسد ز شما ٭ مختصر ابن زیاد بعد ملاحظه حال اسیران
اهلبیت حکم داد که اینها را در بندیخانه دارند و سر حسین علیه السلام را بر نیزه کرده در
کوچه های کوفه بگردانند چنانچه دست علی بن حسین بسته و زنان اهلبیت را
گرفته داخل زندان خانه کردند و سر حسین علیه السلام را بر نیزه سوار کرده در خانه بخانه در
سنگ و شوارع کوفه گردانیدند از زید بن ارقم مروی است که چون سر حسین
بر در خانه من گذشت دیدم که بر نیزه بود و من در غرفه نشسته بودم چون
مقابل من شد شنیدم که این آیه میخواند ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم

سنگ
کوچه ها

كانوا من آياتنا عجبا زيد بن ارقم گويد كه هر گاه اين كريمه از زبان مبارك بگوش
من خورد بخدا كه تمامی موها بر تن من برخاست و گفتم كه يا ابن رسول الله حقيقت
حال تو عجيب تر از آن است بعد از آن ابن زياد سر سيد الشهدا و ساير شهيدان
دشت كربلا و جمله اسيران اهل بيت را با شمر ذی الجوشن بسوی دمشق پيش يزيد
بن معاويه فرستاد پس قافله زنان و يتيمان اهلبيت بر شتران بی پرده سوار و
سر حسين بر سر نيزه در هر شهر و ديار كه ميرسيد فرياد و واويلا و وامصيبتا از زمين
تا آسمان سر ميكشيد تا آنكه بعد قطع منازل و طی مراحل قافله سبايای اهلبيت
بدمشق رسيد همين كه يزيد عليه ما يستحقه را خبر شد قصر امارت آراسته و به تزيين
قماش خود پرداخته در زمانيكه جمله عظمای شام پيش او حاضر بودند حكم با حضار
اسيران داد بالفور سرهای شهدا با زنان و يتيمان اهلبيت بحضورش آوردند
چنانچه سر يكيك را از شهيدان ديدن و حال صاحب آن سر را پرسيدن آغاز
كرد چندانكه شمر ذی الجوشن سر مبارك حضرت سيد الشهدا عليه السلام پيش او
گذاشت و به اظهار ماجرای جنگ با مباهات و افتخار پرداخت با صفای روح
كربلا و مشاهده صورت حال سبايا و سرهای شهدا لعين نشئه استبشار و فرح
و انبساط از ناصيه حال آن خسران مآل ميتابيد چنانچه ابيات
ابن الزبعری لعنه الله ليت اشياخی ببدر شهدوا الخ
تا آخر ميخواند و از كمال اهتزاز و نشاط بر خود می باليد و بچوب خيزران
لب و دندان شاه شهيدان را ميزد و ميگفت كه ای ابو عبد الله مرا گمان نبود

نبود که سنین هجرت تا اینوقت رسد و سر و ریش تو از خضاب محفوظ باشد در
مناقب السادات منقول است که دران ساعت که سر مبارک حسین پیش یزید پلید
بردند لعین در شادی میشد و خمر میخورد و سر مبارک را با نواع اهانت میکرد
خبر بعض صحابهٔ رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفت گریان آمدند و گفتند ای
ملعون چه میکنی ایشان را حکم قتل کرد و بعضی صحابه را اثر عذر کردن نزد گویند که
سمره بن جندب از صحابه که حاضران مجلس بود چون ضرب خیزران بر لب و
دندان شاه شهیدان ملاحظه کرد از دست ضبط برآمده با یزید پلید مخاطب شده
گفت قطع الله یدک که چوب بر لب دندان میزنی که بوسه گاه رسول خدا علیه الصلوة
والثنا بوده است یزید ملعون بغضب رفته گفت که ای سمره اگر شرف صحبت تو
با رسول خدا مرا مانع نمیشد اینوقت گردنت میزدم سمره گفت سبحان الله که
در حق من ملاحظه صحبت رسول میکنی و با جگرگوشه گان رسول و فرزندان
بتول چنان معامله کردی که هیچ کافری با مسلمانی نکند این گفت و از آن مجلس
برخاست و نیز گویند که تاجری از یهود اندران مجلس حاضر بود و هرگاه سر حسین را دید
پرسید که این سر کیست یزید گفت که سر آن کس است که داعیه مقابله با خلیفه وارا ده خلافت
برای خود کرده تاجر گفت مگر صاحب این سر شرافتی داشته که هوای داعیه
خلافت بسر خود میداشت یزید گفت که آری از اشراف بنی هاشم بوده یهودی
پرسید که صاحب این سر را چه نام و پدر و مادرش کدام یزید گفت نام او حسین بود
نام پدرش علی بن ابیطالب نام مادر او فاطمه یهودی گفت فاطمه دختر که بود

یزید گفت دختر محمد رسول الله یهودی گفت معلوم شد که سر فرزند نبی شماست
گفت آری یهودی بعد سماع این حرف انگشت حیرت بدندان گزید و بعد
تا ساعتی تامل کرده گفت ای یزید میانه من و حضرت داود پیغمبر واسطه هفتاد پشت
میرود و مع هذا یهودان تعظیم مرا مرعی میدارند و عزت و احترام من بجا می آرند
و محمد عربی رسول شما که دیروز از این جهان رفته شما امروز چنین معامله با ذریت
و اهلبیت او کردید که نه گوش کسی شنیده و نه چشم کسی دیده وای بر شما که
بد کسانید و نیز گویند زمانیکه یزید پلید بی ادبی با سر مبارک سید الشهدا میکرد رسول
قیصر روم حاضر بود گفت که در بعضی از جزائر نشان سم خر حضرت عیسی باقی است
ما یان هر ساله بزیارت آن می رویم و نذرها از جواهر و لآلی و زر و سیم همراه
می بریم و مراتب تعظیم و تکریم آن بجا می آریم چنانکه شما تعظیم خانه کعبه میکنید و حرمت
و احترام آن بجا می آرید حیف که شما فرزند و ذریت نبی خود را کشتید و زنان و
یتیمان او را اسیر کردید یزید گفت اگر تو رسول قیصر روم نمی بودی ترا میکشتم رسول
قیصر گفت که شرم نمی آید که احترام رسول قیصر نگاه داشتی و حرمت رسول خدا
و اولاد او را نگذاشتی یزید جوابی بجز سکوت ندید متوجه بطرف زنان و [illegible]
اهلبیت شده زینب و کلثوم و علی بن حسین را نزدیک تر طلبید چشم حضرت
زینب چون بر سر مبارک شاه شهیدان افتاد گفت وا جداه وا محمداه بعد از آن
خطاب به یزید کرد و گفت که هیچ میدانی که زنان خود را در [illegible]
و حجابات نشاندی و دختران رسول خدا را اینچنین بی پردگیها بر شتران سوار کرده

کردی و همه مردان پیش خود طلبیدی فردای قیامت از عهده عمل خود چه
جواب توانی داد یزید پرسید که این کدام زن است گفتند زینب خواهر حسین
دختر فاطمه زهراست پس ازان کلثوم برخاست و بر سر حسین افتاده لب و
دندان خود را بران لب و دهان چندان مالید که بیهوش بر زمین غلطید چون
بهوش آمد دعای بد در حق یزید کرد و گفت که ای یزید تمتع از دنیا نیابی
و چنانکه ما را در بلا افگندی تو هم در دنیا و عقبی روی رحمت نه بینی یزید پرسید
گفت مگر این زن هم خواهر حسین است گفتند آری این کلثوم دختر فاطمه است
پس توجه بسوی امام زین العابدین کرد و پرسید که این پسر کیست گفتند که این
علی بن حسین پسر حسین بن علی است گفت که شنیده ام که علی بن حسین کشته شد گفتند
که حسین را سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر علی اکبر و علی اصغر هر دو کشته شدند
و علی اوسط که بیمار بود او را اسیر کرده آورده ایم یزید گفت ای کودک شنیدی
که پدرت میخواست که بر مسند خلافت نشیند و بر سر منبرها خطبه بنام خود خواند
شکر و الحمد لله که بمراد خود نرسید علی بن حسین گفت که ای یزید بگو این منبرها را
که نهاده اند پدران تو خلافت و امامت ازان پدران ما بوده است که در راه
خدا جهاد کردند یا از پدران تو که شرک با خدا می نمودند در روز جزا معامله ما و
شما فیصل شدنیست و کریمه سَیَعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَّنْقَلِبُوْنَ خواند و ختم
کلام نمود پس یزید حکم داد که سبایای اهل بیت را ببرند و کاهنها بر نیزه و
سر حسین را بر دروازه دمشق آویزان نمایند چنانکه گویند که تا سه روز سر مبارک

بر دروازه دمشق آویزان ماند بعد ازان ذریت حسین را با سر مبارک او وارد
مدینه کرد و بالجمله این روایات و امثال آن گو بعضی ازان خالی از ضعفی نبا
باشد لیکن درین شکی نیست که یزید پلید آمر و راضی و مستبشر از قتل حسین علیه السلام
بود همین است مذهب مختار جمهور اهلسنت و جماعت چنانچه در کتب معتمده مثل
مفتاح النجا میرزا محمد بدخشی و مناقب السادات ملک العلما قاضی شهاب الدین
دولت آبادی و شرح عقائد نسفی ملا سعد الدین تفتازانی و تکمیل الایمان
شیخ عبد الحق محدث دهلوی و غیر آن از اسفار معتبره با شواهد و دلائل مذکوره
مسطور است والله الحمد لعن آن ملعون بحجج قاطعه و براهین ساطعه ثابت کرده اند
و مختار راقم الحروف و اساتذه صوری و معنوی او همین است که یزید آمر و
مستبشر بقتل حسین بوده و مستحق لعنت ابدی و وبال و نکال سرمدیست و
اگر تامل بکار رود قصر بر مجرد لعنت در حق آن ملعون قصوریست که مقصود
بران نباید بود چنانچه استاذ البریه صاحب تحفه اثنا عشریه علیه الرحمه در
رساله حسن العقیده در حاشیه که بر کلمه علیه ما یستحقه تعلیق فرموده اند افاده
مینمایند که علیه ما یستحقه کنایه است از لعنت و الکنایة ابلغ من التصریح از عهد
مشهور [illegible] معروف است معهذا در ابهام ما یستحقه تفخیمی و تشنیعی است که در تصریح
بلفظ لعنت فوت میگردد چنانچه در فغشیهم من الیم ما غشیهم مذکور میشود
و حق آنست که اکتفا بر محض لعنت در حق یزید قصور است زیرا که [illegible]
[illegible] مطلق قتل مومن مقرر کرده اند قال الله تعالی و من یقتل [illegible]

بعد الفجر او جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعدّ له عذاباً عظیما و یزید را

بدین عمل [illegible] زیادتی است که غیر او را دست نداده و آن زیادت را جز بر

استحقاق او حواله نتوان کرد که علم البشر از معرفت خصوصیت آن عاجز

است والله اعلم و علمه احکم انتهی کلامه الشریف آمدیم بر اینکه در دفن

سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف است و آنچه تحقیق است این است

سر مبارک را در مدینه منوره بمکان بقیع مدفون کردند چنانچه از قرطبی منقول است

یزید سر مبارک امام حسین علیه السلام را بمدینه فرستاد و او را کفن داده

نزد حضرت فاطمه علیها السلام دفن کردند و در خلاصة [illegible] مرویست

که جسد مبارک حسین علیه السلام در کربلاست و سر مبارک او در مدینه بمکان بقیع

پهلوی حسن مدفون است و آنچه گویند که سر مبارک را در کربلا برده دفن

کرده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک در خزانه یزید بود تا آنکه

سلیمان بن عبدالملک پادشاه شد او را خبر کردند چون سر مبارک را

پیش خود طلبید دید که استخوان سفید باقی است پس او را خوشبو مالیده و کفن

داده در مقبره مسلمانان دفن کرد و گویند که سلیمان بن عبدالملک پیغمبر خدا

صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دید که ملاطفت و ملائمت بحال او میفرمایند

چون تعبیر این خواب از حضرت حسن بصری پرسید فرمود که شاید از تو

احسانی بیکی از اهل بیت آنحضرت علیه الصلوة والسلام بظهور آمده گفت آری سر حسین را که در

خزانه یزید بود او را کفن داده و نماز جنازه خوانده دفن کرده ام

بیان اختلاف در دفن سر امام حسین علیه السلام

گفت شمر که الشمرین کار از موجب خوشنودی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بوده باشد همچنین روایت ها کرده اند لیکن صحیح و معتمد علما اول
که سر مبارک آنجناب در مدینه منوره و بمکان بقیع مدفون است منقول است که
چون یزید علیه ما یستحقه اهلبیت رسول و ذریت بتول را روانه مدینه نمود
بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد که ایشان را بمدینه رسانند چنانچه امام
علی بن حسین سر سید الشهدا و سرهای دیگر شهیدان دشت کربلا فراگرفته همراه
زنان و یتیمان اهلبیت روانه مدینه منوره شد و این روانگی هم عاری از
ذلت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی محدث دال برآنست چنانکه گفته
که از جور و بیداد ابن زیاد که نسبت باهلبیت نبوی بعمل آورد عجب نیست که
او محکوم و منقاد یزید بوده لیکن از کارهای یزید خبیث عجب است که چوب بر
دندان حسین زده و اهلبیت را بر شتران بی پرده بذلت و خواری
سوار کرده با سر مبارک بطرف مدینه فرستاد پس گفته
که هیچ مقصود از این نبوده مگر فضیحت کردن اگر در دل او کینه جاهلیت
عداوت کشته شدن اقربای او که روز بدر از کفار کشته شده بودند نبود
هر آینه تعظیم و تکریم سر مبارک میکرد و کفن میداد و دفن میساخت و نیکوئی
با آل رسول و ذریت بتول مینمود القصه چون قافله اهل بیت نبوت از دمشق
عازم مدینه شد نعمان بن بشیر که از طرف یزید متعین بود و جمعی
از اهلبیت خدمت در راه با ذریت حسین پیش آمده مراتب اداب تعظیم

وتکریم و اعزاز و احترام چنانکه باید از جانب خود بجا آورده بمدینه رسانیدند و در
زمانیکه مراجعت اهلبیت رسالت بمدینه رسید اولاد مهاجر و انصار و
دیگر اهالی مدینه از صغار و کبار باستقبال دویدند همین که ذریت رسول
جگر گوشه های بتول را بابتلا مصیبت دیدند حالتی از غم و اندوه و گریه
و زاری برایشان گذشت که خارج از حیطه شرح و بیان است گویند که
مصیبتی که روز وفات حضرت سرور کائنات علیه افضل الصلوات و التحیات بر
اهل مدینه گذشته بود همان مصیبت آن روز گذشت که امام زین العابدین
با زنان و یتیمان اهلبیت نبوت و سر مبارک سید الشهدا علیه التحیة والثنا
از دمشق بمدینه برگشت فریادی عجیب و شوری غریب در مدینه برپا بود
که یاد از هنگامه قیامت میداد جمله ارباب دین در اندوه و درد و محن
همه از کهین و مهین از غم و غصه حزین بودند حالتی که عارض حال ام المومنین
حضرت ام سلمه گشته از آن چه توان گفت که فرد ی فرادی زنان و
یتیمان اهلبیت نبوت را یکبار میگرفت و میگریست تا آنکه همراه ذریت بتول
متوجه روضه مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم شده زار زار میگریست
و بزبان حال میگفت ابیات یا رسول الله برآ از روضه تا بنگری * اهل بیت
خویشتن را زار و غمناک و حزین * در بلای دشمنان دین گرفتار آمده *
کس مباد اندر جهان یارب گرفتار این چنین * پوشیده مباد که بیان واقعه
کربلا و مصائب اهلبیت مصطفی علیه الصلوة والثنا که دل قلم از تحریر آن خون

و دیده و وات از تقریرش جیچونست آنچنان نیست که در حیطهٔ احصا گنجد یا بمیزان
استیفا سنجد و نیز تفصیل روایات را خالی از تفریط و افراط جسته جسته
واقعی را عاری از خلط و خلط تکذیب گذاشته اند لهذا جناب مصنف علامه علیه الرحمه
بر تحریر مجمل ازان اکتفا ورزیده دست و قلم از تفصیل آن کشیده بیان اخباری که
درین واقعهٔ هائله واقع است میفرمایند و از انجمله آنچه مشهور و متواتر است نقل
می نمایند چنانکه ارشاد میفرمود أَمَّا إِخْبَارُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَسَلَّمَ بِهٰذِهِ الْوَاقِعَةِ الْهَائِلَةِ مِنْ جِهَةِ الْوَحْيِ
بِوَاسِطَةِ جِبْرَئِيلَ وَغَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَمَشْهُورٌ مُتَوَاتِرٌ
اما خبر دادن نبی صلی الله علیه و آله وسلم باین واقعهٔ هولناک از جهت وحی بواسطه
جبرئیل و غیر او از ملائکه پس مشهور و متواتر است یعنی اخبار مرویه ازان
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که مبنی از واقعهٔ هائلهٔ کربلا و مشعر به شهادت جناب
سید الشهدا است بکثرت طرق از درجهٔ شهادت در گذشته قدر مشترک
با تواتر معنوی پیدا کرده است مِنْ ذٰلِكَ مَا أَخْرَجَهُ الطَّبَرَانِيُّ
عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَخْبَرَنِي جِبْرَئِيلُ أَنَّ ابْنِيَ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ
بَعْدِي بِأَرْضِ الطَّفِّ وَجَاءَنِي بِهٰذِهِ التُّرْبَةِ
فَأَخْبَرَنِي أَنَّهَا مَضْجَعُهُ ازان جمله است آنچه روایت کرد طبرانی از
عائشه رضی الله عنها که آن حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که خبر داد

مرا جبرئیل علیه السلام بانیکه فرزند م حسین کشته شود پس مرا کف من بر زمین طف
داد بمن این خاک پس خبر داد مرا که آن مرقد او باشد پوشیده نماند که طف
بالفتح و تشدید فا موضعی ست قریب بکوفه که حالا مشهور بکربلا است ومنه
ما اخرجه ابو داود والحاکم عن ام الفضل بنت الحارث ان النبی صلی
الله علیه وآله وسلم قال اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی ستقتل ابنی هذا یعنی الحسین و
اتانی بتربة من تربته حمراء و از انجمله است آنچه برآورد ابو داود و حاکم از ام الفضل
دختر حارث یعنی مادر عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که هر آینه پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود که آمد نزد من جبرئیل پس خبر داد مرا بانیکه امت من قریب
است که بکشد این پسر مرا یعنی حسین را و داد مرا خاکی از خاک سرخ یعنی خاک سرخ
زمین مقتل او بمن داد واخرج احمد ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
قال لقد دخل علی البیت ملک لم یدخل علی قبلها فقال لی
ان ابن بنتک هذا یعنی حسینا مقتول وان شئت اریتک
من تربة الارض التی یقتل بها فاخرج
تربة حمراء و برآورد امام احمد که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر آینه
بتحقیق درآمد در خانه بر من فرشته که نیامده بود بر من پیش ازین پس گفت
بمن که پسر دختر تو که اینست یعنی حسین کشته شود و اگر خواهی بنمایم ترا از خاک
زمینی که کشته شود بران پس برآورد خاک سرخ را واخرج البغوی
فی معجمه من حدیث انس قال استاذن ملک المطر ربه ان یزور

النبي صلى الله عليه وآله وسلم والنبي صلى الله عليه وآله وسلم
في بيت ام سلمة فقال يا ام سلمة احفظي علينا
الباب لا يدخل احد فبينا هي على الباب اذ دخل الحسين
عليه السلام فاقتحم فوثب على رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم فجعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يلثمه
ويقبله فقال له الملك اتحبه قال نعم قال ان امتك
ستقتله وان شئت اريك المكان الذي يقتل به
فاراه فجاء بسهلة او تراب احمر فاخذته ام سلمة
فجعلته في ثوبها قال ثابت كنا نقول انها كربلاء
واخرجه ايضا ابو حاتم في صحيحه وفي
رواية احمد في زيادة المسند قال ثم ناولني
كفا من تراب احمر وبرآورد بغوی امام محی السنة در معجم
خود از حدیث انس گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار
خویش بآنکه زیارت کند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم در خانه ام المؤمنین ام سلمه بود پس گفت
آنحضرت علیه الصلوة والسلام ای ام سلمه نگهدار بر ما در را چنانکه هیچکس در نیاید
پس درین اثنا ام سلمه بر در نگهبان بود که ناگاه درآمد حسین پس بزور
داخل شد در خانه پس بر جست بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس پیغمبر خدا صلی الله

الله علیه و آله و سلم او را در کنار کشید و روی او می بوسید پس گفت آن فرشته
با آنحضرت که او را دوست میداری این را فرمود آری گفت فرشته که امت تو او را
زود باشد که بکشند این محبوب ترا و اگر بخواهی بنمایم ترا مکانی که کشته شود
دران پس نمود آن را پس آورد خاک نرم یا خاک سرخ پس گرفت ام سلمه
آنخاک را پس بست آنرا در پارچه خود گفت ثابت که راوی اینحدیث است
که بودیم ما که میگفتیم آن زمین کربلا است و نیز برآورده این حدیث را ابو حاتم
در صحیح خود و در روایت امام احمد در زیادت مسند آمده که گفت پس تر داد من
کفدست از خاک سرخ یعنی در زیادت مسند امام احمد بجای فجاء بسهلة او تراب احمر
عبارت ثم ناولنی کفا من تراب احمر واقع است بالجمله این حدیث را امام محی
السنه در کتاب معجم خود از حدیث انس برآورده و ابو حاتم در صحیح خود نیز
روایت کرده و در زیادت مسند امام احمد هم بتغییر یسیر وارد شده و

اخرج الحاکم والبیهقی عن ام الفضل بنت الحارث قالت
دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالحسین
فوضعته فی حجره ثم حانت منی التفاتة فاذا عینا رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم تهریقان من الدموع فقال
اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی تقتل ابنی
هذا واتانی بتربة من تربة حمراء

برآورده حاکم و بیهقی از ام الفضل دختر حارث که گفت ام الفضل که آوردم

روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حسین را نشانیده ام او در کنار
آنحضرت بازیکباره اتفاق افتاد ازین اتفاقی بآنحضرت پس ناگاه بر
چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بریخت اشکبار پس فرمود که آمد بمن
جبرئیل و خبر داد مرا که هر آینه امت من خواهد کشت این فرزند مرا و داد مرا خاک
از خاک سرخ مقتل او واخرج ابن راهویه والبیهقی وابونعیم
عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
اضطجع ذات یوم فاستیقظ وهو خاثر وفی یده تربة حمراء یقلبها
قلت ما هذه التربة یا رسول الله قال اخبرنی جبرئیل ان هذا یعنی
الحسین یقتل بارض العراق وهذه تربتها و برآورد اسحق بن راهویه و بیهقی و ابونعیم
از ام المؤمنین ام سلمه که هر آینه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر پهلو خوابید
روزی پس بیدار گشت درحالیکه اندوهگین و غمناک بوده و در دست آنحضرت
خاکی سرخ بوده که زیر و بالا میکرد و آنرا گفتم که این چه خاک است ای پیغمبر خدا فرمود
که خبر داد مرا جبرئیل که بتحقیق این فرزند یعنی حسین کشته شود بزمین عراق
و این خاک آن مقام است واخرج البیهقی وابونعیم عن انس قال
استاذن ملک المطر ربه ان یاتی رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فاذن له فدخل الحسین فجعل یقع علی منکب
النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال الملک اتحبه
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم نعم قال فان

امتك تقتله وان شئت اريتك المكان الذي يقتل
فيه وضرب بيده فاراه ترابا احمر فاخذته ام سلمة
فصيرته في ثوبها وكنا نسمع انه يقتل بكربلاء

و برآورد بیہقی و ابو نعیم از انس گفت اجازت خواست فرشته موکل باران
از پروردگار خود باینکه بیاید نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس اجازت داد
اورا پس دران حال درآمد حسین بن [illegible] سوار شد بر دوش پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم پس گفت آن فرشته آیا دوست میداری این را فرمود پیغمبر
خدا صلی الله علیه وآله وسلم آری گفت آن فرشته به تحقیق امت تو بکشند این را
واگر خواهی بنمایم ترا مکانی را که دران کشته شود پس برد دست خود را
پس نمود آنحضرت را خاک سرخ پس بگرفت آنرا ام سلمه و بست آنرا در پارچه
خود را وی گوید که بودیم ما که می شنیدیم که بتحقیق او یعنی حسین کشته شود
در کربلا واخرج ابو نعيم عن ام سلمة رضي الله عنها قالت
كان الحسن والحسين يلعبان في بيتي فنزل جبرئيل
فقال يا محمد ان امتك تقتل ابنك هذا من بعدك واومى الى
الحسين واتاه بتربة فشمها ثم قال ريح كرب وبلاء وقال
يا ام سلمة اذا تحولت هذه التربة دما فاعلمي ان ابني قد قتل فجعلتها في
قارورة برآورد ابو نعیم از ام سلمه رضی الله عنها که گفت امام حسن و حسین بازی
میکردند در خانه من پس فرود آمد جبرئیل پس گفت ای محمد بدرستیکه امت

بکشند پسر ترا که امت بعد از تو و اشاره کرد بسوی حسین و آورد خاکی را پس بوئید
آنحضرت علیه الصلوة والسلام آنرا پس فرمود که بوی کرب و بلاست و
فرمود که ای ام سلمه هرگاه متحول بخون شود این خاک پس بدانی که
پسر من یعنی حسین هرآینه کشته شد پس نگاهداشت ام سلمه آنخاک را در شیشه
پوشیده نماند که در بعضی از روایات از حضرت ام سلمه منقول ست که روز که
حسین کشته شد آنخاک خون گشت و در بعض روایات بجای لفظ خاک
سنگریزه وارد شده چنانچه مرویست که چون حصات مقتل حسین را
جبرئیل بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم داد آنحضرت بام سلمه سپردند و
فرمودند که هرگاه این سنگریزه ها خون جاری شود بدانی که حسین کشته
شد پس ام سلمه گوید که چون روز عاشورا من آن شیشه را گشادم دیدم که
ازان سنگریزه خون جاری بود و نیز از ام سلمه منقول ست که چون شب
قتل حسین در رسید آوازی شنیدم و گوینده را ندیدم که میگفت شعر

ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب والتنکیل
قد لعنتم علی لسان داؤد وموسی وحامل الانجیل

یعنی ای کشندگان حسین از روی جهل و نادانی مژده باد شمارا بعذاب
و ذبح و بند و مقید بودن بتحقیق لعنت کرده شده شما بر زبان
داؤد و بر زبان موسی و حامل انجیل یعنی عیسی یعنی قاتلان حسین را
حضرت داؤد و موسی و عیسی علیهم السلام لعنت کرده اند و اخرج ابن

ابن عساکر عن محمد بن عمر بن حسن قال کنا مع الحسین بنهر
کربلاء فنظر الی شمر ذی الجوشن فقال صدق الله ورسوله
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کأنی انظر
الی کلب ابقع یلغ فی دماء اهل بیتی وکان شمر ابرص

وبرآورد ابن عساکر از محمد بن عمر بن حسن گفت که بودیم همراه حسین بر دو نهر کربلا
که دو قطعه فرات اند پس نظر کرد حسین بسوی شمر ذی الجوشن پس گفت راست گفت
خدا و رسول خدا فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه آله وسلم گویا من می بینم بسوی سگی
ابلق که دهن می اندازد در خون اهلبیت من و بود شمر ابرص یعنی بیماری برص دا(شت)
که جلد بدنش از داغهای سفید دو رنگی پیدا کرده بود و فی الواقع که این ملعون
نسبت بدیگران زیاده تر حریص بخون اهلبیت بود چنانکه مخبر صادق علیه الصلوة
والتحیة اشاره بآن فرموده واخرج ابن السکن والبغوی فی
الصحابة وابو نعیم من طریق سحیم عن انس بن الحارث
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم یقول ان ابنی هذا یقتل بارض یقال لها کربلاء فمن
شهد ذلك منکم فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلاء
فقتل بها مع الحسین رضی الله عنه برآورد ابن السکن و امام بغوی در کتاب
الصحابه و ابو نعیم از طریق سحیم از انس بن حارث گفت که شنیدم پیغمبر خدا صلی الله
علیه آله وسلم را که می گفت بتحقیق که این پسر من یعنی حسین کشته شود در زمینی که

اندر کربلا میکویند پس کسیکه حاضر شود از شما در ین واقعه پس باید که یاری کند او را
پس بیرون آمد انس بن حارث کرادی اینحدیث است به کربلا پس کشته شد در آنجا
همراه حسین علیه السلام مخفی مباد که این حدیث از احادیث است پس کسیکه این
کلام معجز نظام را از زبان مخبر صادق علیه الصلوة والسلام شنید امتثال مضمونش
بر ذمه او لازم افتاد لهذا انس بن الحارث بانچه واجب الانقیاد بود عمل نمود

اخرج البیهقی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان الحسین
دخل علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم وعنده جبرئیل فی
مشربة عائشة فقال له جبرئیل ستقتله امتك وان
شئت اخبرتك بالارض التی یقتل فیها واشار
جبرئیل بیده الی الطف بالعراق فاخذ
تربة حمراء فاراه ایاها واخرجه من طریق
اخر عن ابی سلمة عن عائشة موصولا و برآورد بیهقی از ابی سلمه بن

عبد الرحمن که بدرستیکه حسین درآمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نزد آن حضرت
جبرئیل بر بالاخانه عائشه بود پس گفت جبرئیل بآنحضرت علیه الصلوة والسلام
که زود قتل کند او را یعنی حسین را امت تو و اگر بخواهی خبر دهم ترا بآن زمینیکه
کشته شود در ان و اشاره کرد جبرئیل بدست خود بسوی طف که نشیب است در
عراق قریب بکوفه پس گرفت خاک سرخ را پس نمود آنخاک را بآن حضرت و برآورد
بیهقی این حدیث را از طریق دیگر از ابی سلمه از عائشه موصول یعنی بذکر راوی

راوی حدیث ازان حضرت صلی الله علیه آله وسلم وآن راوی درین حدیث
ام المومنین عائشه ست پس این حدیث موصول ست وسند حدیث اول
مرسل ست که درآن ذکر راوی ازان حضرت صلی الله علیه آله وسلم نیست

وَاَخرَجَ البَیهَقِیُّ عَنِ الشَّعبِیِّ قَالَ اِنَّ ابنَ عُمَرَ قَدِمَ المَدِینَةَ
فَاُخبِرَ اَنَّ الحُسَینَ قَد تَوَجَّهَ اِلَی العِرَاقِ فَلَحِقَهُ فِی مَسِیرَةِ
لَیلَتَینِ مِنَ الرَّبَذَةِ فَقَالَ لَهُ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی خَیَّرَ نَبِیَّهُ بَینَ الدُّنیَا
وَالاٰخِرَةِ فَاختَارَ الاٰخِرَةَ وَلَم یُرِدِ الدُّنیَا وَاِنَّکُم بَضعَةٌ مِنهُ وَاللّٰهِ
لَا یَلِیهَا اَحَدٌ مِنکُم اَبَدًا وَمَا صَرَفَهَا اللّٰهُ عَنکُم اِلَّا لِلَّذِی هُوَ خَیرٌ لَکُم
فَارجِعُوا فَاَبٰی فَاعتَنَقَهُ ابنُ عُمَرَ وَقَالَ اَستَودِعُکَ اللّٰهَ مِن قَتِیلٍ

وبرآورد بیهقی از شعبی گفت که ابن عمر درآمد در مدینه پس خبر یافت که امام حسین
متوجه بسوی عراق شد پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین بمسافت دو شب از
ربذه وربذه بفتح رای مهمله وبای موحده وذال معجمه بیابانی ست در
سه منزل از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر با امام حسین که تحقیق
خدای تعالی اختیار داد پیغمبر خدا را میان دنیا
وآخرت پس اختیار فرمود پیغمبر آخرت را ونخواست دنیا را وشما جگر پاره آن
حضرت هستید قسم بخدا که والی ومتصرف نگردد دنیا را یکی از شما گاهی وباز نداشت
دنیا را خدا از شما مگر برای چیزی که آن بهتر است در حق شما پس بازگردید پس انکار
کرد امام حسین پس دربر گرفت ابن عمر امام حسین را وگفت که سپرد میکنم ترا بخدا

که قتیل و شهید باشی یعنی هرگاه ابن عمر هنگام قدوم مدینه خبر روانگی حضرت امام حسین
از مکه بجانب عراق شنید بیتابانه دوید و بمسافت دو شبانه از زبده ملاقی شده و عرض
ممانعت از عزیمت کوفه نمود و گفت که شما جگر گوشه های پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
هستید که با وصف تخییر در دنیا و آخرت اختیار آخرت بر دنیا فرموده اصلا نقد را
بلوث حطام دنیوی نیالوده و از انجا که نعیم اخروی را برای شما عوض زخارف
دنیوی قرار داده اند احدی از اهل بیت نبوت متمتع از متاع دنیای دنی نخواهد یافت
پس صوابدید همین است که انعطاف عنان عزیمت فرموده سلوک طریق مراجعت
بمکه معظمه نمایید چون آنحضرت هدف سهام تقدیر گشته و گردن بتسلیم بقضای
الهی خم کرده تن برضای خدا داده بود و میدانست که سابق و قائد مشیت
ایزدی مناصی بجز رضا بقضا ندارد عرض ابن عمر را بسمع قبول نشنید و
فسخ عزیمت اختیار نکرد ابن عمر هنگام استیداع حضرت امام حسین را در بر گرفته
و کلمه های سیف و لهف بزبان حسرت رانده بخدا سپرد و این همه میدانست که قرین همین
سفر پر خطر کارگذاران قضا و قدر مضای احکام تقدیر خواهند کرد و الا لا شد
شرف رفاقت خود را بآنکس نمیکشید بلکه اختیار معیت و [illegible] سعادت ابدی
میکردید و همین عذر از جانب دیگر خواص مثل عبد الله بن عباس [illegible]
و محمد بن الحنفیه و غیر اینها قابل قبول است و الا از همچو ابن عباس [illegible] دیگر
رسالت با وصف علم بشهادت سید الشهدا در مقام کربلا تنها عذر از رفاقت
هنگام عزیمت کوفه امکانی نداشت و دلیل این مطلب است که ارشاد [illegible]

وَاَخرَجَ الحاكِمُ عَنِ ابنِ عبّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنهُ قالَ ما كُنّا نَشُكُّ وَاَهلُ البَيتِ مُتَوافِرُونَ اَنَّ الحُسَينَ يُقتَلُ بِالطَّفِّ

وبرآورد حاکم از ابن عباس رضی الله عنه گفت که شک نمیکردیم ما و اهلبیت کثیره در اینکه به تحقیق حسین کشته شود در طف که موضعی در زمین کربلاست
است که ابن عباس و دیگر اهلبیت اگر میدانستند که در همین سفر سابقه ازلی کار خود خواهد کرد اصلا هنگام عزیمت از کوفه دست از رفاقت بر نمیداشتند و حضرت امام حسین را در وقت عزم عراق تنها نمیگذاشتند

وَاَخرَجَ اَبُو نُعَيمٍ عَن يَحيَى الحَضرَمِيِّ اَنَّهُ سافَرَ مَعَ عَلِيٍّ اِلىٰ صِفِّينَ فَلَمّا حاذىٰ نِينَوىٰ نادىٰ صَبراً اَبا عَبدِ اللهِ بِشَطِّ الفُراتِ قُلتُ ماذا قالَ اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قالَ حَدَّثَنِي جِبرَئِيلُ اَنَّ الحُسَينَ يُقتَلُ بِشَطِّ الفُراتِ وَاَرانِي قَبضَةً مِن تُربَتِهِ

وبرآورد ابو نعیم از یحیی حضرمی که به تحقیق او سفر کرد همراه رکاب امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بسوی صفین آن موضعیست مشهور بر کنار آب فرات که در آنجا جنگ عظیم میانه امیر المؤمنین علی علیه السلام و معاویه واقع شد پس هرگاه مقابل نینوی شدند ندا کرد که صبر و شکیبائی کن ای ابو عبد الله یعنی حسین بر نهر فرات [illegible] گفتم چه خبر است یعنی این چه گفتی گفت به تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که حدیث کرد و خبر داد مرا جبرئیل به تحقیق

همراه حسین کشته شود و بر نهر فرات و بنمود مرا مشتی از خاک آن مکان از ین
روایت پیدا است که جناب مرتضی کرم الله وجهه را علم بمقتل حسین علیه السلام
از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حاصل بود و تفصیل این اجمال است آنچه ابو نعیم
از اصبغ بن نباته روایت کرده چنانکه میفرمایند واخرج ابو نعیم عن
اصبغ بن نباتة قال اتينا مع علي رضي الله عنه على موضع
قبر الحسين فقال ههنا مناخ ركابهم وموضع رحالهم
وههنا مهراق دمائهم فتية من آل محمد يقتلون بهذه
العرصة تبكي عليهم السماء والارض
و بر آورد ابو نعیم از اصبغ بن نباته گفت که آمدیم همراه رکاب علی رضی الله
عنه بر موضع قبر حسین علیه السلام پس فرمود علی که اینجا جای خوابانیدن شتران ایشان
است و موضع خیمه گاه ایشان و مکان ریختن خون ایشان نوجوانی چند از آل
محمد کشته شوند درین میدان که بگرید بر ایشان آسمان و زمین واخرج الحاكم
وصححه عن ابن عباس رضي الله عنهما قال اوحى الله تعالى
الى محمد صلى الله عليه وآله وسلم اني قتلت بيحيى
بن زكريا سبعين الفا واني قاتل بابن بنتك
سبعين الفا وسبعين الفا
و بر آورد حاکم و تصحیح کرد این حدیث را از ابن عباس رضی الله عنهما گفت که
وحی فرستاد خدای تعالی بسوی محمد صلی الله علیه وآله وسلم که بتحقیق من کشتم بعوض

بانتقام یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را از یهود به تحقیق من خواهم کشت در
انتقام فرزند دختر تو هفتاد هزار و هفتاد هزار اینجا عظمت و جاهت جناب خاتم الانبیا
علیه الصلوة والسلام آشکارا کرده است که بعوض انتقام خون حضرت یحیی بن زکریا
هفتاد هزار کشته شود و بعوض انتقام خون حضرت سید الشهداء و چندان یعنی
یک لک و چهل هزار مقتول گردد و مصداق این خبر اولا در واقعه مختار و
ثانیا در اوائل دولت عباسیه بزمان علی سفاح بظهور آمد واخرج
احمد والبیهقی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال
رأیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی النوم ذات
یوم نصف النهار اشعث اغبر بیده قارورة فیها
دم فقلت ما هذا قال دم الحسین واصحابه لم
ازل التقطه منذ الیوم فاحصی ذلک الوقت فوجد قد قتل ذلک الیوم
دیبا آورده واحمد و بیهقی از ابن عباس رض گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
روزی در خواب بوقت نیم روز پریشان مو غبار آلوده و در دست مبارک
ایشان شیشه که در آن خون است پس گفتم که این چیست فرمود که خون حسین و یاران
او است که برچیدم و برداشتم آنرا بعد از قتل او و ابن عباس گوید که پس نگاه داشتم
آن وقت را باز دریافتم که به تحقیق کشته شد حسین ع همان روز یعنی روزیکه من
این خواب دیده بودم واخرج الحاکم والبیهقی عن ام سلمة
قالت رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی المنام

وعلى رأسه ولحيته التراب فقلت ما لك يا رسول الله قال شهدت قتل الحسين آنفا

و برآورده حاکم و بیهقی از ام سلمه گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را
در خواب و حال آنکه سر و ریش مبارک آن حضرت خاک آلوده بود پس گفتم
که چه حال است ترا ای پیغمبر خدا فرمود که اینک در مقام قتل حسین علیه السلام حاضر
بودم بر ناظرین اسفار اخبار و آثار مخفی و مستتر نخواهد بود که چون صدای
ام عباس که روز بدر ایشان را همراه کفار مکه اسیر کرده بودند جناب رسالت مآب
صلی الله علیه و آله و سلم را تمام شب از خواب باز داشت حال پر ملال جناب رسول
خدای متعال را در معرکه کربلا قیاس کردنیست که از تشنگی عترت طاهره و
قتل و ذبح نونهالان گلشن رسالت و نبالت خاصه گل سرسبد چمن نبوت
و امامت یعنی امام حسین علیه السلام و رفتن اهلبیت بر شتران خشک پالان
و نزول مصائب بیکران بر سر وقت زنان و یتیمان بر روح مقدس سرور
پیغمبران چه گذشته باشد پس از پریشانی موی سر مبارک و غبار آلودگی جسم
مقدس التقای اخوان حسین علیه السلام و یاران او از زمین و داشتن در شیشه خاک آلوده
بودن سر و ریش آن حضرت و حاضر شدن بمقتل حسین چنانکه در روایت ابن
عباس و ام سلمه است چه عجب بلکه هر گاه آواز گریه حسین در طفلگی آنحضرت را ایذا
رسانیده و حضرت سیدة النساء را در پیش حضور من خطاب میفرمود که آیا نمیدانی که گریه او مرا
ایذا میرساند مخاطب گردانیده [illegible] البراح باید گفت که [illegible]

آدم تا ایندم چنین معامله احدی بچشم ندیده و بگوش نشنیده اگر تا قیامت مرثیت تو
خون دمش نمی بود جای آن بود که آن روز جگر آسمان پاره پاره شده مانند قطرات
مطرات بر زمین بچکیدی و دامن زمین چون کتان از ماه چاک چاک گردیدی و ام
ناپیشکیجی خون باریدن آسمان و سیاه شدن جهان و غیر آن از حوادث
زمان که بیانش میرود در حساب است واخرج البيهقي وابو نعيم
عن نضرة الازدية قالت لما قتل الحسين مطرت السماء دما
فاصبحنا وحبابنا وجرارنا وكل شيء لنا ملآن دما
و برآورد بیهقی و ابونعیم از نضره ازدیه گفت که هرگاه شهید شد حسین خون بارید
آسمان پس صبح کردیم باین حال که خمهای و سبوهای ما و هر ظرفیکه از آن ما بود پر از
خون بود واخرج البيهقي وابو نعيم عن الزهري قال بلغني
انه يوم قتل الحسين لم يقلب حجر من احجار بيت المقدس
الا وجد تحته دم عبيط و برآورد بیهقی و ابونعیم از زهری گفت که
بمن رسید که بتحقیق روزیکه کشته شد حسین گردانیده نشد سنگی از سنگهای
بیت المقدس که یافته شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی واخرج
البيهقي عن ام حبان قالت يوم قتل الحسين اظلمت
علينا ثلاثا ولم يمس منا احد من زعفرانهم شيئا
فجعله على وجهه الا احترق ولم يقلب
حجر بيت المقدس الا وجد تحته دم عبيط و برآورد بیهقی

از ام حبان گفت روزی که کشته شد حسین تاریک شد دنیا بر ما تا سه روز و مس نکرد
یکی از ما از زعفران خود چیزی را که بمالد بر روی خود مگر میسوخت گرد و
نمیشد سنگ بیت المقدس مگر یافته میشد زیر آن خون تازه در غایت سرخی
و نیز مرویست که آن روز هیچ سنگی در دنیا بر داشته نشد مگر زیر آن خون تازه بغایت
سرخی بوده واخرج البیهقی عن علی بن مسهر قال حدثتنی جدتی
قالت کنت ایام قتل الحسین جاریة شابة فکانت
السماء ایاما تبکی له و برآورد بیهقی از علی بن مسهر گفت که خبر
داد مرا جده من گفت که بودم روزهای شهادت حسین دختر نوجوان پس آسمان
میگریست او تا روزهای چند باید دانست که روایات عدیده در باب گریه آسمان
از سلف منقول است چنانچه ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده که از روز قتل
حسین تا سه روز دنیا تاریک ماند و بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر شد و از
ثعلبی منقول است که آسمان بر حسین گریه نمود و گریه آسمان سرخی اوست و گفت
که آسمان تا شش ماه سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی شفق بر کناره آسمان که
محسوس بر جهان است بعد قتل حسین حادث شد و قبل از آن این سرخی
وجودی بر آسمان نداشت و از ابن سعد نیز مرویست که سرخی شفق در افق
آسمان قبل از شهادت شاه شهیدان مرئی و محسوس نبود و ابن جوزی
گوید که حکمت در سرخ شدن آسمان اینست که چون از عروض غضب خون
بجوش می آید موجب سرخی رنگ چهره میگردد و ذات باری تعالی که منزه از

از جسم هو لو ازمین است انشا ذ غضب خود را بذریعه سرخی کناره آسمان ظاهر کرد
تا این سرخی شفق دلیل روشن بر عظمت معصیت قاتلان حسین و ظهور رنگ غضب
الهی بر ایشان باشد و بعضی گویند که بعد قتل حسین تا هفت روز آسمان گریه کرد
و گریه او بدین مرتبه رسیده بود که از سرخی آسمان دیوارها و عمارتها همرنگ لحاف معصفر
گشته بود و کواکب و شهب از آسمان چندان بارید که بیکدیگر افتادند و
قتل حسین خون از آسمان بارید که تا مدتی نشان آن بر زمین باقی ماند و هر
لباسی که رنگین بخون آسمان گردید سرخی رنگ آن تا پاره پاره شدن رو
زوال ندیده و بعضی روایت کرده اند که روز قتل حسین از آسمان خون بارید که از
خانه ها و کوچه های خراسان و شام و کوفه روان بوده و سر حسین را که بدار الاماره
کوفه آوردند و نهادند از دیوار خانه ها خون روان گردید و برآمدن خون تازه
بغایت سرخی از زیر احجار بیت المقدس و احتراق زعفران در متن رساله بروایت
زهری و ام حبان مذکور است و مرویست که روز قتل حسین آفتاب کسوف گرفت
که ستاره ها در نیمروز نمودار شد و مردمان گمان بردند که قیامت قائم گشت و
این همه اعاظم علامات است و دیگر از جمله آثار و علامات است که ارشاد میشود
واخرج البيهقي عن جميل بن مرة قال اصابوا ابلا في عسكر الحسين
يوم قتل فنحروها وطبخوها فصارت مثل العلقم فما استطاعوا
ان يسيغوا منها شيئا دیگر آورده بیهقی از جمیل بن مره گفت که
غارت بردند لشکریان یزید شتران که در لشکر حسین بودند روز قتل آنحضرت

ح

چنانکه گوشت آنرا پختند آنها را پس گردید گوشت شتران مانند حنظل
پس تلخ شدند که از حلق فرو نبرد از آن چیزی را و از جمله مواضع منقول است
که قافله پر از ورس از یمن بسوی عراق میرفت چون با لشکر یزید که بجانب
بیرون رفت مرافقت کردند شتران که پر از ورس بود و ورس آنها خاکستر شد
و بعضی گویند که ورسی که در لشکر قاتلان بود در روز قتل حسین همه خاکستر شد و شتران را
که حلال کردند از گوشت آنها آتش بر می آمد و همچو هیچ برای عبرت سامعان
و عبرت ناظران بوده و آنچه برای تعذیب قاتلان است بیانش میرود ق

اخرج ابو نعیم من طریق سفیان عن جدته قالت شهد
رجلان قتل الحسین فاما احدهما فطال ذکره
حتی کان یلفه واما الاخر فکان یستقبل الراویة
بفیه حتی یاتی علی آخرها فما یروی ت برآورد ابو نعیم
از طریق سفیان از جده خود گفت حاضر شدند دو مرد قتل حسین را پس اما یکی از آنها
پس عضو تناسل او دراز شد تا آنکه می پیچید آنرا و گویند که در کمر می بست گویند
که بگردن همچو ریسمان می پیچید و اما دیگری پس حالش بجائی رسید که استقبال
میکرد و کهال پر از آب را بدهن خود تا آنکه تمامی نوشید آنرا و سیراب نشدی
همچنین قاتلان دیگر بعذاب و نکال مبتلا شده و چنانچه بعضی از آن اگر خدا
خواست در خاتمه مذکور شود و باقی از آثار و علامات خود حسن است اثرا با یک شد

اخرج ابو نعیم عن حبیب بن ثابت قال سمعت الجن تنوح علی

علی الحسین وهی تقول شعر مسح النبی جبینه * فله بریق فی الخدود * ابواه فی علیا قریش * وجده خیر الجدود

بیرون آورد ابونعیم از حبیب بن ثابت گفت که شنیدم زنی را از جنیان که میگریست بر حسین در حالیکه میگفت مسح کرده بود پیغمبر پیشانی او را پس بود برای او نور و لمعان در رخسارها پدر و مادرش بودند از عمدگان قریش و بود جدش بهترین جدها یعنی جنیه نوحه میکرد بر حسین و میگریست بران و میگفت انچه [illegible]

واخرج ابونعیم من طریق حبیب بن ثابت عن ام سلمة قالت ما سمعت نوح الجن منذ قبض النبی صلی الله علیه واله وسلم الا اللیلة وما اری ابنی الا قد قتل یعنی الحسین فقالت لجاریتها اخرجی فاسألی فاخبرت انه قد قتل وان الجنیة تنوح شعر الا یا عین فانهملی بجهد * ومن یبکی علی الشهداء بعدی * علی رهط تقودهم المنایا * الی متجبر فی ملک عهدی * وبرآورد ابونعیم از طریق حبیب بن ثابت از ام سلمه گفت نشنیدم نوحه و گریه جن را از روزیکه وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم مگر امشب و نمی بینم مگر اینکه پسر من بتحقیق کشته شد یعنی حسین پس فرمود کنیز خود را که بیرون روی پس بپرسی پس خبر داد کنیز بانیکه بتحقیق کشته شد حسین و ناگاه جنیه نوحه میکند و میخواند آگاه باش ای چشم پس گریه و زاری بکن بکوشش تمام و کیست که گریه کند بر شهیدان بعد از من بر گروهی که کشید ایشانرا

اسباب بہ جہت نسبت بظالم کیش در سلطنت زمان من و گویند کہ حضرت ام

دریافت این ماجرا آنقدر گریست کہ از ہوش رفت و تا دیر غشی بجا و طاری بود

وَأَخْرَجَ أَبُو نُعَيْمٍ عَنْ مَزِيدَةَ بْنِ جَابِرٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أُمِّهِ قَالَتْ

سَمِعْتُ الْجِنَّ تَنُوحُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَهِيَ تَقُولُ شعر أَنْعَى حُسَيْنًا

هَبَلًا * كَانَ حُسَيْنًا جَبَلًا ور آورد ابو نعیم از مزیدہ بن جابر حضرمی

از مادر خود گفت کہ شنیدم جن را کہ با آواز بلند گریہ میکرد بر حسین و میگفت کہ خبر

حسین میرسانم غمگین شدہ بود حسین با جمال و کوہ صبر استقلال پوشیدہ نماند کہ سابق

گذشت کہ مراد از نوحہ درین مقام گریستن بیاد کرد اوصاف حمیدہ و خصال

پسندیدہ حضرت امام حسین علیہ السلام است نہ نوحہ متعارف و مرسوم اہل

بدعت و عمل زمان جاہلیت کہ آن باتفاق علما حرام و در احادیث صحیحہ وعید

شدید بران وارد است وَأَخْرَجَ أَبُو نُعَيْمٍ مِنْ طَرِيقِ ابْنِ لَهِيعَةَ عَنْ أَبِي

قَبِيلٍ قَالَ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ احْتَزُّوا رَأْسَهُ وَقَعَدُوا فِي

أَوَّلِ مَرْحَلَةٍ يَشْرَبُونَ النَّبِيذَ فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ قَلَمٌ مِنْ حَدِيدٍ

فَكَتَبَ سَطْرًا بِدَمٍ شعر أَتَرْجُو أُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَيْنًا * شَفَاعَةَ

جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ * ور آورد ابو نعیم از طریق عبد اللہ بن لہیعہ کہ محدث مشہور است

از ابی قبیل گفت کہ ہرگاہ شہید شد حسین بریدند سر اورا و نشستند در اول

منزل می نوشیدند نبیذ پس برآمد برایشان قلمی از آہن پس نوشت سطری

از خون آیا امید میدارند گروہی کہ کشتند حسین را شفاعت جد او روز حساب

یعنی چون سر مبارک جناب سید الشهدا را بریده پیش یزید بن معاویه بسوی
شام میبردند همین که در اول منزل رسیدند و بخوردن نبیذ مشغول شدند
دیدند که قلم آهنی از غیب پیدا شد و سطری یعنی بیتی مرقوم را بخون نوشت
و بعضی گویند که چون زنان اهلبیت را بر شتران نشانده و سر امام مظلوم را
بر نیزه گذاشته بطرف شام روانه شدند بمنزلی رسیدند و در آنجا دیری بود
در نزدیکی آن فرود آمدند دیدند که بر دیوار آن دیر بیتی مرقوم است از راهب
آن دیر پرسیدند که نویسنده این بیت کدام است راهب گفت که من اینقدر میدانم
که این بیت برین دیوار از مدت پانصد سال قبل بعثت نبی شما نوشته شده است
و بعضی گویند که دیوار دیر شکافته شد و دست و قلم از آن برون آمد و این بیت
را از خون نوشت و گویند که چون راهب بحال اسیران اهلبیت وقوف یافته
سر مبارک سید الشهدا بر سر نیزه دید با خود گفت که این قوم بدکیش اند که پسر نبی
خود را کشتند و اهلبیت او را ذلیل و خوار کردند و با آن جماعت اشقیا مخاطب شده
گفت که ده هزار درم از من اینک بگیرید و این سر که بر نیزه میدارید یکشب پیش
من بگذارید یزیدیان که از بس حریق آتش طمع بودند قبول نمودند پس آن راهب
سر مبارک را از دست اینها گرفته بخلوت برده غسل داد و خوشبو مالید و بر زانوی
خود نهاده مشاهده انوار خدا در جمال حق نما میکرد و بدیده سر خود معاینه
مینمود که انوار تجلیات از سر مبارک تا آسمان میرود و طبقات نور پی در پی
تا صبح از آسمان بر سر مبارک می ریزد بملاحظه این حال مسلمان شد و بقیه عمر

خود را در محبت و ولای اہلبیت و انقیاد احکام اسلام کند را ابدا بالقاسی بود

پرداخته ده هزار درم بآن کرده به بخشان نداد هرگاه آن بدمالان درمها را

از صره کشیده خواستند که میانه خود قسمت نمایند دیدند که آن دراهم خاک گردیده بود

و بر یک طرف از آنها آیه و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و بطرف دیگر

کریمه و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون رقمی بود بر ارباب بصیرت و

اصحاب معرفت پوشیده و پنهان نبوده باشد که همه آثار عجیبه و شواهد غریبه

بیانش رفت برهان ساطع و حجت قاطع بر عظمت واقعه کربلا و شهادت سید الشهدا

است لیکن امری که عجیب تر از ان متصور نیست بگوش حق نیوش باید شنید که از شنیدن او

موی و تن کلان بران می شود أخرج ابن عساكر عن المنهال بن عمرو

وقال انا والله رأيت رأس الحسين حين حمل وانا بدمشق

وبين يدي الرأس رجل يقرأ سورة الكهف حتى

بلغ قوله تعالى ام حسبت ان اصحاب الكهف و

الرقيم كانوا من آياتنا عجبا فانطق الله الرأس بلسان

ذرب فقال اعجب من ذلك قتلي وحملي و برآورده ابن عساکر از

منهال بن عمرو گفت که من بخدا دیدم سر حسین را وقتیکه برداشته شده بود و

من بدمشق بودم و پیش سر مبارک مردی میخواند سوره کهف را تا آنکه رسید بآیه

که معنی آن اینست آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از عجب نشانهای قدرت

ما بودند پس گویا کرد خدای تعالی سر مبارک را بزبان تیز فصیح پس گفت عجیب‌تر

مقدم

اصحاب الکهف

تر از این کشته شدن و بر نیزه برداشتن سر است پوشیده نماند که
قصه اصحاب کهف که سه صد و نه سال بغار در خواب رفتند و چون بیدار شدند
یک دو پاره از ان مقدار خواب خود را پنداشتند هر چند مشتمل عجایب قدرت
الهی است چنانچه تفاصیل این قصه در تفاسیر قرآن و کتب تواریخ بجای خود
مذکور است لیکن قتل شاه شهیدان و حمل سر مبارک بر نیزه عجیب تر از انست
یعنی جماعت یزیدیان با وصف تفوه بکلمه شهادت و اقرار نبوت خاتم
الرسالت استحلال رسم و اسم اسلام بطمع خام حطام دنیوی بقتل فرزند دلبند
و جگر گوشه بتول پرداخته بودند و دودمان رسالت را پایمال حوادث و آفات ساختند
سر سردار نوجوانان بهشت را بتیغ و خنجر بریده بسر نیزه کشیدند و مستورات
سراپرده عصمت و طهارت را بی پرده بر پشت شتران نشانیده شهر بشهر گردانیدند
و دیگر از دست بیداد آن بیدادیان هر چه بسر وقت اهل بیت نبوت رفت
بیان شمه از ان بزبان قلم گذشت و با اینهمه مدعیان دین اسلام بودند و خود را
مومن و مسلمانان ظاهر می نمودند فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا لشی عجاب

خاتمه در بیان حال قاتلان خاندان آل بر کسانیکه تصفح کتب تاریخ
نموده اند مخفی نبوده باشد که هر کسی که مباشر قتل و سهیم و شریک قاتلان
آنحضرت بود بسزای خود رسیدند بشهادت شاه شهیدان گردید قطع نظر از عذاب و نکال
اخروی که مستحق و سزاوار آنست درین دار ناپایدار بسزای کردار خود رسید
چنانچه از زهری منقول است که هر کسیکه در معرکه کربلا بمعرض مقابله حضرت سید الشهدا

بودی و دیدن عذاب و کشیدن سزای اعمال بد از دنیا رفت بعضی را قتل رسید
و بعضی نابینا شدند و بعضی را رو سیاه گشت بعضی را بر زندگی فرصت یافت و دولت از دست
رفت و بعضی به تشنگی مردند و بعضی بدیگر عقوبات مبتلا گشتند مردی از
جماعتی با هم گرم حرف میزدند که هیچکس را از دشمنان حسین نمی بینیم که بدون ابتلا
به مصیبت و بلا از دنیا رفته باشد که پیر مردی از آن جماعت گفت که من شریک
قتل حسین بن علی بوده ام و هنوز مصیبتی بر او چون عالم نگشت درین سخن بود که
برای درست کردن فتیله چراغ از جای خود برخاست شعله چراغ او را در گرفت
و سوزشی در نهادش افتاد که دور چاه عمیق گشت و میگفت که سوختم سوختم تا آنکه
رفته رفته خویشتن را بدریا انداخت چون این آتش افروخته قهر الهی بود آب دریا
بکارش خاصیت روغن گرفته چنان او را سوخت که وجودش حطب جهنم شد و
از سدی روایت کرده اند که شخصی مرا بضیافت طلبید و مردم دیگر هم در آن
مجلس بودند که میانه کلام تذکره معرکه کربلا نیز بمیان رفت گفتند که هر که شریک
قتل حسین گشت بعقوبتی مبتلا شده مرد میزبانی که امیر مجلس بود بی محابا گفت که
من حاضر معرکه کربلا بوده ام و هیچ آفتی بمن نرسید هنوز این خبر ختم نشده
بود که شعله از چراغ جست و بر ریشش افتاد و تن او را تمام سوخت راوی گوید
بخدا که من بچشم خود وی را دیدم که گویا انگشت سوخته افتاده بود و نیز مردی از
که مردی از لشکریان ابن زیاد که سر حسین را با قربوس بسته بود ...
... بعد از آنکه ... [illegible]

گفتندش تو که خوب‌ترین مردم و در حسن و جمال نورانی بودی چه شد که رویت باین روز
سیاه نشست گفت از روزی که سر حسین را با اتراک بشام بردم دو کس هر روزه
آیند مرا برده و باز گردنم کشان بر آتش می‌نهند و واژگون بر آن می‌آویزند
و باز بر می‌گردانند از آن روز رویش سیاه و حالش تباه است آخر آنکس بهمان
عذاب مبتلا مانده رهگرای وادی جهنم شد و از واقدی منقول است که مردی
از حاضرین مقتل حسین بود چون نابینا گشت از سبب پرسیدند گفت
که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بخواب دیدم که آستین تا بازو چیده و در دست
مبارکش شمشیری بود کشیده و در روبروی آنحضرت فرشی چرمین گسترده و تا
قاتلان حسین را ذبح ساخته بر سر آن فرش انداخته اند همین که نظر آنجناب
بران پیر افتاد نفرین کرد و میلی از خون در چشم کشید که کور شد و گویند که
شخصی در شام از قتله حسین بود که رویش همچو روی خنزیر شده عبرتگاه مردم
گردید و روایت کرده اند که آنکس که تیری بگلوی عبدالله که مشتهر به علی اصغر است
زده بود بمرضی مبتلا گشت که جانب رویش حرارتی و پس پشت برودتی
پیدا شد که هرچند روبروی او باد بیزن میکشیدند و عقب او تنور آتش می
افروختند همچنان واویلا میکرد و آنقدر تشنگی میداشت که سبو سبو آب میخورد
و فریاد العطش از کام و دهان او بلند بود و آخر شکمش شق شد بهمان عقوبت بمرد
اینست شمه از حال مردم عوام که حاضر معرکه کربلا بودند اما خواص پس از حال
یزید پلید و ابن زیاد منبع فساد و ابن سعد و شمر بدپیکر و نظرای ایشان مجملا

باید شنید که یزید علیه ما یستحقه چون از قتل حسین [illegible] گردید حق تعالی آن مردار شقی را
را قطع نظر از امراض جسمانی که هرچند شاق [illegible] باشد لیکن بجای بسزا علاج [illegible]
آن مهمل است بارتکاب افعال شنیعه مبتلا کرد که صورت غضب الهی [illegible]
کلفت از ناصیه حال آن بدمآل هویدا بود منجمله آن [illegible] که از
[illegible] تا سه روز عوام و خواص سکنه آن بلده طیبه از قتل و غارت امان
نیافتند و هفتصد کس از صحابه کشته شدند و خانه ام المؤمنین حضرت ام سلمه را تاراج
نمودند و تا سه روز نمازیان مشرف بنماز در مسجد نبوی نگشتند و سگ و گربه [illegible]
[illegible] در مسجد شریف جا داشتند و دیگر اعمال قبیحه که قلم از تحریرش بحال خود میلرزد
یزیدیان در مسجد نبوی [illegible] بظهور آوردند و از آن جمله
هتک حرمت کعبه معظمه که از سنگ منجنیق شامیان صحن حرم محترم پر گشت و ستونهای
مسجد شکست و لباس کعبه را سوختند و پرده که بر در کعبه کشیده بود آنرا [illegible]
ساختند تا آنکه روزی چند خانه کعبه بی لباس و اهل بیت الله در ایذا و هراس ماندند
و از آنجمله است حلت و اباحت منهیات شرعیه از قبیل زنا و لواطت و شرب خمر و
تزویج برادر با خواهر و مثال آن که دلیل صریح بر تایید کفر و کافری [illegible] و تفصیل
این سوانح و حوادث بجای خود مصرح است مختصر آن شوربخت سه سال و [illegible]
با ابتلای چنین عقوبات از بادشاهی خود دم زده پانزدهم ربیع الاول [illegible]
[illegible] که شهری از بلاد شام است [illegible]
[illegible] سال رسیده بود که با طوق لعنت و سلاسل نکبت از دنیا [illegible]

است که در دنیا بسیار حرمت مسجد کعبه از جور و تعدی یزید بظهور آمد بها نزول آن مستغنی
ذخیره خسران را توشه راه عاقبت کرده جنت اقامت خود دشمن از دنیا بدوزخ
کشید چون یزید بن معاویه بن معاویه یزید را که در حیات خود دشمن ولی عهد
و خلیفه ساخته پدر بر تخت سلطنت نشانده همین که معاویه پادشاه شد بر منبر
رفته بعد حمد خدای جل و علا و نعت سرور انبیا علیه الصلوة و الثنا گفت که
خلافت این منصب خدا و حق خلفای با صفاست جد من معاویه بن ابی سفیان
از راه خلاف با علی مرتضی که احق و الیق بخلافت بود نزاع و جدال کرد و بعد او
پدرم که هیچگونه اهلیت و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت نشست و برای استحکام
حکومت خود همچو حسین بن علی فرزند رسول را کشت آخر جوان بمرد و نکال و
وبال دارین الطمع حکومت چند روزه همراه خود برد بعد ازین زار زار گریست
و گفت که من میدانم که محاربه با حسین بسیار بد بود که پدرم نمود بازگشت او
بسوی جهنم است که اولاد رسول خدا را قتل کرد و شراب را مباح ساخت و تخریب
مدینه طیبه روا داشت و هتک حرمت خانه کعبه روا داشت من درین خلافت
لذتی نمی یابم از اولاد ابو سفیان هر کسی را که راضی شوید امیر گردانید من عقد بیعت
خود را از گردن مسلمانان برآوردم پس از منبر فرود آمد و بعد لشته در خانه
خود را [illegible] ی خلائق بست و بعد از ان بجوار رحمت حق پیوست اما پهلو
خسران آل ابن زیاد شقاوت بنیاد پس آن بدبخت در قتال مختار بن ابی عبید
ثقفی کشته شد و ابن سعد و شمر را نیز مختار بعد تسلط خود بر کوفه بکشت هر دو [illegible]

که چون مختار بتسلطی بر کوفه یافت عوض اسیران درخواست و فرمان داد که کسانیکه
در لشکر ابن سعد شریک قتال حسین بن علی بودند یک یک را بمن نشان دهید چنانچه
چند صد کس را نشان دادند همه را گرفته و بدار کشید و مختار غلام خاص
خود را فرمود تا ابن سعد را حاضر کنند حفص بن عمر حاضر شد مختار پرسید که
پدرت کجاست گفت در خانه نشسته است مختار گفت که حالیا از حکومت ری و
اعمال آن دست برداشته چگونه بخانه نشست روز قتل حسین چرا خانه
اختیار نکرد و حکم کرد تا سر ابن سعد بریدند و پسرش را نیز کشتند و شمر را طلبیده
نیز گردن زد و سرهای اینها را پیش محمد بن حنفیه فرستاد پس حکم داد که
مردمان که در لشکر ابن سعد در صحرای کربلا بودند هر کرا یابید بکشید چون مردم
دانستند که مختار در صدد قصاص حسین است از کوفه قصد گریز به بصره کردند
لشکر مختار عقب ایشان افتاد هر کس که دستیاب میشد میکشتند و نعش سوختند
و خانه او را غارت میکردند چون خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند
فرمود که اول هر دو دست و پای او بریدند بعد از آن بدار کشیدند پس نعشش
با آتش سوختند همچنان دیگران را که از لشکریان ابن سعد یافتند
کشتند القصه چون مختار از قتل ابن سعد و شمر و خولی بن یزید علیهم اللعن والعذاب
الی یوم الحساب خاطر جمع کرد در بند قتل ابن زیاد افتاد چنانچه ابراهیم بن مالک
اشتر را با جماعتی از سپاه بمقابل ابن زیاد فرستاد چون که ابراهیم به حد موصل
واصل شد ابن زیاد بکنار دریایی که بمسافت پنج فرسنگ از موصل واقع است

است لشکر کشیده بشامیان مقابله پرداخت تا آنکه دم صبح محاربه از طرفین بظهور آمد
هنگام نماز شام سپاه ابراهیم لشکر شام را که همراه ابن زیاد بود شکست داده فتح از ایشان یافته
لشکر ابن زیاد رو بفرار نهاد لشکر ابراهیم بتعاقب فراریان افتاد و ابراهیم حکم داد که از فوج
مخالف هر کس را که یابند زنده نگذارند چنانچه بسیاری را از همراهیان ابن زیاد
از جان کشتند و ابن زیاد هم کشته شد تا سر ابن زیاد بریده پیش ابراهیم حاضر کردند
ابراهیم آنرا پیش مختار بکوفه فرستاد و چون سر ابن زیاد بکوفه رسید مختار بزم خود
آراسته و اهالی کوفه یکجا ساخته بدار الاماره جلوس نموده فرمود که سر ابن زیاد
حاضر کنید چون سرش حاضر کردند گفت که اینست سر ابن زیاد ای مردم کوفه
ببینید که قصاص خون حسین ابن زیاد را زنده نگذاشت و از مفتاح النجا منقول است
که در واقعه مختار هفتاد هزار کس از مردم شام بقتل رسیدند و این واقعه روز
عاشورا سال شصت و هفت هجری بعد شش سال از معرکه کربلا اتفاق افتاد
در روایات صحاح مروی است که هرگاه سر ابن زیاد و سرداران او را پیش
مختار حاضر کردند ناگاه ماری در آمد میانه سرها شده در سوراخ بینی ابن زیاد
رفت و اندکی قرار گرفته از دهان او بر آمد باز در بینی رفت تا غائب شد که
همه کس بدیدند این مار سه بار آمد و رفتنی کرد و بالجمله ابن زیاد و ابن سعد و شمر ذی الجوشن
و عمرو بن حجاج و قیس بن اشعث کندی و خولی بن یزید و سنان بن انس نخعی و
عبد الله بن قیس و حکیم بن طفیل و یزید بن مالک و غیر ایشان از اعیان یزید
بعقوبت ها مبتلا شده بقتل رسیدند و تنهای ایشان را زیر سم اسپان کشتند

و سپاه را بر آنها دوانیدند چندانکه استخوانهای ایشان ریزه ریزه گردیده با خاک برابر شد
پوشیده مباد که در کتب تاریخ اختلاف است و در بعضی ذکر قتل ابن سعد و شمر و غیره
قبل از قتل ابن زیاد است و در بعضی بعد از آن و کیفما کان منتقم حقیقی حسب
که بیانش در ضمن اخبار واقعه کربلا بروایت حاکم متقدم شد سزای اعمال قتله
را از دست مختار یکبار آنها نهاد که شقاوت ازلی بنهایت کار ظهور در نهاد
اشقیا و مختار کرده چنانچه تفصیل حال بد مآلش در کتب تاریخ مسطور است
هرگاه مختار بر کوفه و اطراف و جوانب آن مسلط شد داعیه محاربه با عبدالله
بن زبیر در سرش جا کرد و عبدالله بر اراده مختار وقوف یافته مصعب بن زبیر برادر
خود را بمحاربه مختار نامزد کرد و چون مصعب از بصره بمحاربه مختار روان شد
میانه مصعب و مختار طرح جدال و قتال افتاد و فتح نصیب مصعب گردید و
مختار درین معرکه بقتل رسید بعد ازین که مصعب بن زبیر بر کوفه و نواحی آن استیلا
یافت عبدالملک بجنگ مصعب برخاسته هنگامه قتال گرم ساخت و فتح یاب شد و
مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر بقتل رسید از ابن عمیر لیثی منقول است
که با عبدالملک گفت که من اول سر حسین را بدار الاماره در پیش ابن زیاد
دیدم بعد از آن سر ابن زیاد در پیش مختار و بعد از آن سر مختار را در حضور مصعب بعد از آن
بمجلس تو می بینم پس ازین دار الاماره پناه میجوییم که بد مکانیست که بار
رئیسان باینجا می شود و عبدالملک با صغای این سخن از مجلس برخاست و
که بنای این قصر نامبارک را از پا در آرند مجملا هرگاه عبدالملک

یافت و مصعب کشته شده کوفه و نواحی آن در تصرف او درآمد خواست که سپاه
برای قتال عبدالله بن زبیر بمکه فرستد در اول وهله هیچکس اجابت نکرد که در حرم خدا که جدال و
قتال در آن حرام است چگونه محاربه بعمل آید در روزی حجاج پیش عبدالملک حاضر شده گفت
که من دوش بخواب دیده ام که سر ابن زبیر را از تنش بریده ام عبدالملک دانست که حجاج را رضا
بعزیمت مکه برای مقاتله ابن زبیر است فوج خود را پای نام حجاج کرده بمکه فرستاد و حجاج
که اصلش از طائف بود چون بدانجا رسید سپاه یکجا جمع ساخته متوجه سمت کعبه شده نائره
قتال را با ابن زبیر اشتعال آورد و کمر گستاخی ها بسته دامن محافظت آداب کعبه یکبار از دست
اختیار گذاشت تا آنکه تمامی حرم محترم رنگین بخون کشتگان گردید و عبدالله بن زبیر
شربت شهادت چشید بعد از آنکه این مرحله هم طی شد حکومت مروانیان در شام و عراق
و حجاز و دیگر ممالک استقرار گرفت و تا هزار ماه دوام و استمرار یافت و آنچه در تفسیر
سورة انا انزلناه فی لیلة القدر بذیل کریمه لیلة القدر خیر من الف شهر از حضرت امام
حسن علیه السلام مرویست که مراد از هزار ماه همانا سلطنت بنی امیه است بظهور آمد
اینست روداد وقائع که بترتیب آنچه محفوظ بخاطر منتشر بود حواله قلم نمود و بعد از این

آنچه جلوه شهود گرفت بخوف اطناب کلام
طی کشیم از بیانش بکافت

[illegible] [illegible]

بتاریخ سیزدهم ۱۳ ربیع الآخر سنه ۱۲۵۵ هجری بطبع

مخفی و محتجب مباد که بعد طبع این رساله با وجود رعایت مطابقت با اصل
نسخه چنانکه رسم مطبع محمدی ست احتیاطاً صحتنامه اش نیز از قلم بلاغت رقم
جناب شارح درست کنانیده ضمیمه مطبوع طبائع کردم تا ناظران اثر
حسب فهم خود ها نسبت تصرف در کلام مصنف و نحو اسباب
بکار سازان این مطبع نسازند با این همه چون سهو
نسیان در کالبد انسان سرشته اند اگر بر سقمی
اطلاع یابند چشم انصاف دارم
که نظر بمساعی جمیله و محنتهای
شاقه اقدام نموده بگزلک
عفو حک نمایند
ولنعم
ما قیل
شعر

اذا رأیت اثیماً فکن ساتراً وحلیماً * یا من یقبّح امری لِمَ لا تمرّ کریماً